



فصلنامه علمی-تخصصی نبراس - شماره ۱ - بهار ۱۴۰۲



درس‌نامه‌آشنایی با مبانی فکری و نقد الحاد جدید - طغیان علم مدرن علیه هویت انسان مدرن - کلمه و نیرو: بازگشت همان خدا
- بررسی انتقادی آفرینش از «هیچ» از منظر هاوکینگ - الگوهای معرفتی خداناباوری جدید در اثبات عدم وجود خدا - الحاد و خشونت -
چهار سردرگمی رایج در مورد دین و تکامل، برندن سوییتمن - مصاحبه: ظرفیت‌شناسی فلسفه اسلامی در مواجهه با الحاد جدید معرفی -
کتاب: مجموعه «ما و جهان» - شبهه‌شناسی: شبهه تنافی گزاره‌های قرآن با دستاوردهای علم - شخصیت‌شناسی جریان ضد الحاد جدید
- فیلم‌شناسی: داستان فیلم مصاحبه‌ای با خدا (An Interview with God) - کارگاه تخصصی جریان‌شناسی و نقد الحاد مدرن (۱)



In the name
of God,
the Compassionate,
the Merciful





NEBRAS

{ سرشناسه }

فصلنامه علمی - تخصصی نبراس

شماره ۱ - بهار ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: مدرسه علمیه حضرت باقر العلوم علیه السلام

مدیر مسئول: دکتر سید علی واعظ زاده

سر دبیر: دکتر مرتضی پیرو جعفری

طراحی جلد و صفحه آرایی: سید مصطفی ابراهیمی

هیأت تحریریه: مرتضی پیرو جعفری، سید عبدالصیر حسینی
محمد خلیلی، جوادر قوی، محمدرضا شاکرین، علی شهبازی
سید حسین همایون مصباح، احمد منصور گیلاتی
محمد علی وطن دوست، سید علی واعظ زاده

ویراستار: سیده فاطمه رضایی

مدیر اجرایی: سید علی موسوی

دوره انتشار: فصلنامه

نشانی: مشهد، خیابان نواب صفوی، نواب ۷، مدرسه علمیه باقر العلوم

آدرس سایت: www.altawhid.ir

پست الکترونیک: nebras@altawhid.ir

{فهرست}

Contents

۶ • درس نامه آشنایی با مبانی فکری و نقد الحاد جدید (۱) - محمد جعفری، مرتضی پیروجعفری

۹ • طغیان علم مدرن علیه هویت انسان مدرن - نیما نریمانی

۱۲ • کلمه و نیرو: بازگشت همان خدا - محمد خلیلی صدرا

۱۵ • بررسی انتقادی آفرینش از «هیچ» از منظر هاوکینگ - احمد منصوری ماتک (گیلانی)

۲۱ • الگوهای معرفتی خداناباوری جدید در اثبات عدم وجود خدا - مرتضی پیروجعفری

۲۳ • چهار سردرگمی رایج در مورد دین و تکامل - برندن سوییتمن - ترجمه: سیده فاطمه رضایی

۲۷ • الحاد و خشونت - سید حسین حسینی الهی

۳۲ • مصاحبه: ظرفیت شناسی فلسفه اسلامی در مواجهه با الحاد جدید - سید عبدالله حسینی محب

۳۶ • معرفی کتاب: مجموعه «ما و جهان» - سید عبدالبصیر حسینی عالمی

۴۰ • شبهه شناسی: شبهه تنافی گزاره‌های قرآن با دستاوردهای علم - سید مجتبی اخلاقی

۴۱ • شخصیت شناسی جریان ضد الحاد جدید - آلیستر مک گراث - داد محمد امیری

۴۴ • فیلم شناسی: داستان فیلم مصاحبه‌ای با خدا (An Interview with God) - سید علی واعظ زاده

۴۵ • کارگاه تخصصی جریان شناسی و نقد الحاد مدرن (۱) - علی شهبازی



{ طلعه سخن }

جامعه انسانی هیچ‌گاه خالی از مصاف و رویارویی دو جبهه الحاد و خداپاوری نبوده و نخواهد بود. تلاش مستمر پیامبران، مصلحان و حکمای الهی در این رویارویی برای برافراشتن پرچم توحید و مبارزه با جهل و خرافات انسان‌ها نشان از اهمیت این مصاف برای روشن‌تر شدن مسیر حق از باطل است. فراز و فرود این مصاف در طول تاریخ بسیار خواندنی است. تجربه بشری برای رهایی از چنگال خرافه و جهل و پناه آوردن به دامن دین چهره جدیدی به خود گرفته است. الحاد جدید با تمسک به ابزار علم تجربی و پیش‌راندن فناوری به مثابه پوششی به ظاهر معقول و منطقی برای سرکوب باورهای ایمانی کارزاری به راه انداخته تا به تعبیرشان این بار انسان معاصر را از سیطره خرافه دینی رهایی و او را به سوی الحاد خردپذیر سوق دهند. باید گفت مسئله الحاد در این دوران کم مانند است؛ چراکه آنچه اینک به جریان الحاد جدید موسوم است در حالی نقل محافل عمومی و دانشگاهی شده که متأسفانه با جریان‌های متعدد بنیادگرایی دینی مواجه هستیم و این دفاع از باورهای ایمانی را برای مؤمنان سخت دشوار نموده است؛ چراکه روی دیگر همین باورهای ایمانی کسانی قرار دارند که با تمسک به آیات قرآن و ایمان به خداوند و توحید پروردگار سخیف‌ترین و غیراخلاقی‌ترین رفتارها را از خود نشان می‌دهند و به همین جهت مردمانی که دانش دینی کمی دارند شیفته و فریفته و جبهه به ظاهر علمی و منطقی جریان الحادی قرار می‌گیرند. فقر دانش عمومی نسبت به مباحث الهیاتی و باورهای عمیق دینی زبان ملحدین جدید را بران تر کرده است. تخاصم این جریان با دین و دین‌باوری، به حدی رسیده است که گستاخانه از حذف هر نوع باور دینی به اسم گسترش علم سخن می‌گویند و تاب‌آوری در برابر دین و دیانت را دیگر جایز نمی‌دانند. در منظر آنها دین به مثابه ویروسی مهلک برای بشریت است که باید هر چه سریع‌تر، حتی به شیوه خشن، تمدن بشری را از لوث وجودی آن پاک نمود و با همین تعابیر تند مدارا با ایمان دینی را ناشایست می‌دانند.

با همه این توصیفات اندیشمندان خداپاور و دغدغه‌مندان دین‌دار همانند گذشته در تلاش اند دفاعی معقول، منطقی، خردپذیر و به‌دوراز تعصب از دین و دین‌باوری داشته باشند و خدعه‌های این جریان را با همان روش‌های علمی و البته با چاشنی فلسفه و حکمت خنثی سازند. از این‌روی ضروری است علاوه بر فهمیدن منطق نفی اعتقاد به خدای این جریان با روش‌های نوین مقابله با جبهه الحادی آشنا شد

«نبراس» حاصل تلاش دانشوران جوانی است که در این عرصه پژوهش می‌کنند. امید است در شماره‌های آتی نقصان‌های این دفتر با ارائه پیشنهادهای سازنده شما خوانندگان گرامی به حداقل ممکن برسد و بتواند موضوعاتی را مورد مذاقه قرار دهد که کاربردی، روشنگر و راهگشا باشد. از این‌روی خاضعانه متمنی است با ارسال انتقادات و پیشنهادهای سازنده خود ما را در راستای بهبود این مجموعه یاری رسانید. لازم به ذکر است نبراس از دریافت مقالات و یادداشت‌های عالمانه خوانندگان محترم برای انتشار در این مجموعه استقبال می‌کند.

درس نامه آشنایی بامبانی فکری و نقد الحاد جدید (۱) - دکتر مرتضی پیرو جعفری / حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد جعفری

مطالب ذیل سلسله مطالبی است که به عنوان درس نامه آشنایی و نقد الحاد جدید به صورت مسلسل منتشر خواهد شد. سعی بر آن است تا نگاهی جامع به مهم ترین مؤلفه های تفکر الحادی جدید داشته باشیم تا از این رهگذر بتوان دیدی جامع و اشراف گونه برای مواجهه مؤثر و عالمانه با این رویکرد داشت. این شماره به بیان مباحث مقدماتی در باب الحاد، چیستی و انواع آن می پردازد و در شماره های آتی رویکردهای گوناگون الحادی، یعنی الحاد فلسفی، الحاد علمی و الحاد عملی مورد واکاوی قرار خواهد گرفت.

”

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد جعفری



● دانشیار گروه علمی کلام و فلسفه دین، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران
Emil.jafari@iki.ac.ir

فصل اول: مباحث مقدماتی الحاد جدید

مفهوم شناسی الحاد

الحاد، خداناباوری، بی خدایی و آتئیسم معادل هایی مشابه هستند که برای اشاره به مفهوم «انکار وجود خدا» در زبان فارسی بکار شناخته «Atheism» می روند. در زبان انگلیسی، این مفهوم با واژه است. در این زبان θεός می شود که خود برگرفته شده از واژه یونانی به معنی «بدون خدا (یان)» برای θεός و در یونان باستان، کلمه تحقیر کسانی که پرستش خدایان مورد قبول جامعه را رد می کردند حرف نفی کننده است و در واقع α، استفاده می شد. در این واژه (Drachmann 201-3). به معنای نفی اعتقاد به وجود خدا است در ادبیات دینی اسلامی، الحاد، مصدر باب افعال، به معنی خمیدن، میل کردن، عدول کردن و مجادله کردن، و در اصطلاح یعنی میل از حق (راغب، ذیل لحد) و انحراف از راه راست یا روی برتافتن از حق و روی کردن به سوی باطل (عرفی طالقانی، ۵۴)، و در کوتاه ترین تعبیر برگشتن از دین خدا است. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ذیل واژه الحاد)

اقسام الحاد

الحاد پژوهان در مورد بهترین تعریف و طبقه بندی برای الحاد باهم اختلاف نظر دارند، در پاره ای از موارد الحاد با ندانم گرایی یکی دانسته شده و یا آن را در کنار دئیسم قرار داده اند. آیا انکار صریح خدا متضمن الحاد است و یا اگر در مواجهه با مسأله وجود خدا، هیچ پاسخی دریافت نکردیم، آن هم الحاد محسوب می شود؟ یکی از علت های این سردرگمی، نبودن تعاریف مورد توافق عام درباره واژگانی چون الوهیت و خدا است. کثرت و تنوع مفاهیم خدا و الوهیت منجر به ایده های مختلف در کاربرد الحاد می گردد. برای مثال، رومیان باستان، مسیحیان را متهم به الحاد می کردند؛ زیرا مسیحیان، خدایان مشرکان را پرستش نمی کردند. به تدریج، این نوع استفاده از مفهوم خدا از دور خارج شد، زیرا خداناباوری به عنوان باوری فراگیر برای هر نوع باور به الوهیت به کار رفت. (Martin, 2)

گونه های مختلفی از انکار خداوند در طول تاریخ تا به امروز به ظهور رسیده است. الحاد پدیداری بسیار پیچیده است که از اندیشه های فلسفی و شرایط اجتماعی، روانی و فرهنگی تأثیر فراوانی می پذیرد. سخن درباره الحاد ناب و پیراسته کمی سخت است. چنان که صحبت از یک نوع اندیشه درباره خداوند مشکل می نماید. اما در مورد گونه های خاص از انکار وجود خدا می توان عناصر غالبی، که البته در



بیشتر موارد با رویکرد فلسفی است. راکه در دسته بندی انواع آن راه گشا است، یادآور شد. برای نخستین بار این نوع دسته بندی توسط جی. اچ. آلسند در قرن هفدهم ارائه شد. او خداناباوران را به دودسته کلی الحاد نظری و الحاد عملی تقسیم کرد. (Zdybicka, 250) در ابتدا به الحاد نظری و عملی پرداخته و سپس در ادامه، سایر اقسام اندیشه الحادی ذکر می شود:

الحاد نظری و الحاد عملی

گسترده ترین نوع از دسته بندی خداناباوری، تقسیم آن به نظری و عملی است. الحاد نظری به معنای واقعی کلمه وجود ندارد؛ چرا که خدا موضوع شناخت مستقیم انسان قرار نمی گیرد و نیز انسان قاطعانه نمی تواند بگوید که خدایی وجود ندارد. چنانچه تاریخ فلسفه نشان می دهد تا به حال برهانی متافیزیکی بر نبود خدا اقامه نشده است. در الحاد نظری ارتباط قوی بین مبانی متافیزیکی و معرفت شناختی وجود دارد. الحاد نظری می تواند به گونه های زیر تصور شود:

أ) الحاد متافیزیکی (Metaphysical atheism) شامل همه باورهایی است که به انکار خداوند معتقدند و خود مشتمل است بر (۱) الحاد صریح که وجود خداوند را صراحتاً انکار می نماید (۲) الحاد ضمنی که به معنای انکار خداوند در مکاتبی است که وجود «مطلق» را پذیرفته اند؛ البته با این تصور که «مطلق» هیچ یک از صفات خداوند را ندارد همچون تعالی و تجرد، صفات شخصی یا وحدت (پانتئیسم، پانتئیسم، دئیسم).

ب) الحاد معرفت شناختی (Epistemological atheism)؛ این گونه از الحاد را می توان با همه آن مفاهیم فلسفی که منکر توانایی شناخت خدای مسئله وجود خدا توسط انسان است مرتبط دانست؛ به عبارتی این نوع الحاد منکر توانایی شناخت خدای مسئله وجود خدا توسط انسان است.

در الحاد عملی، افراد طوری زندگی می کنند که انگار هیچ خدایی وجود ندارد و پدیده های طبیعی را بدون توسل به الهیات و تبیین های دینی توضیح می دهند. طبق این جهان بینی وجود خدا یا خدایان رد نمی شود ولی وجودش غیر ضروری یا بیهوده تلقی می شود؛ خدا نه دلیل و معنایی برای زندگی ارائه می دهد و نه در زندگی روزمره تأثیری دارد. از این منظر مسئله وجود خدا در زندگی روزمره انسان بی اهمیت و نامربوط است؛ چرا که چندین سال بحث و گفتگو بر سر این مسئله هیچ گاه وجود و یا عدم وجود آن را اثبات نکرده است.

درس نامه آشنایی با مبانی فکری و نقد الحاد جدید (۱) - حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد جعفری

الحاد عملی گونه‌های متفاوتی را شامل می‌شود که به قرار زیر است:

”

ا) ممکن است این نوع، در میان مردمی تصور شود که وجود خدا را انکار نمی‌کنند و خود را متعلق به جامعه مؤمنان بدانند اما هیچ‌کدام اصول اخلاقی دینی را دنبال نمی‌کنند و یا به شریعت و جنبه‌های عبادی دین نمی‌پردازند.

ب) الحاد حاصل از بی‌تفاوتی (لاقیدی)، کسانی که هیچ تمایلی به پرداختن به موضوع شناخت خداوند و دین ندارند؛ و بر این باور هستند که زندگی بشر بدون دین و باور به وجود خدا در جریان است و دین هیچ نقشی در رفاه و سعادت انسان نداشته است. تنها جهان خدا ناباور می‌تواند مجیب‌ای بهره‌مندی تام از زندگی دنیوی باشد.

ج) حذف فعال پرداختن به مسئله خدا و دین از پیگیری‌های فکری و عملی. این نگرش را «خدا نامهم‌انگاری» (apatheism) می‌نامند که اساساً اهمیتی برای این مباحث قائل نیست.

د) جهل به موضوع خدا و عدم دانش کافی نسبت به وجود خالق، یا نظام دهنده جهان. کارل مارکس این نوع را مطلوب‌ترین حالت ممکن برای مواجهه انسان با مسئله خدا دانسته است. (Donald, 43)

۲. الحاد صریح و الحاد ضمنی

الحاد صریح (Explicit atheism) و ضمنی (Implicit atheism) زیرمجموعه‌هایی از الحاد هستند که توسط جرج اچ. اسمیت تعریف شده‌اند. در تعریف الحاد ضمنی توسط اسمیت آمده است: «فقدان باور به خدا بدون انکار آگاهانه آن»؛ و الحاد صریح به این شکل تعریف شده است: «فقدان باور تئستی در نتیجه انکار آگاهانه آن» (Smith, 13). خدا ناباور ضمنی، شخصی است که به خدا باور ندارد، اما صراحتاً درستی خدا باوری را نفی یا انکار نمی‌کند. نیز اصولاً لازم نیست که خدا ناباور ضمنی با مفهوم خدا آشنایی داشته باشد. برای مثال، شخصی که هیچ آشنایی با باور خدا باوری ندارد، نه به خدا اعتقاد دارد و نه منکر وجود چنان موجودی می‌شود. انکار، مستلزم چیزی است که انکار شود و کسی نمی‌تواند بدون اینکه اول بداند خدا باوری چیست، آن را انکار کند. این نوع دسته‌بندی می‌تواند کودکی که هیچ تصویری از خدا در ذهن ندارد را نیز شامل می‌شود؛ یعنی تعریف خدا ناباور شامل آن‌ها نیز می‌گردد. (Smith, 13)

۳. الحاد عام و خاص

الحاد عام: الحاد به معنای عام، هر نوع انکار و مخالفتی نسبت به اندیشه‌ها و آموزه‌های ادیان ابراهیمی است. اعم از اینکه خدا یا وحی یا معاد یا عالم ملکوت را نفی کند.
الحاد خاص: صرفاً به معنای نفی خدا است.

۴. الحاد سلبی و الحاد ایجابی (Negative atheism and positive atheism)

الحاد سلبی (Negative atheism): به معنای خدا ناباور است. به این معنی که شخص ملحد ممکن است دلایلی برای نفی خدا ارائه

نکند؛ اما دلایلی را که خدا باوران برای اثبات خدا آورده‌اند را رد و نفی می‌کند و خود برای اعتقاد خود دلیلی ارائه نمی‌دهد؛ مانند جان هاسپرز که دلایل وجود خدا را نفی و انکار می‌کند، این نوع شامل لادریگری (ندانم‌گرایی) و شکاکیت هم می‌شود، یعنی کسی که نسبت به باور داشتن یا نداشتن به خدا شکاک است، مثلاً دلایل اثبات وجود خدا را و دلایل اثبات عدم وجود خدا را دیده است و این دو دلایل را در حد تزام و تکافو قلمداد کرده است و هیچ‌کدام ترجیح بر دیگری ندارند لذا لادریگری یا ندانم‌گرا شده است.

الحاد ایجابی (positive atheism): ترجمه - ای که بتواند مفهوم این اصطلاح را برساند ناخدا باوری است؛ یعنی کسی که اعتقاد به خدا ندارد و برای اثبات یا معقول سازی آن دلیل ارائه می‌کند.

در این نوع فرد علاوه بر عدم اعتقاد به وجود خدا، به صراحت ادعا می‌کند خدا وجود ندارند؛ و سعی می‌کند برای مبانی خود دلایل اثباتی بیاورد. درگذشته الحاد جنبه سلبی داشت اما امروزه خدا ناباوران به جای انکار دلایل اثبات وجود خدا، به شکل مستقلاً دلایلی ایجابی بر نبود خدا می‌آورند و این کار را به یاری یافته‌های علمی جدید از جمله ژنتیک، نظریه تکامل، زمین‌شناسی و عصب‌شناسی انجام می‌دهند. (Sweetman, 9). ملحدین برجسته قرن اخیر عمدتاً در این دسته از قسم الحاد قرار می‌گیرند مانند آنتون فلو و مایکل مارتین و ویلیام رو.

مایکل مارتین نیز بدین نحو بین الحاد سلبی و ایجابی تمایز قرار داده و یادآور می‌شود الحاد سلبی به معنای گسترده، عدم عقیده به هرگونه خدا یا خدایان است و شامل عدم عقیده به خدای توحیدی متشخص نیز می‌شود و الحاد سلبی به معنای مضمیق و محدود، عدم عقیده به خدای صرفاً توحیدی است. الحاد ایجابی به معنای گسترده آن، باور نداشتن به هرگونه خداست و الحاد ایجابی محدود، به معنای باور نداشتن به خدای توحیدی است. او برای دفاع از الحاد ایجابی به معنای دوم پیشنهاد می‌دهد که باید دو کار انجام داد. اول، ادله باور داشتن به سود خدای توحیدی رد و ابطال شود و دوم، ادله باور نداشتن به سود خدای توحیدی عرضه گردد. (Martin, 2). بر اساس این مرزبندی خدا ناباور، اکثر ندانم‌گرایان خدا ناباور به شمار می‌آیند. باینکه برای مثال، فیلسوفانی چون مارتین ندانم‌گرایی را منتهی به الحاد منفی می‌دانند، برخی ندانم‌گرایان دیدگاه خود را متفاوت از الحاد می‌دانند. در کتاب توهم خدا، داوکینز، افرادی را که احتمال وجود خدا برایشان بین بسیار بالا تا بسیار پایین است، ندانم‌گرا نام‌گذاری می‌کند و اصطلاح خدا ناباور ایجابی را برای کسانی به کار می‌برد که ادعا می‌کنند می‌دانند خدا وجود ندارد. (Dawkins, 50)

۵. الحاد دوستانه و الحاد نادرستانه (Friendly atheism and unfriendly atheism)

الحاد دوستانه (Friendly atheism): به معنای انکار خدا باوری ادیان

درس نامه آشنایی با مبانی فکری و نقد الحاد جدید (۱) - حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمد جعفری

باشد. لادری‌گری کاذب است و بالعکس؛ اما لادری‌گری با الحاد سلبی سازگار است. از آنجاکه لادری‌گرها به وجود خدا باور ندارند، ملحد سلبی اند. ندانم‌گرا در این‌که ادله مناسبی به سود وجود خدا وجود دارد یا نه تردید دارد و لذا او نهایتاً در زمره «خداناباوران» قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که فرد خداناباور این‌گونه نیست.

مارتین به دو‌گونه ندانم‌گرایی اشاره می‌کند. دیدگاهی را که معتقد است هیچ دلیل مناسبی نه به سود باور به وجود خدا و نه به سود باور به عدم وجود خدا وجود ندارد، ندانم‌گرایی شکاکانه می‌نامد و دیدگاهی که بر آن است که دلایل به سود خدا باوری و الحاد به یک اندازه مناسب بوده و هم دیگر را خنثی می‌کنند، ندانم‌گرایی خنثی می‌نامد. (Martin, ۳)

باینکه برای مثال، فیلسوفانی چون مارتین، ندانم‌گرایی را منتهی به الحاد منفی می‌دانند، برخی ندانم‌گرایان دیدگاه خود را متفاوت از الحاد می‌دانند. در کتاب توهّم خدا، داوکینز، افرادی را که احتمال وجود خدا برایشان بین بسیار بالاتر بسیار پایین است ندانم‌گرا نام‌گذاری می‌کند و اصطلاح الحاد ایجابی را برای کسانی به کار می‌برد که ادعا می‌کنند می‌دانند خدا وجود ندارد. تحت این مقیاس او خودش را «عملاً بی‌خدا» (de facto atheist) ولی نه خداناباور ایجابی معرفی می‌کند.

منابع:

عرفی طالقانی، یغما، اصل الاصول، به کوشش جلال‌الدین آشتیانی، تهران، ۱۳۵۷ ش

Borcher, Donald M. . Encyclopaedia of philosophy, ۲nd ed ,Detroit, Thomson Gale/Macmillan Reference, ۲۰۰۶.

Dawkins, Richard, The God Delusion ,London, Bantam Press, ۲۰۰۶, p ۵۰.

Drachmann, A.B Atheism in Pagan Antiquity. Chicago: Ares Publishers. ۱۹۷۷.

Martin, Michael, The Cambridge Companion To Atheism, Cambridge University Press, ۲۰۰۷.

Smith ,George H., Atheism: the case against God, Buffalo, N.Y: Prometheus Books, ۱۹۸۹.

Sweetman, Brendan, Religion And Science: An Introduction, New York: Bloomsbury Academic, ۲۰۰۹.

Thomas Carson, Joann Cerrito and Catholic University of America, New Catholic Encyclopaedia. ۱, ۱, Detroit; London: Thomson/Gale in association with the Catholic University of America, ۲۰۰۳.

Zdybicka ,Zofia, , Universal Encyclopaedia of Philosophy, Vol ۱ ,Polish, Thomas Aquinas Association. ۲۰۰۵.

توحیدی است به این معنا که ممکن است شخصی منکر وجود خدا نباشد اما خدایی که در ادیان توحیدی است را نپذیرد و آن را رد کند، به عنوان مثال دئیسم (Deism) در این دسته قرار می‌گیرد

الحاد نادوستانه (Unfriendly atheism): به معنای انکار خدا باوری به صورت مطلق است که خدا به عنوان یک موجود متافیزیکی و مبدأ هستی قبول ندارند و فقط عالم ماده را به رسمیت بشناسد.

۶. الحاد عریض و الحاد باریک (Wideatheism and Narrowatheism) الحاد عریض (Wide atheism): این نوع معنای عامی دارد که شامل الحاد سلبی هم می‌شود.

الحاد باریک (Narrow atheism): این نوع فقط شامل الحاد ایجابی می‌شود.

۷. الحاد نرم و الحاد سخت (Softatheism and hardatheism)

این تقسیم‌بندی کاربردی کمتری دارد. مثلاً مایکل مارتین که یکی از ملحدین معاصر است ابتدا از همین اصطلاح الحاد نرم و الحاد سخت (Soft atheism and hard atheism) استفاده می‌کرد. که تقریباً الحاد نرم، همان الحاد دوستانه و الحاد سخت، همان الحاد نادوستانه است. اما در کتاب‌های اخیرش از اصطلاح الحاد دوستانه و الحاد نادوستانه استفاده کرد؛ و این تعبیر بیشتر رایج شد.

۸. لادری‌گری یا ندانم‌گرایی

ندانم‌گرایی (Agnosticism) یا ناشناخت‌گرایی، آموزه یا گرایشی فلسفی است که دانستن درستی یا نادرستی پاره‌ای از ادعاهای ویژه ادعاهای مربوط به امور مابعدالطبیعی چون الهیات، زندگی پس از مرگ و وجود خدا و یا حتی حقیقت نهایی را نامعلوم و یا در اساس ناممکن می‌داند. لادری‌گری که در عین ادعان به عینیت و واقعیت جهان، شناخت قسمتی از آن و یا کل آن را برای فهم بشری ناممکن می‌داند. این واژه برای اولین بار توسط هنری هاکسلی در ۱۸۶۹ بکار رفت. (New Catholic Encyclopaedia) شاید بسیاری، چنین می‌پندارند که لادری‌گری همان الحاد است درحالی‌که این‌گونه نیست. به گفته او: «ندانم‌گرایی در حقیقت یک نوع اعتقاد نیست بلکه روشی است نهفته در به‌کارگیری دقیق یک اصل. به نحو ایجابی این اصل را می‌توان چنین بیان کرد: در امور عقلانی تا آنجایی که عقلت تو را می‌برد بی‌هیچ ملاحظه‌ای با آن همراه شو و به نحو سلبی: در امور عقلانی وانمود نکن که نتایج اثبات نشده یا اثبات‌نشده قطعییت دارند.» (Dawkins)

به گفته ویلیام. آل. رو (William L. Rowe)، ندانم‌گرا کسی است که به وجود خدا، نه معتقد و نه بی‌اعتقاد باشد. درحالی‌که خداناباور به وجود خدا معتقد نیست و نیز موحد به وجود او ایمان دارد.

تفاوت الحاد با لادری‌گری

پس از تبیین مفهوم الحاد و لادری‌گری، تفاوت بین این دو مقوله بیان می‌شود. لادری‌گری اغلب در برابر الحاد قرار می‌گیرد اما تقابل مطلق لادری‌گری با الحاد گمراه‌کننده و غلط‌انداز است. لادری‌گری و الحاد ایجابی در واقع ناسازگارند؛ بدین معنا که اگر الحاد صادق

طغیان علم مدرن علیه هویت انسان مدرن - نیمانریمانی



نهضت روشنگری آن بود که روش علم مدرن را می‌توان به تمام حوزه‌های زندگی انسان که پیش‌تر تحت سیطره تفکر مسیحی بود تعمیم داد (Frederick Olafson, ۳).

بدین سبب گویی با اتکای به علم مدرن انسان مدرن راه رسیدن به آرمان‌های خویش را کوتاه می‌کند و شاید به همین خاطر بیشترین همت خود را مصروف آن می‌نماید. گویی او معبود و معشوق جدید خویش را یافته است، معبودی که خود با دوستان خویش آن را خلق و بزرگ کرد و همچون جان خود وی را پروراند.

اما این پایان ماجرا نبود، علم مدرن اگرچه بهترین یاور انسان مدرن در کنار زدن سیطره کلیسا و دین بود و اگرچه با قدرت فوق‌العاده‌اش بسیاری نیازهای انسان مدرن را برطرف کرد و او را بی‌نیاز از رجوع به دنیای سنت می‌نمود، آرام‌آرام ندایی نگران‌کننده از آن به گوش انسان مدرن می‌رسید. اگرچه آغاز خفیف این ندا هم‌زمان با آغاز شکل‌گیری علم مدرن بود، آنجا که کوپرنیک و بعداً گالیله گفتند انسان مرکز عالم نیست و او هم سوار بر سیاره‌ای در این دنیای بیکران گویی رهاست (اگرچه همواره باید به این نکته مهم توجه داشت که اصلی‌ترین پایه گذران علم جدید همچون گالیله و نیوتن شدیداً گرایش‌های مذهبی و دینی داشتند)، اما آن زمان معنای این ندا آن‌چنان روشن نبود که بعدتر، هرچند برخی همچون لاپلاس به‌طور رساتری آن را بیان می‌نمودند، اما علم مدرن برای انسان مدرن این قدر جذاب بود که آنگاه خیلی نگران پیامدهایش نباشد. با پیش رفتن و توسعه نگاه علمی جدید در ابعاد گوناگون در قرن هجدهم جریان متکی بر نگاه علمی جدید در فرانسه توسط هولباخ در تقابل با نگاه پیشین دینی، مدعی شد انسان محصول تطور ماده و انرژی است و اراده آزاد چیزی جز توهم نیست (Willystine Goodsell, ۵۷-۸). هابز نیز پیش‌تر چنین سخنانی را در فضای انگلیسی‌زبان با قوت بیان کرده بود. اما بودند انسان‌گرایان مخالف سیطره کلیسا که در برابر این چنین مدعیات علم‌گرایانه مقاومت می‌کردند.

”

دکتر نیمانریمانی



● دکترای فلسفه دین، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، ایران
Email: Narimani.nima@gmail.com

به باور عموم افراد که آشنایی اجمالی با تاریخ دنیای مدرن دارند، هم‌زمان با شکل‌گیری نگاه علمی جدید نزاعی بنیادین میان دو رویکرد مهم در تاریخ بشر به اوج خود می‌رسد، یعنی نگاه دینی به جهان و نگاه سکولار و پس‌ازاین علمی. این نزاع در عصر روشنگری (Enlightenment) نزاع میان ارزش‌های دینی - کلیسایی و ارزش‌های خود بنیاد انسانی است. در واقع انسان مدرن غربی بر آن است تا بدون اتکا به ریسمان‌های آسمانی بر پای خود بایستد و جهان را آن‌طور که عقل رهاشده از آسمانش می‌تواند بشناسد و دنیای خود را آن‌طور که دلخواه خود و نه خدایان است بسازد. کانت، شاید بزرگ‌ترین فیلسوف عصر روشنگری، در مقاله مشهور و اثرگذار خود با عنوان "روشنگری چیست؟" می‌گوید جوهره روشنگری اتکای انسان به فهم خود و بی‌نیازی از راهنمایی دیگران است و این آغاز بلوغ و رهایی از کودکی انسان است. او مهم‌ترین لازمه این امر را آزادی می‌داند. و رهایی از سیطره دین را مهم‌ترین گام این اقدام. (Immanuel Kant, What is Enlightenment)

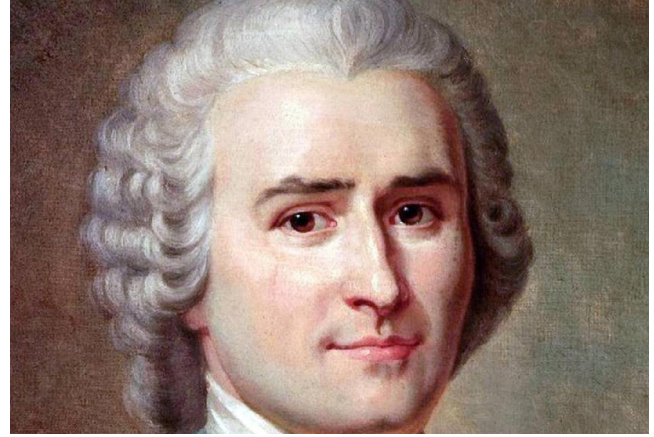
انسان مدرن این چنین هویت خویش را می‌یابد و علم هویت جدید خویش را در برابر نگاه دینی سنتی برافراشته می‌نماید. اما در این مقابله مهم‌ترین سلاح و نیروی پیشران او چیزی نیست جز علم مدرن. علم مدرن مستحکم‌ترین ریسمانی است که انسان مدرن پس از رها کردن ریسمان دین بدان چنگ می‌زند. انسان مدرن به وسیله علم مدرن هم نگاه سنتی-دینی را به چالش می‌کشد و آن را به محاق می‌برد و خود را از سیطره آن رها می‌کند و هم شناخت خاص و مستقل خود از هستی را در تقابل با هستی‌شناسی دینی بنا می‌نماید و هم به کمک آن زندگی خویش را بدون هرگونه امداد آسمانی شکل می‌دهد. ایده اصلی

طغیان علم مدرن علیه هویت انسان مدرن - نیمه‌نریمانی

ضربه نیز نبود. از نیمه‌های قرن بیستم به این سو و پس از کشف راز عالم حیات و ویژگی‌های زیستی انسان، علم مدرن به سراغ کشف راز آلودترین نقطه وجود آدمی یعنی نفس/ذهن رفت. آنان که علم مدرن را می‌شناختند می‌توانستند نتیجه را پیشاپیش حدس زنند، اما نتیجه برای دل دادگان به ارزش‌های انسانی دهشتناک بود. نتیجه شناخت علم مدرن از انسان که امروز به‌طور ویژه ترکیبی است از زیست‌شناسی تکاملی و عصب‌شناسی، آن است که انسان البته یک سیستم پیشرفته چیزی جز برهم‌کنش اجزای فیزیکی که در سیری طویل در تاریخ نزاع تکاملی به‌طور کور پدید آمده‌اند نیست. خبر ناگوار علم مدرن برای انسان مدرن آن است که تو نه تنها نورچشمی خدایان و اشرف مخلوقات نیستی که هیچ داشته قابل توجهی هم در تو نیست. علم مدرن در نگاه ارتودوکس خود برای هیچ‌یک از ارزش‌های انسان مدرن جایی باقی نگذارد، اما چرا؟ زیرا مهم‌ترین ارکان هویت انسان مدرن که تمام امید او برای ایستادن بر پای خود بدون اتکا به آسمان بود را مورد چالش قرار داد. به‌طور دقیق‌تر باید گفت عقل، اراده آزاد، اخلاق و نهایتاً معنای زندگی برای انسان مدرن توسط علم خودساخته‌اش به بدترین شکلی ویران شد. چنان‌که استیون پینکر، عصب‌شناس تکامل‌گرا و استاد دانشگاه هاروارد درباره حکمت و غایت پیدایش انسان و به‌ویژه سرشت ذهنی او، بیان می‌کند: "آیا ذهن انسان نهایتاً برای ایجاد زیبایی طراحی شده؟ برای کشف حقیقت؟ برای عشق ورزیدن و کار کردن؟ برای هماهنگ شدن با سایر موجودات و طبیعت؟ منطقی انتخاب طبیعی پاسخ را می‌دهد. هدف نهایی که ذهن برای دست‌یابی به آن طراحی شده است پیشینه کردن تعداد رونوشت‌هایی است که یک ژن تولیدشان می‌کند." (Pinker, ۱۹۹۹, p. ۵۳).

نگاه علمی جدید به انسان که امید انسان مدرن بر آن بود که پس از برش اتصال خود با آسمان بدان چنگ می‌زنند به او می‌گوید که اولاً قوای شناختی تو نتیجه رقابتی عملی برای بقاست و هیچ طراحی ویژه‌ای برای آنکه این قوا لزوماً به‌درستی کارکرده و حقایق را بر تو بنمایانند وجود ندارد، همه آنچه هست آنکه این قوا بتوانند بقای تو را بیشتر حفظ نمایند، اما تأثرانگیزتر آنکه تو اراده‌ای از جانب خویش نیز نداری، تمامی افعال تو که در مورد برخی از آنها توهم اختیارداری، چیزی جز برهم‌کنش سیستم نورونی مغز تو نیست و این‌ها به تو خواهند گفت که ارزش‌های اخلاقی به‌عنوان آخرین ارزش باقی‌مانده در دنیای سکولار تو نیز صرفاً ریشه در فعل و انفعالات فیزیکی دارند و هیچ خاستگاه متعالی برایشان متصور نیست. اما این‌ها در کنار تبیین علمی از پیدایش کیهان و بعد حیات و نهایتاً انسان که جایی برای هدفی متعالی و طرحی آغازین باقی نگذاشته، آخرین ضربه مهلک را بر هویت انسان مدرن زد و آن تهی کردن زندگی انسان از معنا و هدایت او به سوی پوچی بود.

برخی در این میانه که این نتایج برایشان گران می‌آید برآنند تا بدون بازگشت به ارزش‌های دنیای سنت با چنگ زدن بر مفهیمی نو جلوی سونامی علم مدرن در تخریب هویت انسانی خود را بگیرند.



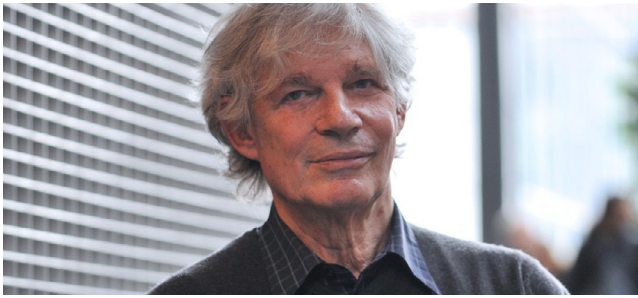
ژان ژاک روسو در دفاع از ارزش‌های انسانی به مقابله با این طرز نگاه برخاست. روسو با تمایز میان انسان و طبیعت بر برتری انسان تأکید می‌نمود و جامعه مطلوب انسانی را برخلاف نگاه‌های مقابل جامعه‌ای می‌دانست که از سطح نیازها و خواسته‌های طبیعی فراتر رود (Willystine Goodsell, ۶۲-۵). بدین طریق نزاعی نو میان دو گروه که هر دو در تقابل با سیطره دینی بودند پدید آمد، جریان علم‌گرا و جریان انسان‌گرا.

در آلمان اما جریان انسان‌گرا پرقوت‌تر از دیگران به مقابله با نگاه علم‌گرا به انسان پرداخت. به‌طور ویژه جریان رمانتیسیسم در مقابله با نگاه مکانیکی که برخاسته از علم مدرن بود نضج گرفت. ریشه ایدئالیسم آلمانی را نیز می‌توان در همین نزاع پی گرفت. آنجا که برخلاف نگاه علمی که تطورات ماده را اصیل و ذهن و عقل انسانی را پیامد آن می‌دانست، ایدئالیسم آلمانی ذهن و عقل را بنیاد عالم و طبیعت و ماده را محصول آن می‌گرفت. اما هیچ‌گاه چنین رویکردهای انسان‌گرایانه مقابل دیدگاه علم‌گرا با وجود فراز و نشیب‌های متفاوت نتوانستند در برابر غلبه و قوت نگاه علم‌گرا برتری یابند. مجدداً باید یادی از کانت فیلسوف بزرگ آلمانی کرد که تلاش وافر خود را جهت جمع نگاه علمی و انسانی نمود. او فعالیت نظری ویژه‌ای برای جمع میان مفاهیم و ارزش‌های ویژه انسانی، همچون اخلاق و اختیار انسانی با علم مدرن نمود تا مانع نزاع ویران‌کننده میان این دو تکیه‌گاه انسان مدرن در عصر گذار از دین باشد. اما علم مدرن طغیان‌گرت‌تر از آن بود که کانت می‌پنداشت.

ندای نگران‌کننده علم مدرن برای انسان مدرن در عصر داروین طینی بسیار جدی‌تر به خود گرفت. داروین می‌گفت عالم حیات از جمله انسان نتیجه هیچ طراحی هدفمندی نیست، بلکه نتیجه تصور کور مادی و طبیعی در بستر نزاع بر سر بقاست. ندای داروین بلندتر و خوفناک‌تر از آن بود که انسان مدرن بتواند غافلانه نادیده‌اش انگارد. برخی همچون نیچه به مراد داروین پی بردند و بلند آن را به زبان آوردند. البته باید توجه کرد که مسئله اینجا صرفاً تقابل داروین و نظریه تکامل با جهان بینی دینی نیست، که اگرچه داروین ضربه مهلکی بر بقایای تفکر دینی نزد انسان مدرن زد، اما این همه آن چیزی نبود که آنان که پی به مراد داروین بردند فهمیدند.

ضربه داروین بر انسان مدرن اگرچه هیچ‌گاه آرام نگرفت، اما آخرین

طغیان علم مدرن علیه هویت انسان مدرن - نیمانزیمانی



نمونه دیگر، استوارت کافمن زیست‌شناس برجسته معاصر در کتاب جالب خود با عنوان بازتولید تقدس می‌گوید: "جهان بینی جدید علمی ما که از گالیلو، نیوتن و تابعین به ما رسیده است، بنیاد جامعه سکولار ما و فرزند روشنگری است. منظر علمی ما منظری تقلیل‌گرایانه است بدین معنا که تمامی امور نهایتاً بر پایه برهم‌کنش ذرات بنیادی (فیزیک) توضیح داده خواهند شد. بر اساس این نگاه، هیچ معنایی و هیچ ارزشی وجود نخواهد داشت" (Stuart Kuuffman, ix-x).

او نیز به جای بازگشت به خدای دین، معتقد است خدای (ما) نامی است که ما باید بر خلاقیت بی‌پایان در خود جهان طبیعت بنهیم (xi همان). او می‌گوید ما نیاز به جایگاهی برای حفظ تعالی و معنویت داریم، به باور او این نیاز سبب ساختن قوی‌ترین نماد تعالی یعنی خداوند در دنیای سنت شد و امروز نیز ما باید مجدداً چنین نمادی را بسازیم بدین طریق که خلاقیت طبیعی را جایگزین خداوند نماییم تا بتواند ارزش‌های اخلاقی و معنا را برای ما حفظ کند (xiii همان).

اما سؤالی مهم همچنان گریبان انسان مدرن را گرفته است. آیا این تلاش‌ها می‌تواند هویت فروریخته او توسط علم مدرن که عزیزترین فرزندش بود را بازگرداند؟ آیا باز کردن جایی برای آگاهی و یا خلاقیت در جهان طبیعی می‌تواند ارزش‌های انسانی را محفوظ نگاه دارد؟ آیا می‌تواند بی‌معنایی او را به معنا بازگرداند؟

این‌ها سؤالاتی مهم و اساسی پیش روی انسان مدرن خواهد بود.

منابع:

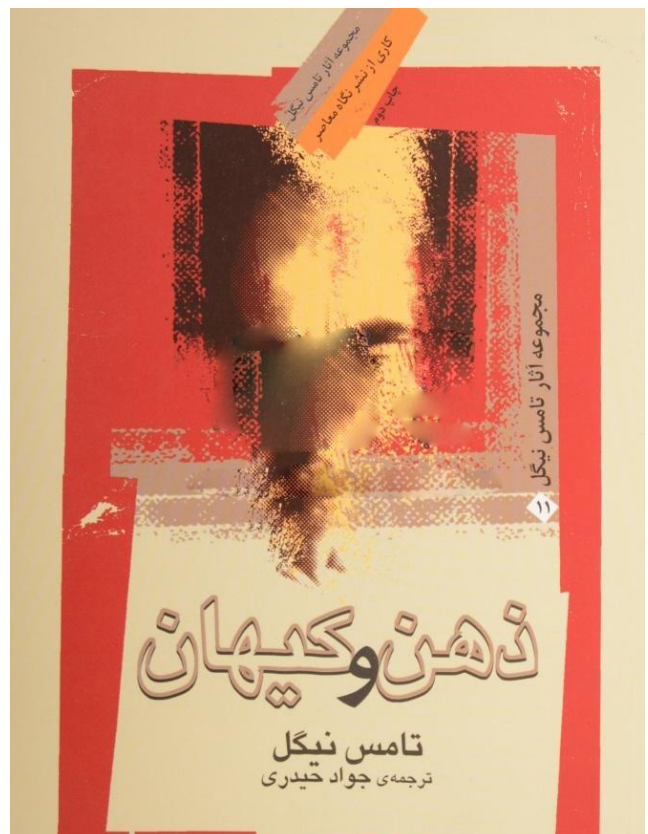
Frederick Olafson, *Naturalism and The Human-Condition: Against Scientism* (2001, Routledge, publ). Norton. ۱) *How the mind works*. (1999). Pinker, S-Basic, 2008, Stuart Kuuffman, *Reinventing The Sacred-books*

Thomas Nagel, *Mind and Cosmos: Why the Materialist-Neo-Darwinian Conception of Nature is Almost Certainly False* (2012, Oxford)

Willystine Goodsell, *The Conflict of Naturalism and-Humanism* (1910, Columbia University)
Frederick Olafson, *Naturalism and The Human Condition:-Against Scientism* (2001, Routledge)



برای نمونه توماس نیگل از فیلسوفان برجسته معاصر در کتاب اخیر خود با عنوان، ذهن و کیهان، چرا تصویر ماتریالیستی نئوداروینی از جهان قریب‌به‌یقین غلط است؟ در جستجوی راهی برای برون‌رفت از بن‌بست نگاه علم‌گرای جدید در مقابل انسان می‌گوید: "من فاقد حس خداجویی‌ای هستم که در برخی افراد سبب مشاهده اهداف الهی در جهان طبیعی می‌شود (او در پاورقی نسبت به این حس می‌گوید: من تنها مخالف پذیرش این حس نیستم بلکه از آن متنفرم)... بنابراین راه‌حل جایگزین من در مقابل تبیین فیزیک به‌عنوان نظریه همه‌چیز به میان آوردن موجودی متعالی (خداوند) نیست، بلکه نسبت دادن امری جاودانه (در نگاه نیگل ذهن مندی) به خود جهان طبیعی است" (Thomas Nagel, 12).



کلمه ونیرو: بازگشت همان خدا - محمد خلیلی صدرا



دکتر محمد خلیلی صدرا

● پژوهشگر موسسه التوحید و دکترای فلسفه غرب، دانشگاه اصفهان، ایران

Email: mmmmmkhs@gmail.com

در دهه‌های اخیر توگویی سیاست هم به‌عنوان یار کمکی علم جدید وارد بازی شد تا حرکت و گسترش این مدعی تازه وارد یعنی الحاد جدید شدت و حدت بیشتری به خود بگیرد. اگر علم‌گرایان جدید با اتکا به نظریه‌هایی همچون تکامل داروین و... تلاش می‌کردند ارزش مدعیات دینی را به لحاظ معرفتی زیر سؤال ببرند، در دهه‌های اخیر و به‌ویژه بعد از یازده سپتامبر و آغاز درام تروریستی امپریالیسم علم‌گرایان ساده‌اندیشی که فریب نمایش‌های امپریالیسم را خورده بودند تلاش کردند ادیان و دین‌داران را به لحاظ اخلاقی هم زیر سؤال ببرند. خدایی که در گمان آنها علم پیش‌تر وجودش را بی‌اعتبار ساخته بود، اکنون سیاست کاری کرده بود که رویکردهای اخلاقی متأثر از این فضا می‌گویند کاش اصلاً چنین خدایی وجود نمی‌داشت، خدایی که صرفاً فرمان خشونت و وحشت و ترور صادر می‌کند. بنابراین الحاد جدید گمان می‌کند با دستی پر به مصاف خدا باوران رفته است، یعنی با دو سلاح بسیار مهم و مجهز: علم و اخلاق. دو سلاحی که با اتکا به آنها در تلاش‌اند به مخاطبان‌شان یکی از این دو گزاره را القاء کنند: «خدایی وجود ندارد و باور به خدا یک توهم محض است» که این وظیفه را بر دوش علم نهاده‌اند و یا «اگر خدایی هم هست عاری از عدالت و حکمت و خیر است». گزاره‌ای که برای اثبات آن کمابیش به اخلاق دل خوش کرده‌اند. در کنار این دو سلاح اما سلاح سنتی دیگری به نام متافیزیک هم وجود دارد که همچنان به‌عنوان سلاحی پر قدرت بر له و علیه وجود خدا به کار می‌رود و برخی ملحدین و فیلسوفان ملحد جدید در تلاش‌اند به این واسطه به ادله سنتی وجود خدا حمله کنند و این براهین را ناکارآمد جلوه دهند. طرفداران الحاد جدید مدعیات خود را در لفاف الفاظ پیچیده و به‌ظاهر باشکوه علمی و دهان‌پرکن اما به شیوه‌ای عامه‌پسند می‌پیچند و به این طریق ذهن و ضمیر مخاطبان‌شان را مورد حمله و بمباران قرار می‌دهند، مخاطبانی که دیگر محدود به یک جغرافیای خاص نیستند.

۲- الحاد اما صرفاً به یک ایدئولوژی یا گفتمان فکری محدود نمی‌شود بلکه اکنون بیشتر یک سبک زندگی است چه برای ملحدین و چه برای خدا باوران. اگر به سبک زندگی و مؤلفه‌های

۱- ظهور دنیای جدید و عصر روشنگری و پیشرفت‌های خیره‌کننده علم جدید همراه بود با تحولی عظیم در کل بنای معرفت بشری، تحولی که می‌توان به‌درستی نام آن را انقلابی همه‌جانبه در نحوه زیست و تفکر بشر نهاد. پیشرفت‌های هرروزه و اکنون دیگر هرلحظه علم جدید موجب به وجود آمدن نوعی احساس تحقیر در دیگر شاخه‌های معرفت بشری شد و از این رو طبیعی می‌نمود که علم تجربی جدید خواه‌ناخواه به‌عنوان پادشاه اقلیم معرفت بشری پذیرفته شود و همچون علمی پیشرو جلوتر و پیشاپیش دیگر علوم حرکت کند و هر علمی و هر حوزه‌ای از معرفت بشری اگر قرار است برای خود اعتباری دست‌وپا کند می‌بایست تکلیف خود را با گزاره پادشاه روشن کند و صحت و سقم خود را لاجرم با آن بسنجد. در این میان الهی‌دانان یا کسانی که به نحوی از دغدغه‌های الهیاتی برخوردار بودند نیز از این قاعده مستثنا نبودند. آنها از ظهور این پادشاه مستبد تازه‌وارد احساس خطر می‌کردند. زیرا برخی گزاره‌های علم جدید به‌صراحت یا به‌کنایه قلمرو باورهای دین‌داران را تهدید می‌کردند. از سوی دیگر اما کسانی که دلی در گرو دین نداشتند و از طرفی ظاهراً در پی توجیه منطقی و علمی امور بودند به دنبال راهی برای رهایی از آنچه خرافات دینی می‌نامیدند بودند و اکنون گویا علم جدید بهترین ابزار و مطمئن‌ترین دستاویز برای رهایی از دین را برای ایشان فراهم آورده بود. لاقلاً آنها این‌طور فکر می‌کردند. این طرز تلقی از علم و این ایمان مطلق به آن رفته‌رفته باعث ظهور و بروز ایده‌هایی پراکنده شد که امروزه مجموعه دیگر آنها را می‌توان ذیل عنوان الحاد جدید نام‌گذاری کرد. الحاد جدید هرچند شاخه‌های متعددی دارد لکن تردیدی وجود ندارد که تمامی آنها به نحوی بی‌واسطه یا باواسطه متأثر از تحولات و نتایج علم جدید و به‌طورکلی دنیای جدیدی‌اند که مشخصه اصلی آن علم‌گرایی و ایمان بی‌قید و شرط به علم است.

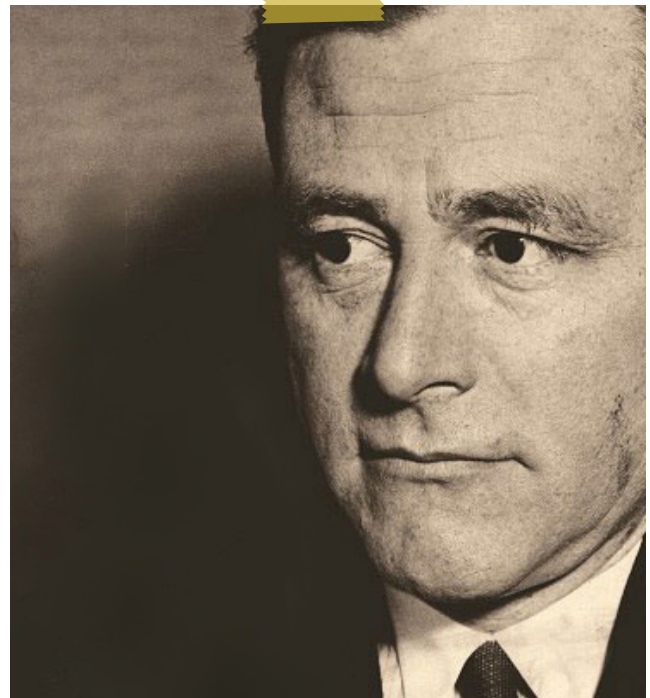
کلمه و نیرو: بازگشت همان خدا - محمد خلیلی صدرا

جدید بایستند و همچنان راهی برای خداآوری باز کنند؛ اما اغلب به دلیل پذیرش همان بنیاد مخدوش اومانستی بجای اصلاح ابرو چشم را کور کرده‌اند و خدایی را به زندگی بازگردانده‌اند که بسیار مفلوک و بدبخت اما درعین حال به شدت باب دندان خدااوران لیبرال است. یک نمونه از این دست الهیات‌های مجلسی الهیات گشوده است. مدافعان و نظریه‌پردازان این الهیات در کتاب مشترکی که تحت عنوان گشودگی خداوند (The Openness of God) منتشر کرده‌اند ادعا می‌کنند با اتکا به کتاب مقدس روایت سنتی از خدا را به چالش کشیده‌اند. مهم‌ترین تفاوت این رویکرد با روایت کلاسیک از خدا تفاوت در صفات خداوند است. یعنی برخلاف الهیات سنتی که خداوند را واجد صفاتی همچون علم مطلق، قدرت مطلق و خیر محض می‌دانست، در این الهیات این صفات کنار گذاشته شده و مخالف با محتوای کتاب مقدس خوانده می‌شوند فلذا صفات دیگری به عنوان صفات خداوند مطرح می‌شوند. صفاتی همچون عشق الهی، ضابطه‌مندی و گشودگی. عشق الهی برای این نویسندگان مفهومی محوری است و همین صفت الهی است که به ضابطه‌مندی و گشودگی منجر می‌شود. به این معنا که اولاً خداوند مشتاقانه می‌خواهد ما وارد یک رابطه دوستانه و عاشقانه با او شویم و چون رابطه عاشقانه است بنابراین تکلیف در آن بی‌معناست فلذا ما می‌توانیم بر اساس خواست او یا برخلاف خواست او دست به انتخاب بزنیم. از این رو خداوند نه علم پیشینی به اعمال ما دارد و نه تکلیفی می‌کند بلکه نسبت به تمام این امور گشوده است. یعنی از یک سو خدا در رابطه با انسان و عالم گشوده است و کنش متقابل دارد و از سوی دیگر نسبت به آینده هم گشوده است و هیچ قضا و قدری وجود ندارد و همان طور که بشر آینده را نمی‌داند خدا هم از علم به آینده عاجز است. اما روشن است که آنها برای اصلاح ابرو چشم را کور کرده‌اند و این خدای عالی جناب هیچ تفاوتی با آن خدای عزلت‌نشین کنج مسجد و خانه دربسته پیشنهادی سکولاریسم ندارد. این نویسندگان مدعی‌اند برخی چالش‌های سنتی از قبیل علم پیشین الهی و توجیه اراده آزاد انسان درون این الهیات کاملاً حل می‌شود و لکن روشن است که تصویری که ایشان از خدا ارائه می‌دهند هرچند بسیار با مذاق یک انسان لیبرال سازگار است اما به همان میزان با خدایی که سزاوار پرستش باشد هم فاصله دارد و اصلاً معلوم نیست چرا باید چنین موجودی را خدا نامید، موجودی عاری از هرگونه هیبت و عظمت و قهاریت که هیچ احساس خشیتی در بنده‌اش ایجاد نمی‌کند. چرا نباید اصلاً پدر یا مادر را خدا نامید؟ کسانی که تمامی این مؤلفات را دارا هستند. عاشق فرزندان خوداند، نه علم مطلق و پیشین دارند و نه قدرت مطلق، با فرزندانشان رابطه دوسویه دارند و نسبت به آنها و آینده گشوده‌اند. ممکن است این الهیات را نپذیریم اما تا زمانی که مبنای معرفتی ما همان مبنای اومانستی و سکولاریستی باشد چنین تصویری از خدا و حتی عجیب‌تر و مفلوک‌تر و بدبخت‌تر از آن هرگز چیز عجیب و غریبی نخواهد بود.

ارزشی بشر مدرن در چهارگوشه جهان نگاهی بیندازیم آنگاه دیگر تأیید این مدعا کار دشواری نخواهد بود که اکنون دیگر الحاد بر تمامی زوایا و لایه‌های حیات بشری سایه افکنده است. یک ملحد چه می‌گوید؟ تمام مدعای ملحدان جدید این است که خدایی وجود ندارد اما از این گزاره به دنبال چه نتیجه‌ای هستند؟ نتیجه روشن است: اگر خدایی و بالطبع کتاب و رسولی که فرستاده او باشد وجود ندارد پس تو در انتخاب سبک زندگی و نحوه زیستن خود آزاد و مختاری بی‌آنکه به هیچ مرجع فرا انسانی‌ای پاسخگو باشی. در حقیقت آنچه ملحدین با آن سر جنگ دارند سبک زندگی مأخوذ از ایده خدا و کتاب مقدس است که یک فرد معتقد به خدا لاجرم می‌بایست به احکام و فرمان‌ها و سبک زندگی الهی پایبند باشد و این همان خدایی است که تأثیر مستقیم و بلا واسطه و همه‌جانبه در افکار، اعمال و گفتار بشر دارد و تخطی از آن عقاب و جزا در پی دارد همان طور که پیروی از آن پاداش و ثواب. وگرنه با مفهوم خشک و خالی و بی‌تأثیر خدا کسی سر جنگ ندارد اعم از اینکه حقیقتاً موجود باشد یا نباشد درست به مانند پدر یا مادر پیر و ناتوانی که در گوشه‌ای افتاده است و از هرگونه تأثیرگذاری در خانه و خانواده ناتوان است. بنابراین اعتقاد به خدایی که هیچ تأثیری در حیات اجتماعی، سیاسی و حتی اخلاقی بشر ندارد تفاوت ماهوی چندانی با بی‌خدایی و الحاد ندارد و بیشتر به بیماری مفلوک می‌ماند که هر یکشنبه یا جمعه مثلاً چشم‌انتظار بندگانش است تا به عبادتش بروند و یا هم پیرمردی که در خانه سالمندان هر هفته در انتظار فرزندانش روز و شب را سپری می‌کند. این همان خدایی بود که سکولاریسم به ما پیشنهاد می‌کرد تا به نحوی خدا و خرما را یکجا داشته باشیم، خدایی که آن قدر از گوشه و کنارش تراشیده‌اند که دیگر از آن چیزی باقی نمانده است. مهم‌ترین دستاورد سکولاریسم که از قضا بزرگ‌ترین جنایتش هم به شمار می‌رود تولید و بازتولید خدااوران بی‌خداست. اما سکولاریسم خود به آب‌شخور دیگر منتهی می‌شود و آن عبارت است از انسان‌گرایی یا همان اومانیسیم. همه چیز از یک "من می‌اندیشم پس هستم" ساده شروع شد. وقتی دکارت دستگاه معرفتی خود را بر اساس "من می‌اندیشم" استوار می‌ساخت و حتی وجود خدا را هم بر همان اساس تبیین می‌کرد، شاید حتی به مخیله‌اش هم خطور نمی‌کرد که این جمله قرار است سنگ بنای جهانی جدید را پی‌ریزی کند و آتونومی و خودبینادی بشر را رقم بزند و جهان را که پیش از این شهر خدا بود به شهر انسان تبدیل کند، شهری که دیگر خدا در آن حاکمی معزول و بازنشسته است و پادشاه مطلق آن فقط خود انسان است. صرف‌نظر از انتقاداتی که به افکار دکارت وارد است اما وی یقیناً گمان نمی‌کرد که این جمله قرار است موجب اخراج خدا از زندگی و حیات اجتماعی، سیاسی و اخلاقی بشر شود اما چنین شد و چنین خطایی صورت گرفت، زیرا اندیشه همین‌که به زبان آمد و به واژه کشیده شد سرنوشت آن دیگر در اختیار گوینده‌اش نیست و گاه همچون کودکی سر راهی به یغما می‌رود. در غرب الهی‌دانان کوشیده‌اند در برابر الحاد

کلمه و نیرو: بازگشت همان خدا - محمد خلیلی صدرا

جهان پیاپی اعلام می‌کنند در واقعیت نقیضه‌ای سکولار شده از تعویق مداوم روز داوری از سوی کلیساست». با حذف خدا فقط آن نیروی جادویی را از این کلمه سلب کرده و به کلمه‌ای دیگر اعطا کرده‌ایم اما دیری نمی‌پایید که به فریب نهفته در آن و ناکارآمدی‌اش پی می‌بریم. عقل‌گرایان یونان علیه تفکر اسطوره‌ای قیام کردند اما بیشترین کاری که کردند این بود که خدایان و به‌طور کلی مفهوم الوهیت را از صفات انسان‌وارانگارانه و حتی زشت و پلیدی همچون زناکاری، دزدی و فریب یکدیگر که هومر و هسیود به خدایان نسبت می‌دادند، رها ساختند و در نهایت مفهوم الوهیت همچنان به عنوان مفهومی محوری باقی ماند. میرچا الیاده به درستی متذکر می‌شود که اساطیر هزاره‌ای و آخرت‌شناختی در اروپا اخیراً در دو جنبش سیاسی و استبدادی نازیسم و کمونیسم دوباره پدیدار گشته است. جنبش‌هایی که اگرچه ظاهراً به‌طور بنیادین مادی و غیردینی (سکولار) هستند، آکنده از عناصر و اصول فرجام‌شناختی یا آخرالزمانی هستند: آنها پایان این جهان و آغاز عصر فراوانی و سعادت را اعلام می‌کنند. عناصر الهیاتی و آخرت‌شناختی که از منبعی دینی می‌آمدند و در دوران مدرن و عصر انسان‌گرایی کنار گذاشته شده یا بی‌معنا خوانده می‌شدند در دل چارچوب‌ها و ایده‌های سکولار در حال ظهورند. فیلسوفان پیشروی همچون آگامبن، بدیو و دیگرانی که نه تنها هیچ‌گونه تعهد الهیاتی ندارند بلکه بعضاً همچون بدیو به‌صراحت بر الحاد خود تأکید می‌کنند برای ترسیم چهره سوژه مبارز مدرن راهی جز تمسک و تفسیر دوباره متون مقدس مسیحی و تأکید بر امر مسیائیک نیافته‌اند. اما نوعی بازگشت به الهیات و ایده خدا در میان دانشمندان علوم طبیعی هم مشهود است. جان پوکینگهورن نوشته است: «ما در عصری زندگی می‌کنیم که در آن نوعی احیای اساسی خداشناسی طبیعی در حال وقوع است. این احیای خداشناسی طبیعی نه به‌طور کلی در بین خداشناسان که در این زمینه از ترس جا زده‌اند، بلکه در بین دانشمندان در حال وقوع است. هرچند دانشمندان ملحدی هم هستند که تلاش می‌کنند به یاری علم ایده خدا را کنار بگذارند و برای تبیین جهان بر مفروضات صرفاً علمی تکیه کنند اما در طرف مقابل بسیاری از دانشمندان هم هستند که نظر متفاوتی دارند. پرداختن به دعوی دانشمندان و لو در حد مرور کلی هم نیازمند مقاله‌ای مستقل است لکن در اینجا بد نیست این نوشته را با نقل قولی تمام کنیم که رابرت جستر و اختر فیزیک دان برجسته کتاب خود تحت عنوان خود، خدا و ستاره‌شناسان را که در آن استدلال می‌کند شواهد ستاره‌شناسی به دیدگاه کتاب مقدس از منشأ جهان منجر می‌شوند با آن را به پایان می‌رساند: «در این لحظه به نظر می‌رسد که گویی علم هرگز نخواهد توانست پرده از راز آفرینش بردارد و برای دانشمندی که با ایمان به قدرت عقل زیسته است، داستان مانند خوابی پریشان پایان می‌پذیرد. او کوه‌های نادانی را در نور دیده و نزدیک است که بر بالاترین قله چیره شود، اما همین که خود را به بالای صخره نهایی می‌کشد، با گروهی از الهی‌دانان مواجه می‌شود که قرن‌هاست آنجا نشسته‌اند.»



”

۳- کارل اشمیت در کتاب مفهوم امر سیاسی ایده‌ای درخشان طرح می‌کند که شاید اغراق نباشد اگر بگوییم حتی خودش هم عظمت آن را در نیافته است. وی می‌گوید: تمام مفاهیم مهم نظریه دولت مدرن مفاهیم الهیاتی سکولار شده هستند. نفس این ایده و قطع نظر از اینکه چه کسی و در چه زمینه‌ای آن را گفته است بصیرتی عظیم را به همراه دارد. این ایده متضمن ایده دیگری است یا لاقلاً این امکان قویاً در آن نهفته است که ما را به سمت این ایده راهنمایی کند که هیچ الگوی دیگری برای اندیشیدن در ورای الهیات وجود ندارد. می‌توان از ماده و محتوای اندیشه الهیات‌زدایی کرد و فی‌المثل بنا به جمله‌ای که از اشمیت نقل شد به جای خدا مفهوم دولت را قرارداد اما صورت اندیشه همچنان از همان الگوی ازلی پیروی می‌کند. این دولت قادر متعال که اکنون در جای خدا نشسته است چیزی نیست جز شکلی سکولار شده از خداوندی که قادر متعال است. یعنی تمام نیرویی که پس از هزاران سال و به تدریج در مفهوم خدا مجتمع شده بود، اکنون به یک‌باره در بازوان دولت مستغرق شده است. می‌توان خدا را برداشت و بجای آن مثلاً علم، انسان، فناوری، قانون، دولت یا هر چیز دیگری گذاشت اما این چیزی جز نمایشی از خود فریبی نخواهد بود. زیرا حذف خدا چیزی بیش از حذف یک کلمه نیست در حالی که تمام نیرویی که در طول تاریخ در این کلمه مستجمع شده است دست‌نخورده باقی می‌ماند و در پوششی دیگر و در قالب کلمه‌ای دیگر تجلی می‌کند. جورجو آگامبن در بخشی از سخنرانی خود در کلیسای جامع کاتولیک تتردام پاریس اظهار می‌کند: «امروزه ما شاهد آنیم که آن اضطراب معاد شناختی که کلیسا و انباده است در شکلی سکولار شده و نقیضه‌وار بازمی‌گردد، در علوم خفیه‌ای که اطوارهای منسوخ پیامبر را از نو کشف کرده‌اند و هر جور فاجعه بازگشت‌ناپذیری را بشارت می‌دهند. بحران‌هایی که حکومت‌های

بررسی انتقادی آفرینش از «هیچ» از منظر هاوکینگ - احمد منصوری ماتک (گیلانی)



حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد منصوری ماتک

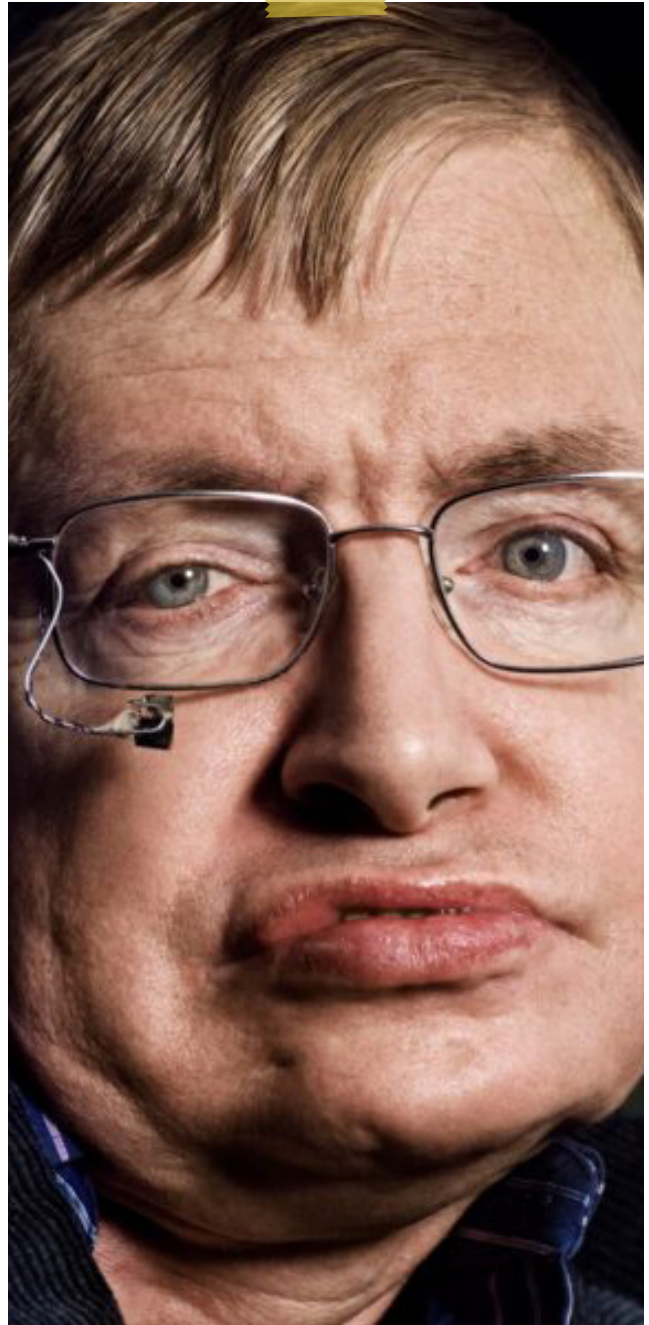
• دکترای مبانی نظری اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران
Emil:ahmad.mansori14@gmail.com

نخستین سال تحصیل دانشگاهی (حدوداً در ۲۱ سالگی) به بیماری جدی فلج خفیف مبتلا گردید که گاه از گره زدن بند کفش و سخن گفتن ناتوان می‌شد. هاوکینگ با شرایط سختی به ادامه تحصیل پرداخت و رساله دکتری خود را در سال ۱۹۶۵ با نام «خصوصیات گسترش جهان‌ها» (Properties of Expanding Universes) دفاع نمود. وی اولین فعالیت مهم تحقیقی خود را در زمینه اثبات ریاضی مبدأ زمان شروع کرد؛ اما با پیشرفت مجدد بیماریش از آغاز دهه ۱۹۷۰ برای همیشه ملازم صندلی چرخدار شد.

هاوکینگ پس از سال‌ها تلاش در فیزیک، تصمیم گرفت در زمینه آفرینش کیهان فرضیه پردازی نماید. او می‌خواست بگوید که جهان به صورت خود بخودی به وجود آمده و خدا در به وجود آمدن آن، هیچ‌گونه نقشی نداشته است؛ یعنی به عبارتی خدا در این جهان وجود ندارد که جهان را کنترل کند و همانطور که قانون جاذبه و گرانش یک مسأله انکار نشدنی است، این جهان هم می‌تواند خودش را از هیچ به وجود بیاورد. هاوکینگ جهان ما را حاصل یک انفجار بسیار بزرگ به نام بیگ‌بنگ می‌داند که این انفجار باعث پدید آمدن ذرات ریز همچون پروتون، الکترون و نوترون شده است. در این دورانی که این ذرات به وجود آمدند اتم‌های سبکی مثل هیدروژن و هلیوم، گام بر روی این جهان نهادند سپس اتم‌های سبک‌تری چون لیتیموم و بعد از آن عناصر سنگین‌تر به وجود آمدند.

به نظر می‌رسد هاوکینگ یک خداناباور است، چون در برخی از آثارش مطالبی که نشان از انکار وجود خدا و جهان آخرت است، دیده می‌شود؛ او در کتاب تاریخچه مختصر زمان درباره بازخوانی ذهن خدا می‌گوید: «اگر ما بتوانیم فرضیه‌های لازم برای توضیح هر پدیده و ماده موجود در هستی را کشف کنیم، این کشف یک پیروزی نهایی برای خرد انسانی است؛ بدین معنی که ما می‌توانیم فکر خدا را بخوانیم». او منظور خود از بازخوانی ذهن خدا را این‌گونه اظهار می‌کند که ما هر چیزی را که خدا می‌توانست بداند، می‌دانستیم (البته اگر خدایی وجود داشت)، اما خدایی وجود ندارد و من یک خداناباور هستم. او همچنین در کتاب طرح عظیم، برای توضیح عالم، نیازی به وجود آفریدگار نمی‌بیند. وی هم‌چنین اعتقاد به وجود بهشت یا حیات پس از مرگ را برای افرادی که از مرگ می‌ترسند، افسانه می‌داند.

هاوکینگ مدعی است که طبق مدل‌های فیزیکی موجود و یا مدل‌هایی که در آینده نزدیک کشف می‌شوند، می‌توان امکان ایجاد خودبه‌خودی و آفرینش از هیچ را تبیین کرد.

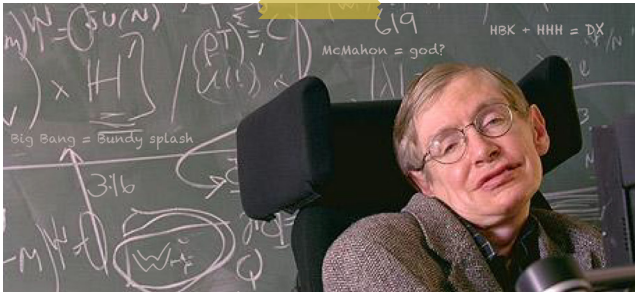


”

مقدمه:

استفان ویلیام هاوکینگ (۱۹۴۲-۲۰۱۸)، فیزیک‌دان نظری، کیهان‌شناس و مدیر تحقیقات مرکز کیهان‌شناسی نظری دانشگاه کمبریج بود. وی در کودکی علاقه وافری به علم و آسمان داشت و در چهارده سالگی تصمیم گرفت به از علوم ریاضی یا فیزیک بپردازد. او در ۱۷ سالگی وارد کالج دانشگاه آکسفورد شد و به‌رغم علاقه به ریاضیات به جهت عدم ارائه مدرک تخصصی در این رشته توسط دانشگاه، در رشته فیزیک و به‌طور خاص کیهان‌شناسی مشغول تحصیل شد. او به ستاره‌شناسی از راه مشاهده علاقه‌ای نشان نداد، اما همیشه نظریه پردازی برای وی هیجان انگیز و کیهان‌شناسی هیجان انگیزتر بود؛ چراکه کیهان‌شناسی مستلزم پاسخ این پرسش است که جهان از کجا آمده است. وی در شروع

بررسی انتقادی آفرینش از «هیچ» از منظر هاوکینگ - احمد منصوری ماتک (گیلانی)



مواردی از استعمال واژه هیچ (nothing) توسط هاوکینگ

هاوکینگ بر اساس مدلی که از اواسط دهه ۱۹۶۰، در کیهان‌شناسی به وجود آمد معتقد است که جهان و عالم ماده طبق قوانین علم به طور خودجوش و از هیچ ساخته شده است. وی فرض اساسی علم را جبرگرایی علمی می‌داند به گونه‌ای که قوانین علم، تکامل جهان را با توجه به وضعیت آن در یک زمان تعیین می‌کند:

«I think the universe was spontaneously created out of nothing, according to the laws of science. The basic assumption of science is scientific determinism. The laws of science determine the evolution of the universe, given its state at one time.» (Hawking. Brief answers to the big questions. 32.)

۲. وی در عبارات دیگری پیدایش کیهان و فضا را ناشی از انفجار بزرگ شمرده است که همه چیز همچون بادکنکی که منفجر می‌شود، انبساط پیدا کرده‌اند. هاوکینگ جهان کامل پر از انرژی، فضا و تمامی پدیده‌های آن را به وجود آمده از هیچ دانسته و قوانین علم را برای شناخت مبدأ و منشأ جهان در برابر تبیین و توضیح خداوند قرار می‌دهد:

«At the moment of the Big Bang, an entire universe came into existence, and with it space. It all inflated, just like a balloon being blown up. So where did all this energy and space come from? How does an entire universe full of energy, the awesome vastness of space and everything in it, simply appear out of nothing? For some, this is where God comes back into the picture. It was God who created the energy and space. The Big Bang was the moment of creation. But science tells a different story. At the risk of getting myself into trouble, I think we can understand much more the natural phenomena that terrified the Vikings. We can even go beyond the beautiful symmetry of energy and matter discovered by Einstein. We can use the laws of nature to address the very origins of the universe, and discover if the existence of God is the only way to explain it.» (Hawking. Brief answers to the big questions, 32.)

۳. هاوکینگ دوران سخت بعد از جنگ جهانی دوم که همزمان با نوجوانی او بوده را یاد می‌کند که به وی می‌گفتند هرگز چیزی را بدون



مفهوم هیچ (خلاء) فیزیکی

خلاء، به لاتین Vacuus، مکانی است که در آن چیزی یا شخصی وجود نداشته باشد. این واژه در نزد فلاسفه، فضایی است که خالی از هر نوع ماده جسمانی باشد. (صلیبا، ج: ۱، ۵۳۷). هیچ (خلاء) در فیزیک کوانتوم، معنای متفاوتی با فهم عرفی دارد. خلائی که در فیزیک کوانتومی مطرح است دارای دو ویژگی از سه ویژگی (فضا- زمان، قوانین کوانتومی و ماده) است: اول این‌که نقطه‌ای از فضا- زمان است؛ یعنی حتماً در فضا- زمان قرار دارد و نقطه فضا- زمان، واقعاً هم تأثیر می‌گذارد و هم تأثیر می‌پذیرد. چنین چیزی در ذهن ما به عنوان یک امر وجودی است؛ نه عدمی. دوم این‌که قوانین کوانتومی در آن برقرار است؛ اما فقط ماده در آن حضور ندارد. هاوکینگ مطابق نظریه کوانتومی، خلاء را دریایی جوشان از ذرات «مجازی» می‌داند؛ جفت‌هایی همچون الکتروپوزیترون که در تعامل با یکدیگر به طور مداوم ایجاد شده و مطابق قوانین کوانتومی از بین می‌روند. (Hawking. A Life in Science. 148. S. W. Does God Play Dice. ۴.)

هاوکینگ در بخش‌های مختلفی از آثارش، (خلاء) را با واژه (vacuum) بیان کرده که مواردی از آن‌ها ارائه می‌گردد. (Hawking. Brief answers to the big questions, PP. 82) اما در آثار متأخرش، بی‌آغازی جهان را مترادف با خلق خودبخودی، به معنای آفرینش از هیچ (اتفاق و تصادف) دانسته است؛ آفرینش از هیچ (اتفاق) یعنی کیهان در لحظه نخستین، خالق نداشته باشد؛ نه اینکه مواد تشکیل دهنده کیهان از هیچ به معنای نیستی (عدم) باشد. لذا عده‌ای از محققان در توجیه هیچ به معنای مواد تشکیل دهنده کیهان، میان هیچ فیزیکی به معنای افت و خیز کوانتومی و هیچ فلسفی به معنای عدم و نیستی فرق قائل شده‌اند (امامی جمعه و طباطبایی)، حال آنکه هیچ (خلاء) در فیزیک به معنای میدان کوانتومی و امری وجودی است. این میدان فیزیکی دارای واقعیتی فیزیکی بوده که مولد انرژی است؛ اما آنچه که هاوکینگ خلط نموده میان هیچ (خلاء) فیزیکی با هیچ در فهم عرفی (اتفاق و تصادف) است که مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد.

بررسی انتقادی آفرینش از «هیچ» از منظر هاوکینگ - احمد منصوری ماتک (گیلانی)

هاوکینگ دوران سخت بعد از جنگ جهانی دوم که همزمان با نوجوانی او بوده را یاد می‌کند که به وی می‌گفتند هرگز چیزی را بدون پرداخت پول، به دست نمی‌آوریم. او در ادامه این گزاره را نقض کرده و به نوعی علیت را در این موضوع مخدوش کرده و مدعی می‌شود که اکنون پس از یک عمر کار فکر می‌کنم می‌شود یک جهان کامل به صورت رایگان (تصادفی، از هیچ) به وجود آید: «As I was growing up in England after the Second World War, it was a time of austerity. We were told that you never get something for nothing. But now, after a lifetime of work, I think that actually you can get a whole universe for free».

۴. وی در ادامه مطالب این‌گونه اظهار می‌کند که این همه جستجو برای اثبات وجود خالق معنا ندارد؛ چون اگر حاصل جمع جهان هیچ گردد، برای آفرینش آن نیازی به خالق نیست. هاوکینگ در قالب بیان تمثیلی جهان را آخرین ناهار رایگان (تصادفی از هیچ) می‌داند: «So what does this mean in our quest to find out if there is a God? It means that if the universe adds up to nothing, then you don't need a God to create it. The universe is the ultimate free lunch».

۵. هاوکینگ درباره منشأ بیگ‌بنگ عنوان می‌کند خود قوانین طبیعت بیانگر این است که جهان همچون یک پروتون نه تنها بدون هیچ عاملی ایجاد شده و از نظر انرژی نیز به هیچ چیزی محتاج نیست، بلکه این احتمال وجود دارد که هیچ چیزی انفجار بزرگ را به وجود نیاورده باشد؛ هیچ چیزی: «The laws of nature itself tell us that not only could the universe have popped into existence without any assistance, like a proton, and have required nothing in terms of energy, but also that it is possible that nothing caused the Big Bang. Nothing».

۶. هاوکینگ، راز و رمز انفجار بزرگ را توضیح آفرینش جهانی کامل و فوق العاده عظیم از فضا و انرژی، از هیچ می‌داند؛ به طوری که این راز در یکی از عجیب‌ترین حقایق درباره کیهان نهفته است. وی اقتضای قوانین فیزیک را وجود چیزی به نام «انرژی منفی» معرفی کرده است: «The great mystery at the heart of the Big Bang is to explain how an entire, fantastically enormous universe of space and energy can materialise out of nothing. The secret lies in one of the strangest facts about our cosmos. The laws of physics demand the existence of something called "negative energy". جهت بررسی ادعای هاوکینگ لازم است در آغاز به تبیین واژه (vacuum) به معنای خلاء فیزیکی، واژه (الاتفاق) به معنای فلسفی، (nothing) به معنای هیچ عرفی و هم چنین مفهوم «جهان فیزیکی» پرداخته شود و برآیند متافیزیکی آن تبیین شود. سپس از منظر فلسفه با تأکید بر حکمت متعالیه مورد ارزیابی قرار گیرد.

پرداخت پول، به دست نمی‌آوریم. او در ادامه این گزاره را نقض کرده و به نوعی علیت را در این موضوع مخدوش کرده و مدعی می‌شود که اکنون پس از یک عمر کار فکر می‌کنم می‌شود یک جهان کامل به صورت رایگان (تصادفی، از هیچ) به وجود آید:

«As I was growing up in England after the Second World War, it was a time of austerity. We were told that you never get something for nothing. But now, after a lifetime of work, I think that actually you can get a whole universe for free».

(Ibid, 33)

۴. وی در ادامه مطالب این‌گونه اظهار می‌کند که این همه جستجو برای اثبات وجود خالق معنا ندارد؛ چون اگر حاصل جمع جهان هیچ گردد، برای آفرینش آن نیازی به خالق نیست. هاوکینگ در قالب بیان تمثیلی جهان را آخرین ناهار رایگان (تصادفی از هیچ) می‌داند:

«So what does this mean in our quest to find out if there is a God? It means that if the universe adds up to nothing, then you don't need a God to create it. The universe is the ultimate free lunch».

(Ibid, 33)

۵. هاوکینگ درباره منشأ بیگ‌بنگ عنوان می‌کند خود قوانین طبیعت بیانگر این است که جهان همچون یک پروتون نه تنها بدون هیچ عاملی ایجاد شده و از نظر انرژی نیز به هیچ چیزی محتاج نیست، بلکه این احتمال وجود دارد که هیچ چیزی انفجار بزرگ را به وجود نیاورده باشد؛ هیچ چیزی

«The laws of nature itself tell us that not only could the universe have popped into existence without any assistance, like a proton, and have required nothing in terms of energy, but also that it is possible that nothing caused the Big Bang. Nothing».

(Ibid)

۶. هاوکینگ، راز و رمز انفجار بزرگ را توضیح آفرینش جهانی کامل و فوق العاده عظیم از فضا و انرژی، از هیچ می‌داند؛ به طوری که این راز در یکی از عجیب‌ترین حقایق درباره کیهان نهفته است. وی اقتضای قوانین فیزیک را وجود چیزی به نام «انرژی منفی» معرفی کرده است:

«The great mystery at the heart of the Big Bang is to explain how an entire, fantastically enormous universe of space and energy can materialise out of nothing. The secret lies in one of the strangest facts about our cosmos. The laws of physics demand the existence of something called "negative energy".» (Ibid)

جهت بررسی ادعای هاوکینگ لازم است در آغاز به تبیین واژه (vacuum) به معنای خلاء فیزیکی، واژه (الاتفاق) به معنای فلسفی، (nothing) به معنای هیچ عرفی و هم چنین مفهوم «جهان فیزیکی» پرداخته شود و برآیند متافیزیکی آن تبیین شود. سپس از منظر فلسفه با تأکید بر حکمت متعالیه مورد ارزیابی قرار گیرد.

بررسی انتقادی آفرینش از «هیچ» از منظر هاوکینگ - احمد منصوری ماتک (گیلانی)

تمثیل تپه و حفره

”

هاوکینگ توضیح آفرینش از هیچ را رمز بیگ بنگ شمرده و با بیان تمثیل تپه و حفره به قانون انرژی مثبت و منفی برای اثبات انفجار بزرگ آغازین می‌پردازد. وی رمز و راز بزرگ در قلب انفجار بزرگ را توضیح این مسأله می‌داند که چگونه یک جهان بسیار عظیم از فضا و انرژی ممکن است از هیچ چیز به وجود آید؟ وی این راز را یکی از عجیب‌ترین حقایق مربوط به کیهان برشمرده، قوانین فیزیک را محتاج چیزی به نام انرژی منفی می‌داند. او انرژی منفی را با استفاده از تمثیل تپه و حفره این‌گونه بیان می‌کند که شخصی می‌خواهد تپه‌ای در یک قطعه زمین صاف بسازد. وی جهان را این تپه فرض می‌کند که برای ایجاد آن چاله‌ای در زمین حفر می‌کند و با استفاده از آن خاک، تپه می‌سازد. هاوکینگ در ادامه بحث برای رسیدن به مقصودش (هیچ شدن حاصل جمع جهان) انرژی منفی را اینگونه توضیح می‌دهد که او فقط یک تپه درست نمی‌کند، بلکه یک چاله نیز ایجاد کرده که در واقع یک نسخه منفی از تپه است و چیزهایی که در چاله بودند اکنون تبدیل به تپه شده‌اند. بنابراین همه آن‌ها کاملاً متعادل شده و این دو همدیگر را خنثی می‌کنند. (Ibid, 34)

هاوکینگ با این تمثیل به آغاز جهان رفته و معتقد است چنین مسأله‌ای در ابتدای جهان اتفاق افتاده است؛ وقتی بیگ‌بنگ مقدار زیادی انرژی مثبت تولید می‌کند به طور همزمان همان مقدار انرژی منفی نیز تولید می‌شود؛ به این ترتیب، مثبت و منفی همیشه به صفر می‌رسند. این یک قانون دیگر از طبیعت است. هاوکینگ فضا را مکان استقرار انرژی منفی دانسته که در این فضای گسترده همه چیز به صفر می‌رسد. اگرچه هاوکینگ درک این مسأله را بدون ریاضیات مشکل دانسته، اما آن را دارای حقیقت می‌داند! وی عملکرد شبکه گسترده میلیاردها میلیارد کهکشان که با گرانش یکدیگر را جذب می‌کنند را به باتری بزرگی تشبیه کرده که انرژی منفی را در خود ذخیره می‌کند. هاوکینگ بعد مثبت جرم و انرژی (همه چیز) را به تپه تشبیه کرده و بعد منفی (حفره) را در همه جای فضا پراکنده می‌داند. (Ibid)

نکته دیگری که هاوکینگ در مورد انرژی منفی می‌گوید انرژی جاذبه (نیروی جاذبه) بین اجرام آسمانی است. ضمن این‌که ذره و پادذره و یا جرم مثبت و منفی از تفسیر معادله دیراک منبعت شده‌اند و برای آن‌ها دلایل تجربی زیادی هست. پس نمی‌توان ایراد گرفت، چون قانون بقای انرژی و ماده نقض نشده است. اما این مسأله مهم است که وی اصل علیت را مخدوش کرده و وارد مباحث متافیزیک شده و در پاسخ به سؤال‌هایی همچون، این همه انرژی و فضا از کجا آمده است؟، یک جهان پر از انرژی، وسعت عظیم فضا و هر آنچه در آن است چگونه به راحتی از هیچ چیز ظاهر می‌شود؟ بیان می‌کند که عده‌ای در این شرایط خدا را به میان می‌کشند که او انرژی و فضا را خلق کرده است!



تمثیلات هاوکینگ در اثبات ادعای آفرینش از هیچ

”

هاوکینگ در خصوص مفهوم زمان در لحظه وقوع انفجار بزرگ، معتقد است که اتفاق بسیار عجیبی رخ داد و زمان خودش آغاز شد. وی برای فهم این ایده گیج‌کننده، سیاه‌چاله‌ای را در نظر می‌گیرد که در فضا شناور است. این سیاه‌چاله، ستاره‌ای بزرگ و در خود فرو نشسته است که به دلیل وسعت و قدرت بالای جاذبه، نور و حتی زمان نمی‌تواند از آن فرار کند. وی در این قسمت از بیانی تمثیلی استفاده کرده است. ساعتی را به تصویر می‌کشد که به سوی سیاه‌چاله کشیده می‌شود و هرچه ساعت به سیاه‌چاله نزدیک‌تر می‌شود، کندتر می‌گردد و خود زمان نیز شروع به کندتر شدن می‌کند. سپس تصور می‌کند که ساعت وارد سیاه‌چاله شده (البته با فرض اینکه بتواند در برابر نیروهای گرانشی شدید مقاومت کند) و چون زمان در آنجا وجود ندارد ساعت متوقف می‌شود. وی با استفاده از این تصویرپردازی، آغاز کیهان را همچون ساعت دانسته که فاقد زمان بوده است. (Ibid,36)

تمثیل جریان رودخانه

”

وی برای اثبات آفرینش از هیچ، رودخانه‌ای را تصویر می‌کند که در دامنه کوه جریان دارد. او عامل جریان رودخانه را باران باریده شده در کوه دانسته و علت باران را تابش خورشید بر اقیانوس و در نتیجه تبدیل بخار آب به ابر می‌داند. حال چه چیزی باعث تابش خورشید شده؟ وی پاسخ آن را اتم‌های هیدروژن دانسته که برای تشکیل هلیوم به هم متصل می‌شوند و در این فرآیند مقدار زیادی انرژی آزاد می‌کنند تا اینکه به هیدروژن می‌رسد. اما هیدروژن از کجا آمده؟ هاوکینگ علتش را انفجار بزرگ آغازین معرفی می‌کند. (Ibid, 35)

هاوکینگ به این مطلب اذعان دارد که چه بسا ممکن است انفجار بزرگ، علت و خالق نداشته باشد اما در عین حال کیهان از انفجار بزرگ نشأت گرفته باشد. وی ظاهراً در چنین فرضی اصل علیت را در بخش دوم (نشأت کیهان از انفجار بزرگ) پذیرفته اما نسبت به جریان این اصل درباره خود انفجار بزرگ التزامی ندارد. لذا چنین برداشتی که «انفجار بزرگ»، پیامد اجتناب‌ناپذیری از قوانین فیزیک بوده، ضمن اینکه مربوط به حوزه متافیزیک است، وارد مباحث فیزیک شده، مستلزم جبرگرایی قوانین طبیعت و هم چنین تناقض هاوکینگ نسبت به حجیت و عدم حجیت قانون علیت است که نشان می‌دهد در این باره به صورت گزینشی عمل کرده است.

بررسی انتقادی آفرینش از «هیچ» از منظر هاوکینگ - احمد منصوری ماتک (گیلانی)

تمثیل فنجان قهوه

خداوند و اتفاقی بودن مبدأ جهان، اشکال و انتقاد جدی وارد است که با بررسی زمینه‌های فکری و تأثیرپذیری وی از دیدگاه‌های فلسفی شخصیت‌هایی همچون دموکریتوس (از حکمای قدیم یونان باستان) قابل ارزیابی است. دموکریتوس عناصر عالم طبیعت را حاصل از ذرات بسیار ریز می‌داند که به هم آمیخته شده و مواد جهان طبیعت را به وجود آورده‌اند. وی بر اساس این دیدگاه جهان را مرکب از خلأ و ملأ دانسته است که تمامی موجودات طبیعت از ذرات بسیار ریز غیر قابل تجزیه و خلأهای بین آنها موجود شده‌اند. چنین دیدگاهی در فیزیک جدید نیز مورد پذیرش قرار گرفته است. (صدر، ۳۵۸)

از این رو تصور نگارنده این سطور این است که گویا هاوکینگ به نوعی دیدگاه دموکریتوس (Democritus) مبنی بر ایجاد مجموعه جهان مادی از ذرات بسیار ریز نامتناهی را پذیرفته و نسبت به نقطه آغازین کیهان از چارچوب روش علوم تجربی و فیزیک خارج شده و به مباحث متافیزیکی «بخت و اتفاق» و در نتیجه انکار نقش مبدئیت خداوند نزدیک می‌گردد.

بررسی برآیند آفرینش از هیچ (اتفاقی) و نفی انگاری مبدأ کیهان

فلاسفه اسلامی مبحث اتفاق را در بخش طبیعیات کتب فلسفی ذیل مبحث علیت پس از مباحث مربوط به علت فاعلی و علت غایی ذکر می‌کنند. در این مبحث، مفهوم و اقسام اتفاق از منظر فلسفی مورد اشاره قرار می‌گیرد سپس نتایج و برآیندهای حاصله از دیدگاه هاوکینگ درباره هیچ (خلأ) فیزیکی و خلط آن با اتفاق و تصادف از منظر حکمت متعالیه بررسی می‌گردد.

مفهوم اتفاق (تصادف)

«hasard» در لاتین به معنی تصادف به کار می‌رود. زیرا برد و باخت در بازی تخته نرد تابع تصادف است نه تابع مهارت در بازی. گویا ارسطو برای اولین بار حد تصادف را بدین صورت تبیین نموده است که وجود بعضی از موجودات طبیعی و وجود بعضی مصنوعی و هنری و وجود بعضی دیگر تصادفی است، یعنی مطابق بخت و اتفاق است. (جمیل صلیبا، ۵۹۵)

«اتفاق و تصادف» به لحاظ اصطلاحی بدین معناست که یک نتیجه ضمنی و فرعی، ضمن انجام فعلی محقق می‌شود در حالی که برای آن فعل نتیجه و غایت دیگری مورد نظر است؛ مانند دیدار با شخصی که در ضمن رفتن به سوی مقصد دیگری حاصل می‌گردد. (مصلح، ۱۴) اتفاق به معنای تحقق اشیاء به صورت صدفه، بخت و دارای چند وجه است؛ اول آنکه موجودی بدون اینکه فاعل مرجح و غایت داشته باشد به وجود آید. دوم آنکه موجودی استثنایی و اقلی الوجود که وقوعش از طریق تصادف باشد. سوم آنکه موجودی فاعل داشته باشد ولی بدون غایت باشد و مبدأ فعل بدون غایت مترتب بر فعل، مبدأ فعل واقع شود. (فیض کاشانی، ۱۰۵)

هاوکینگ با استفاده از تمثیل فنجان قهوه پیرو تبیین نظریه انفجار بزرگ و آفرینش از هیچ، درباره ماده و مبدأ آفرینش کیهان به مسأله خلأ پرداخته، افت و خیزهای میدان کوانتومی، هیچ (خلأ) را علت آفرینش می‌داند. از نظر ایشان تنها کاری که باید انجام بگیرد شناختن ماشه چکان اولیه عالم است و اینکه چه چیزی می‌تواند باعث ظهور خود به خودی جهان شود. وی در بدو امر این مسأله را یک مشکل گیج کننده می‌داند چون در زندگی روزمره شاهدیم که هر چیزی علتی دارد و نمی‌شود چیزی همین طور به وجود بیاید. نمی‌توان فقط با انگشتان خود بشکن زد تا یک فنجان قهوه حاضر شود. بلکه باید از دانه‌های قهوه، آب و شاید مقداری شیر و شکر استفاده شود. اما اینجاست که هاوکینگ با این بیان که «اگر از طریق ذرات شیر تا سطح اتمی و حتی پایین‌تر از سطح زیر اتمی به درون این فنجان قهوه بروید وارد دنیایی می‌شوید که خلق چیزی از هیچ حداقل برای مدتی کوتاه ممکن است» از اصل علیتی که قبول دارد عدول کرده است و به طور ضمنی منکر عمومیت آن در پدیده‌های کیهان می‌شود و سپس از حساب احتمالات مکانیک کوانتومی استفاده کرده و اینگونه توجیه می‌کند که «در این مقیاس، ذرات مانند پروتون‌ها مطابق قوانین طبیعت رفتار می‌کنند که ما آن‌ها را مکانیک کوانتومی می‌نامیم». وی تأکید می‌کند که این ذرات واقعاً می‌توانند به طور تصادفی ظاهر شوند و برای مدتی دور بزنند و سپس دوباره ناپدید شوند تا دوباره جای دیگری ظاهر گردند. (Ibid، ۳۴-۳۵)

هاوکینگ ضمن خلط مفهوم هیچ فیزیکی و هیچ عرفی (اتفاق و تصادف)، با واگذاری همه چیز به قوانین طبیعت ادعایی اغراق آمیز و جبرگرایانه نموده که ناتوانی وی بر عدم ارائه مستندات و شواهد قابل دفاع محدودیت‌های فیزیک نظری در حوزه واقعیات و فقدان مابازای ماکروسکوپی اشیاء در این باره، وی را ناکام می‌نماید. هاوکینگ وجود اتفاقی انرژی را ناشی از هیچ (افت و خیز کوانتومی) به عنوان مبدأ نخستین و حد یقف پیدایش کیهان معرفی می‌کند. اگرچه چنین تعبیر و دیدگاهی ممکن است به عنوان یک تبیین در برابر سایر تبیین‌ها مطرح باشد (که به اقتضای محاسبات ریاضیاتی در حوزه فیزیک نظری ایده پردازی می‌شود)، اما دلیل موجهی برای ورود در موضوع آفرینش اتفاقی کیهان که مربوط به حوزه واقعیات و فلسفه است، نمی‌باشد. اکنون این سؤال پیش می‌آید هیچ (خلأ) کوانتومی که مبدأ و علت حرکت و آفرینش شده از کجا نشأت گرفته است. آیا اتفاقی و بدون علت و سبب بوده؟ آیا ازلی بوده و همواره موجودیت داشته و یا اینکه ناشی از مبدأ و علتی ازلی پیش از خود بوده است؟

برآیند متافیزیکی آفرینش اتفاقی و نفی انگاری مبدأ کیهان

اگرچه آفرینش کیهان از هیچ (خلأ) فیزیکی ممکن است بر اساس مبانی فیزیک کوانتوم قابل پذیرش باشد اما نسبت به برآیند متافیزیکی دیدگاه هاوکینگ مبنی بر بی‌نیازی آفرینش کیهان به

بررسی انتقادی آفرینش از «هیچ» از منظر هاوکینگ - احمد منصوری ماتک (گیلانی)

خلط مفهوم فیزیکی «هیچ» با معنای عرفی

منابع:

امامی جمعه، مهدی، طباطبایی، سید مهران، «نقد و بررسی تطبیقی نظریه «طرح عظیم» استیون هاوکینگ از منظر حکمت متعالیه»

صدر، سید محمد باقر، فلسفه ما (بررسی های بنیادی درباره مکتب های مختلف فلسفی)

صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی فیض کاشانی، ملامحسن، اصول المعارف

مصلح، جواد، مبدأ آفرینش از دیدگاه فلاسفه اسلام

Hawking. S. W. Brief answers to the big questions

Hawking. S. W. A Life in Science,

Hawking. S. W. Does God Play Dice?



واژه هیچ (خلاء) فیزیکی با لفظ هیچ در زبان عرفی عمومی یکسان نیست؛ بلکه هیچ (خلاء) در فیزیک شیء وجودی خاصی است. اما وقتی برای مردم عادی گفته می شود جهان خودش را از هیچ به وجود می آورد، آنچه که مردم از هیچ می فهمند این است که آفرینش کیهان بدون هرگونه ماده، خالق و قانونی (اتفاقی و تصادفی) ایجاد می شود. «هیچ» در فهم عمومی مترادف با بی قانونی و بی ضابطگی است. اما معنای فلسفی هیچ، عدم و نیستی است که شیئیت ندارد. چون از منظر فلسفی، هستی ملاء است؛ نه خلاء. در نتیجه خلاء، وجودی عینی و خارجی نداشته و از موضوع فلسفه خارج است. از این رو موضوع بحث این نوشتار نیز قرار نمی گیرد.

عموم فیزیک دانان خلق از هیچ (خلاء) فیزیکی را به عنوان یک میدان کوانتومی ممکن می دانند. هاوکینگ نیز بر این اساس انفجار بزرگ را مبتنی بر خلق از هیچ فیزیکی توصیف می کند که به عنوان دیدگاه عموم فیزیک دانان مطرح است، اما در برخی اظهار نظرها خود میان هیچ (خلاء) فیزیکی و فهم عامیانه از هیچ به معنای بخت و اتفاق خلط نموده، استعمال معنای عرفی از هیچ در برخی آثار متأخر هاوکینگ زمینه را برای مغالطه و شبهه فراهم کرده است: «گذر عمرم بعد از جنگ جهانی دوم در انگلیس زمان بسیار سختی بود، به ما گفتند هرگز چیزی از هیچ بدست نمی آید. اما اکنون پس از یک عمر کار، فکر می کنم در واقع می توانید یک جهان کامل را به صورت رایگان [از هیچ] بدست آورید». (Hawking. Brief answers to the big questions. ۳۳) در بخش نخست از عبارت هاوکینگ، هیچ (هرگز چیزی از هیچ بدست نمی آید) با توجه به قرینه (زمان بسیار سختی بود) به مفهوم عرفی به کار رفته است. اما در بخش دوم مراد وی از اتفاق و هیچ، به صورت دوپهلوی دریافت می شود که هم قابل تسری به هیچ فیزیکی و هم هیچ عرفی به معنای اتفاقی و بدون قانون و قاعده بودن است.

هاوکینگ از آنچه که بیان کرد ضمن استعمال ادبیات تمثیلی ناهار رایگان، نتیجه ای متافیزیکی گرفته و جهان را ناشی از هیچ (اتفاق) دانسته و منکر وجود خالق می شود: «بنابراین این همه جستجوی ما برای پاسخ اینکه خدایی هست، به چه معناست؟ این بدان معناست که اگر حاصل جمع جهان هیچ شود، برای خلق آن نیازی به خدا نیست. جهان آخرین ناهار رایگان [اتفاقی] است».

تصور نویسنده پژوهش این است که هاوکینگ نسبت به نقطه آغازین کیهان، ضمن ارتکاب مغالطه و خلط میان مفهوم هیچ فیزیکی و هیچ عرفی، از چارچوب روش علوم تجربی و فیزیک نیز خارج شده و به مباحث متافیزیکی نمی انگاری خالق و فرضیه «بخت و اتفاق» نزدیک می گردد. گویا وی به گونه ای دیدگاه دموکریتوس را مبنی بر اتفاقی بودن مجموعه جهان مادی که از گرد آمدن آن ذرات پدیدار شده، پذیرفته است.

الگوهای معرفتی خداناباوری جدید در اثبات عدم وجود خدا - مرتضی پیروجعفری

که از خدا دارد، مواضع خداناباورانه گوناگونی اتخاذ نماید. گزاره «من به خدا ایمان دارم» به خودی خود هیچ معنایی ندارد و باید در بافت تاریخی-دینی خاص خود معنا شود. در پی این گزاره، گزاره «من به وجود خدا اعتقادی ندارم» نیز در هر دوره‌ای از تاریخ معنای متفاوتی به خود گرفته است. افراد بسیاری که در طول تاریخ خداناباور نامیده شده‌اند، همواره نگرش خاصی نسبت به ذات الوهیت را منکر شده‌اند و لذا نمی‌توان همه انواع خداناباوری را به یک چوب راند.

واژه خداناباوری در فرهنگ لغت‌ها و دایرةالمعارف‌ها تعاریف گوناگونی را در برمی‌گیرد و نویسندگان در مورد بهترین تعریف و طبقه‌بندی برای خداناباوری باهم اختلاف نظر دارند که البته این گوناگونی به علت نگرش‌های متفاوت، از فلسفی گرفته تا جامعه‌شناختی، به پدیدار خداناباوری است. (Lindsay, 2005, p. 576). به عنوان مثال دایرةالمعارف فلسفه در مدخل «atheism» این‌گونه خداناباوری را تعریف می‌نماید: واژه «Atheism» (به معنای انکار و رد قبول خدا) در اصل لاتینی شده واژه یونانی «*atheos*» است که در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم رواج پیدا کرد و به معنای:

الف) اصول و بیان نگرش وجودی انسان به عدم جود خداوندی که کمال مطلق است، دارای وجودی متعالی و مستقل از جهان آفرینش است، وجودش ضروری و علت‌العلل تمام حقایق هستی است، کسی است که ارتباط آگاهانه با انسان برقرار می‌کند.

ب) اصول و دکترین اعتقاد به حقیقتی مطلق که فاقد دلایل کافی برای خدا نامیدن این حقیقت است. (پانتئیسم (Pantheism)، پانتئیسم (Pantheism) و دئیسم (Deism))

ج) دکترینی که بر عدم امکان اثبات وجود خدا نظر دارد و یا وجودش را غیرقابل تعیین می‌داند (شک‌گرایی (Scepticism)، لادری‌گری (Donald Agnosticism) (۲۰۰۶)).

تعریف بالا از خداناباوری، بیان‌گر این حقیقت است که این مفهوم گستره فراوانی از مفاهیم خداناباوری را در برمی‌گیرد.

اما با همه این وجود ادعای خداناباوری با ارائه تک گزاره «خدا وجود ندارد» خلاصه می‌شود و مسئله از همین تک گزاره برمی‌خیزد. یک خداناباور در ارائه گزاره «خدا وجود ندارد» آیا دلیلی ارائه می‌کند؟ و اگر جواب مثبت است چه نوع دلیلی؟ در تبیین این مسئله می‌توان با توجه به سیر بحث خداناباوری در دوران معاصر شیوه تعامل توجیه معرفتی خداناباوری را به این صورت دسته بندی نمود:

۱. خداناباوری نیازمند به دلیل نیست:

الف. به این دلیل که اقامه دلیل خروج تخصصی دارد و نوبت به اقامه دلیل نمی‌رسد.

ب. خداناباوری صرفاً نیازمند ابطال دلایل خداپاوران است. زمانی که ادله آن‌ها باطل شد دیگر برای اثبات عدم وجود خدا، نیازی به اقامه دلیل نداریم.

۲. نیازمند به اقامه برهان هستیم. هر کسی برای مدعای خویش



”

دکتر مرتضی پیروجعفری



● دکترای معارف، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران
Email: peiro1362@gmail.com

مصاف و پیکار با جریان موسوم به خداناباوری جدید منوط به شناخت الگوهای معرفتی نوع باورمندی آنها به مفهوم خدا است و باید دانست چه الگوهای معرفتی می‌توان نسبت به خداناباوری اعم از فلسفی و علمی آن ترسیم نمود تا موضع الهی‌دان نسبت به نوع مواجهه با آن شفاف‌تر شود. مراد از الگوی معرفتی، توجیه معرفتی این جریان نسبت به ادعاهای سلبی و ایجابی آنهاست. از این رو در این نوشتار به ترسیم نوع مواجهه خداناباوری و به ویژه خداناباوری جدید می‌پردازیم.

مفهوم خداناباوری از نظر تاریخی در ظرف ادیان توحیدی رشد کرده و بالیده است و هنوز هم بارزترین استعمال و کاربرد آن در این قلمرو است. کاربرد این مفهوم، در بستر ادیان غیر غربی (ادیان شرقی همانند هندوئیسم، بودیسم و ...) می‌تواند گمراه‌کننده باشد. افزون بر این، حتی بسته به تصورات گوناگونی که از خدا وجود دارد، از خداناباوری در زمینه غربی هم معانی متفاوتی اراده می‌شود. ممکن است یک خداناباور به لحاظ تصورات گوناگونی

الگوهای معرفتی خداناباوری جدید در اثبات عدم وجود خدا- مرتضی پیروجعفری

اما مدل آخر از الگوی دوم، شیوه‌ای است که مبتنی بر تجمیع قرائن و شواهد احتمالی برای توجیه معرفتی خداناباوری است که به اصطلاح استنتاج بر اساس بهترین تبیین (arguments to the best explanation) نام دارد. سوئین برن در کتاب وجود خدا بر این اساس مدل‌های استقرائی گوناگونی برای توجیه وجود خدا ارائه می‌کند و نتیجه می‌گیرد: بر اساس تجمیع شواهدی که بر معقول بودن احتمال وجود خدا رفت، احتمال وجود خدا بسیار بیشتر از احتمال عدم اوست. مایکل مارتین نیز بر این اساس و در پاسخ به سوئین برن استدلال‌هایی علیه وجود خدا بر اساس استقراء احتمالاتی در کتاب خداناباوری، توجیه فلسفی (ATHEISM, A PHILOSOPHICAL JUSTIFICATION) ارائه می‌نماید.

اما در مورد خداناباوری جدید چه می‌توان گفت؟ جریان خداناباوری همواره کوشیده است تا موجه بودن عقاید خود را به اثبات رساند. از این جهت به اثبات ناکارآمدی ادله اثبات وجود خدا پرداخته و نیز در مقابل براهین اثبات وجود خدا، دست به جعل و تألیف براهینی برای اثبات عدم وجود خدا زده‌اند که به‌طور گسترده در مجادلات و گفتگوهای آن‌ها استفاده می‌شود. عمده این برهان‌ها، استقرائی یا تجربی (Emperical argument) (مبتنی بر شواهد و تجربه) هستند. لذا می‌توان الگوهای معرفتی خداناباوری جدید را در دسته دوم جای داد.

منابع:

ATHEISM, A PHILOSOPHICAL JUSTIFICATION, 1990

Flew, Anthony, "The presumption of atheism", Canadian Journal of philosophy 2, 1972, 29-45.

Plantinga, Alvin, "Reason and Belief in God", Faith and Rationality, 1983, 16-93.

Lindsay, Jones, Eliade & J. Adams. Encyclopaedia of religion. 2nd ed, Detroit, Macmillan Reference, 2005, Vol 1, p 576.

Donald M. Borchert., Encyclopaedia of philosophy, 2nd ed, Detroit: Thomson Gale, Macmillan Reference, 2006.

باید توجیه معرفتی اقامه نماید.
الف. همانند ادله خداناباوران، براهین قیاسی آورده می‌شود.
ب. استدلال قیاسی محکوم به شکست است و دلیل ما استقراء احتمالاتی است.

الگوی معرفتی آنتونی فلو در خداناباوری قسم اول از دسته اول است. او در مقاله‌ای تحت عنوان «مفروض انگاشتن خداناباوری» برای اولین بار این مسئله را مطرح می‌کند. فلو با ارائه تمثیل دادگاه (jury presumes)، اقامه دلیل را بر عهده مدعی می‌داند. بر این مبنا او مشکل اساسی در مواجهه با گزاره خدا وجود دارد را در مبادی تصویری آن می‌داند و مفهوم خدا را دچار تعارض درونی می‌پندارد. او بر این باور است که باید دلیلی بر چنین مفهومی ارائه شود، لذا از مدعی می‌خواهد ابتدا مفهوم خدا را ابهام زدایی کرده تا در یک افق فهم مشترک قرار گیرد و سپس به مقام تصدیق گزاره وجود خدا بپردازد؛ بدین جهت خداناباوری پیش انگاشت معرفتی است تا زمانی که دلیلی بر مفهوم خدا وجود او اقامه شود. او اعتقاد به خدا را در غیاب ادله و شواهدی متقن نامعقول می‌داند. در همین مقاله فلو معنای واژه «atheist» را نه به معنای «فردی که با اطمینان اعتقادی به خدا ندارد» می‌داند بلکه کسی است که صرفاً خداباور نیست. فلو اولی را همان خداناباوری ایجابی و دومی را خداناباوری سلبی می‌خواند (p45, 1972, flew). در نقطه مقابل، خداناباورانی چون پلنتینگا نیز اعتقاد دارند که اقامه دلیل بر گزاره‌های ایمانی و دینی کاری بیهوده است. او با این گونه نگاه به قرینه‌گرایی (evidentialism) سخت به مخالفت برخاسته و خداناباوری را چون پیش انگاشتی معرفتی می‌داند که اثبات عدم وجودش بر عهده خداناباوران است. علاوه بر این او قرائنی دال بر معقولیت باور به خدا در غیاب شاهد و یا استدلال ارائه می‌دهد که مبتنی بر پایه بودن یا پیش انگاشت دانستن وجود خدا است. (Plantinga, 1983) این راهی است که یک خداباور می‌تواند همانند یک خداناباور، موضعی یکسان اتخاذ کند.

ظاهراً پیش انگاشت عدم وجود خدا می‌تواند موضع مشترکی برای خداناباوری و لادریگری باشد و این نوع تلقی منحصر در خداناباوری است؛ هر چند که فرد لادری می‌تواند ادعا کند تا زمان اقامه دلیلی متقن، گزاره «وجود با عدم وجود خدا» برای من یکسان است.

اما در الگوی دوم از نوع اول، خداناباوری سنتی فلسفی از این الگو پیروی می‌کند. خداناباورانی چون راسل با به نقد کشیدن براهین اثبات وجود خدا، آن‌ها را ناکارآمد و غیر الزام آور می‌دانند که هیچ کدام حجیت معرفتی ندارد. لذا وجود خدا اثبات نشده و همین برای موضع خداناباوری کفایت است.

در الگوی دوم، نیازمندی خداناباوری به ارائه شواهد و استدلال، صورت بندی استدلال‌ها مطابق براهین اثبات وجود خدا در الهیات طبیعی است که همه متکی بر استدلال قیاسی استنتاجی است.

چهار سردرگمی رایج در مورد دین و تکامل - بردن سوییتمن - ترجمه: سیده فاطمه رضایی جمنانی

چهار سردرگمی رایج در مورد دین و تکامل وجود دارد، سردرگمی‌هایی که منجر به سوءتفاهم‌های جدی در بحث‌های معاصر شده است. امید من این است که در این تأملات مختصر نشان دهم که این سردرگمی‌ها چیست و نشان دهم که واقعاً رابطه صحیح دین و علم و به ویژه بین نظریه علمی تکامل و اعتقاد دینی چگونه است.

به طور خاص، تأکیدی که در سنت دینی کلیسای پروتستان بر حقانیت به واسطه ایمان صرف وجود دارد با این مفهوم که ایمان از خرد بالاتر است، و این دیدگاه کالونی که همه انسان‌ها گرایش به باور به خدا دارد (و اگر هم به وجود خدا ایمان ندارد دال بر گنه‌کاری اوست) هم سنگ و در ارتباط است.

همه این باورها در بیان کلی اعتقاد مذهبی در این کشور تأثیر داشته است. دین باوران از همه مذاهب غالباً از «ایمان داشتن» یا «اعتقاد به ایمان صرف» و غیره صحبت می‌کنند و هرچند ناخواسته، چنین عباراتی حاکی از آن است که ایمان آنها نیازی به توجیه ندارد، شاید توجیهی نداشته باشد، یا دست کم چنین است که خصوصاً به مسئله توجیه علاقه‌مند نیستند؛ و البته وقتی مخالفان دین باوران اشاره می‌کنند اعتقاد دینی صرفاً یک امر ایمانی است یا صرفاً مبتنی بر ایمان یا خارج از عقل است و غیره، این موضوع را به گونه‌ای تحقیرآمیز بیان می‌کنند و این موضوع معمولاً بحثی برای حذف دیدگاه‌های مذهبی از زندگی عمومی است. ایراد بزرگ جدا نکه داشتن دین و علم این است که دینی که دانش علمی را در نظر نمی‌گیرد، خطر جدی گرفته نشدن را دارد. از بازار ایده‌ها به حاشیه می‌رود و به مرور زمان غیرمنطقی و داوطلبی مناسب برای شرکت در بحث‌های سیاسی عمومی تلقی می‌شود.

سردرگمی دوم که توسط بسیاری از دانشمندان مطرح شد، این باور است که علم و الحاد تقریباً یک چیز هستند. اگر کسی طرفدار علم باشد و متعهد به جستجوی حقایق علمی باشد، واقعاً نمی‌تواند دین باور باشد. حتی ممکن است تصور شود که همه دانشمندان باید بی‌خدا باشند یا علم مدرن نوعی بی‌خدایی است. شنیدن جملاتی مانند «من به عنوان یک دانشمند، به معجزه یا ماوراء طبیعت اعتقاد ندارم» و جملاتی از این دست غیرمعمول نیست. همان طور که امیدوارم بتوانم نشان دهم اظهاراتی مانند این جملات بسیار گمراه‌کننده هستند.

سردرگمی سوم این است که نظریه تکامل (و علم به طور کلی) نشان می‌دهد یا ثابت می‌کند که خدا وجود ندارد. به طور خلاصه، اعتقادی است که می‌گوید نظریه تکامل برآستی در تقابل با دین است و این سخن به منزله این باور است که باید بی‌خدایی درست باشد؛ و سردرگمی چهارم این است که نظریه تکامل و نظریه طراحی هوشمند جهان ضد هم و در تقابل با یکدیگر هستند؛ به این معنی که اگر نظریه تکامل درست باشد باور به طراحی هوشمند جهان نادرست است. (در مورد نظریه طراحی هوشمند در جهان، من به استدلال‌های ارائه شده توسط متفکرانی که بخشی از آنچه به عنوان «جنبش طراحی هوشمند» معروف شده است، اشاره نمی‌کنم. بحث در مورد این استدلال‌ها نیاز به مقاله جداگانه‌ای دارد.)



سیده فاطمه رضایی جمنانی

● کارشناس ارشد ادیان و عرفان تطبیقی، دانشگاه فردوسی مشهد
Email: sadat.rezaei4234@gmail.com

چهار سردرگمی

اولین سردرگمی این تصور است که دین و علم تا حد زیادی با هم ناسازگار هستند و باید مستقل از یکدیگر باشند، این دو هیچ چیز زیادی برای گفتن با یکدیگر ندارند و هیچ یک نباید به دیگری اهمیت دهد. این دیدگاه نشان می‌دهد که دین‌داران باید علم را از اعمال دینی واقعی زندگی خود جدا نگه دارند. نه این که دین باوران از علم جدا بمانند، بلکه علم را در رابطه با اعتقاد دینی به کار نبرند، یا آنکه در حمایت از اعتقاد دینی بکار برند یا با علم دین را مورد پرسش قرار داده و به چالش بکشند و مواردی از این دست. این سردرگمی این دیدگاه را ترویج می‌کند که دین و علم امور خطیر جداگانه‌ای هستند و باید همچنان جدا از هم باقی بمانند.

سنت دیرینه‌ای در تاریخ و توسعه باورهای دینی در ایالات متحده وجود دارد که علم و دین را به دودسته جدا از هم تقسیم می‌کند.

چهار سردرگمی رایج در مورد دین و تکامل - بردن سوییتمن - ترجمه: سیده فاطمه رضایی جمنانی

ندارم» یا «من فرصتی برای اخلاق مذهبی ندارم» یا «من نمی‌توانم کلیسا را تحمل کنم». شاید او در ادامه خود را از تمام آن دین باوران مذهبی که اعتقادی متضاد داشتند متمایز کند. دوم اینکه الحاد نه تنها در بیان موضع، بلکه در تلاش برای دفاع از موقعیت نیز سلبی بود: ملحد معمولاً با استفاده از نوعی استراتژی سلبی، با حمله به مذهب و استدلال‌های اعتقاد دینی، از دیدگاه خود دفاع می‌کرد. او این کار را به جای ارائه دلایل ایجابی به نفع بی‌خدایی انجام می‌داد. به این ترتیب، که درست به نظر می‌رسد، معمولاً الحاد رویکردی ضد دینی تلقی می‌شد.

با این حال، در قرن بیستم همه این‌ها تغییر کرده است و به‌طور کلی این موضوع نشان‌دهنده گذار از بی‌خدایی سلبی به بی‌خدایی ایجابی است. رویکرد سلبی، دیگر در دنیای کثرت‌گرا مناسب نبود و به تصویر جدیدی نیاز بود. آتیست‌ها دریافتند که باید فرهیخته‌تر و امروزی‌تر شوند و به‌طور کلی این موضوع هم‌زمان با گذار از یک جامعه مذهبی سنتی به یک جامعه سکولار مدرن رخ داد. امروزه یک خداناباور فرهیخته و امروزی، احتمالاً بی‌خدایی خود را به‌عنوان یک ایده مثبت ارائه می‌کند، نظریه‌ای که به جای آنچه به آن اعتقاد ندارد، آنچه را که باور دارد، مشخص می‌کند. به‌عنوان مثال، امروزه خداناباور ممکن است طرفدار این باشد که «همه آنچه وجود دارد فیزیکی است» یا «جهان گذشته‌ای بی‌نهایت واقعی دارد» (و بنابراین نیازی به علت ندارد)، یا شاید «زندگی انسان نتیجه تصادفی یک فرآیند صرفاً فیزیکی» باشد - همه گزاره‌های ایجابی که به جای آنچه درست نیست، آنچه درست است را تصریح می‌کند. اکنون خداناباورها می‌خواهند عقاید خود را با عبارات ایجابی بیان و از آنها دفاع کنند.

با این حال، همراه با اظهار نظر ایجابی از موضع اعتقادی خود، نیاز به دفاع از موقعیت خود به روشی ایجابی نیز دارد. دیگر تلاش برای دفاع از اظهارات خداناباورانه ایجابی با حمله به استدلال‌های ارائه‌شده به نفع باورهای دینی کافی نخواهد بود؛ بنابراین اکنون خداناباوری ایجابی برای ایده‌های خود به استدلال‌های ایجابی نیاز دارد. این استدلال‌ها را از کجا خواهد آورد؟ البته پاسخ روش است: از علم و به‌ویژه از تکامل و شاید از بیوشیمی، ژنتیک، اخترفیزیک و غیره.

به‌طور کلی اکنون خداناباوری ایجابی با اصطلاح طبیعت‌گرایی (naturalism) شناخته می‌شود که ممکن است به‌عنوان این دیدگاه تعریف شود که تمام آنچه وجود دارد فیزیکی است و در اصل هر چیزی حداقل یک توضیح علمی دارد. برخی از طبیعت‌گرایان معروف معاصر عبارت‌اند از: فرانسیس کریک (Francis Crick) (که به خاطر کشف DNA مشهور است)، کارل سیگان، استیون جی. گولد (Stephen J. Gould)، استیون واینبرگ (Steven Weinberg) و ریچارد داوکینز (Richard Dawkins). طبیعت‌گرایی دیدگاهی در حال رشد است و به‌ویژه در برنامه‌های درسی علوم تجربی و علوم انسانی در دانشگاه‌های رده‌بالای در این کشور (ایالات متحده) تأثیرگذار است. (این موضع گاهی الحاد فلسفی یا علم‌گرایی (scientism) نیز نامیده می‌شود).

بجاست پیرسیم مسئول این سردرگمی‌ها کیست، زیرا این موضوع بی‌ربط به بحث نیست. اولاً، گروه‌های ملی مشاوره علوم - همچون آکادمی ملی علوم (National Academy of Sciences) و انجمن ملی معلمان زیست‌شناسی (the National Association of Biology Teachers) - باید سهم خود را برای گل‌آلود کردن جدی آب‌ها در این موضوعات بسیار مهم بپذیرند. به نظر من منصفانه است بگوییم بسیاری از اعضای این گروه‌ها خداناباوران مخفی هستند. آنها درک حقیقی از تمایزات فلسفی و کلامی ندارند و از این رو موضوعی را ترویج می‌کنند که ناخواسته، الحاد را با علم و تکامل را با فقدان طرح اشتباه می‌گیرند. آنها با ترویج این سردرگمی‌ها به‌طور غیرمستقیم اعتقاد دینی را تحقیر می‌کنند و در مقابل علوم تجربی را ارج می‌نهند. این امر به نوبه خود، بسیاری از افرادی را که به هر صورت واقعاً نسبت به اهداف تحقیق علمی بسیار دلسوزند و از آنها حمایت می‌کنند، آزرده و خشمگین می‌کند.

دوم اینکه، رسانه‌های جریان اصلی نیز باید سهم خود را از این تقصیر بپذیرند، زیرا مدام این دیدگاه را که دین و علم در تضاد هستند را ترویج می‌کنند و به همین سادگی فضایی برای موضع‌گیری دقیق‌تر بین علم و دین نمی‌دهند. رسانه‌ها مسائل این بحث را تحریف می‌کنند، زیرا به قول خودشان «این یک تلویزیون خوب است». همان‌طور که در بالا ذکر شد، در نهایت خود دین باوران مذهبی غالباً یا با عقب‌نشینی در جدایی راحت علم/دین، یا با اغراق در مشکلاتی که علم برای دین ایجاد می‌کند، در ترویج سردرگمی مقصر بوده‌اند. در هر صورت هر دو رویکرد منجر به سردرگمی غیرضروری می‌شود و بذر درگیری سیاسی را می‌کارد.



خداناباوری سلبی و ایجابی

”

می‌توانیم با شناسایی دو نوع بی‌خدایی سلبی و بی‌خدایی ایجابی، شروع به رفع این سردرگمی‌ها کنیم. تا قرن بیستم، بی‌خدایی تقریباً همیشه می‌توانست به‌عنوان بی‌خدایی «سلبی» توصیف شود. به این معنا که فرد خداناباور، اگر از او پیرسید، خود را در تقابل با دین تعریف می‌کند، نه به‌عنوان طرفدار صریح یک جهان‌بینی متفاوت. خداناباوری از دو جهت سلبی بود. اول اینکه خداناباور که بسیار در اقلیت بود، خود را نه بر اساس آنچه بود بلکه بر اساس آنچه نبود تعریف می‌کرد؛ بنابراین ممکن است یک ملحد درگذشته وقتی از او سؤال شود که چه اعتقادی دارد، بگوید: «خب، من به خدا اعتقاد

چهار سردرگمی رایج در مورد دین و تکامل - بردن سوییتمن - ترجمه: سیده فاطمه رضایی جمنانی

عدم وجود خدا است؟ نظریه‌ای که عنوان می‌کند خدا وجود ندارد چیست؟ پاسخ متداول طبیعت‌گرایان به این سؤال این است که فرض بر این است که تکامل دو دلیل رایج برای وجود خدا را رد می‌کند: برهان کیهانی (برهان علت اول) و برهان غایت‌شناختی (برهان نظم).

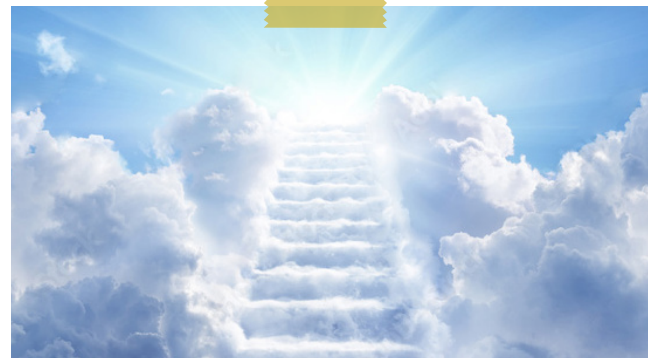
به‌طور خلاصه، یکی از نسخه‌های استدلال کیهان‌شناختی (cosmological) می‌گوید که جهان مجموعه‌ای محدود از رویدادها است و بنابراین باید یک رویداد اولیه (مثلاً انفجار بزرگ the Big Bang) وجود داشته باشد. علاوه بر این، انفجار بزرگ به یک علت نیاز دارد، علتی که باید خارج از جهان فیزیکی باشد، در غیر این صورت آن علت نیز به یک علت نیاز خواهد داشت. این استدلال نتیجه می‌گیرد که علت احتمالاً یک عامل قدرتمند، هوشمند و غیر فیزیکی است. نکته کلیدی بحث کیهان‌شناختی این است که جهان - ساختار و تاریخش هر چه باشد - یک امر محتمل است و یک امر احتمالی منطقی نمی‌تواند علت خودش باشد؛ و به گفته توماس آکویناس (St. Thomas Aquinas)، «محتمل‌ترین علت آن چیزی است که «همه خدا بودن را می‌فهمند»». این استدلال حداقل نشان می‌دهد که طبیعت‌گرایی، به‌عنوان این نظریه که هر چیزی که وجود دارد فیزیکی است، نادرست است.

برهان نظم می‌گوید که جهان شواهد روشنی از طراحی یا نظم یا نشان می‌دهد و بنابراین منطقی است باور کنیم که یک ناظم یا ذهن در پشت جهان وجود دارد. نظمی که در این برهان به آن اشاره می‌شود، نظم زیربنایی در جهان است، یعنی قوانین فیزیک (که بیشتر به‌صورت لحظه‌ای است).

من معتقدم این دو برهان ادله بسیار خوبی هستند و در کنار همه برهان‌های دیگر برای وجود خدا، مانند برهان اخلاقی، برهان عقل، برهان تجربه دینی، برهان معجزه و مواردی از این دست، آن‌ها یک دلیل انباشتی قوی برای وجود احتمالی یک موجود الهی که علت جهان و خالق همه حیات است، ارائه می‌کنند. با این حال، حتی اگر کسی مایل نباشد که تا این حد با من پیش برود، می‌توانم بگویم که حداقل این استدلال‌ها نشان می‌دهد که طبیعت‌گرایی موضع چندان معقول و به‌احتمال زیادی درست نیست. به نظر من، این استدلال‌ها حداقل نشان می‌دهند هر چیزی که وجود دارد، فیزیکی نیست و بنابراین، علم نمی‌تواند تمام واقعیت را توضیح دهد.

امروزه طبیعت‌گرایان به گونه‌ای صحبت می‌کنند که گویی تکامل، می‌تواند هر چیزی را که ما می‌خواهیم در جهان خود توضیح دهیم توضیح دهد و در این صورت نیازی به میان آوردن خدا نیست. فرض بر این است که تکامل تهدیدی برای دین است، زیرا (می‌تواند طرح جهان را توضیح دهد - چگونه تمام زندگی از یک سلول آمده است، گونه‌های مختلف چگونه منشأ می‌گیرند و می‌گویند چرا گونه‌ها کاملاً با زیستگاه‌های خاص خود سازگار هستند. ۲) بنابراین تکامل می‌تواند توضیح دهد که چگونه نظم به جهان آمده است و ۳) خصوصاً نشان می‌دهد که زندگی انسان خاص نیست بلکه صرفاً یک حادثه است و جزء هیچ برنامه‌ای (الهی) نیست.

اما مهم این است که باید در نظر داشت طبیعت‌گرایی را نباید با علم یکی دانست. یک طبیعت‌گرا معمولاً برای دفاع از دیدگاه خود به علم متوسل می‌شود و بنابراین به علم ایمان زیادی دارد، اما یک دانشمند لزوماً یک طبیعت‌گرا نیست و در واقع بیشتر دانشمندان طبیعت‌گرا نیستند (که خود نکته بسیار مهمی است). اکثر دانشمندان به این‌که تمام آنچه وجود دارد فیزیکی است و علم می‌تواند همه چیز را توضیح دهد، اعتقاد ندارند؛ اما به دلیل ارتباط نزدیک میان طبیعت‌گرایی و علم، می‌توان دید که چگونه می‌توانند در مباحث معاصر دچار سردرگمی شوند. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، دانشمندان (از جمله بسیاری از کسانی که طبیعت‌گرا نیستند) اغلب مسئول این سردرگمی هستند. از نمونه‌های اخیر این موضوع می‌توان به انجمن ملی معلمان زیست‌شناسی اشاره کرد که تا همین اواخر در دستورالعمل‌های خود برای آموزش تکامل در دبیرستان‌ها این ادعا را گنجانده بود که تکامل یک فرآیند غیرشخصی و بدون نظارت است، به این ترتیب تلویحاً عنوان می‌کرد که هیچ طراح، یا ذهنی همچون ذهن خدا، در پس آن وجود ندارد. پس از آن که آلون پلانتینگای (Alvin Plantinga) فیلسوف و هیوستون اسمیت (Huston Smith) الهی‌دان اشاره کردند که به راستی این شیوه متضمن الحاد ضمنی است و از آنچه شواهد علمی برای این نظریه می‌توانست نشان دهد فراتر رفته است، آن‌ها مجبور شدند این بیان (الحادی) را حذف کنند. (Gene Stowe, Don't Mix Theology with Science). زیرا به محض اینکه کسی از شواهد علمی فراتر می‌رود و ادعا می‌کند که هدفی در پس تکامل (در واقع هدف پشت آن) وجود ندارد، از مرز علم می‌گذرد و به سمت فلسفه/دین و حوزه عمومی جهان بینی شخصی یک فرد حرکت می‌کند. انجمن ملی معلمان زیست‌شناسی در اینجا تکامل و بی‌خدایی را باهم اشتباه گرفتند و این سردرگمی را برای دانشجویان علوم در برنامه‌های درسی علوم در سراسر کشور ترویج کردند.



علم و برهان برای اثبات وجود خدا

بیابید به این سؤال کلیدی پردازیم که به‌طور کلی آیا علم شواهدی را برای عدم وجود خدا ارائه می‌دهد و همچنین آیا نظریه تکامل به‌طور خاص شواهدی بر عدم وجود خدا مطرح می‌کند؟ من می‌خواهم از زاویه‌ای متفاوت به این پرسش‌ها پردازم و این سؤال را بپرسم: چرا ما فکر می‌کنیم که مثلاً نظریه تکامل، دلیلی برای

چهار سردرگمی رایج در مورد دین و تکامل - بردن سوییتمن - ترجمه: سیده فاطمه رضایی جمنانی

یک طراح را پیشنهاد می‌کند.

دومین چیزی که نظریه تکامل نمی‌تواند توضیح دهد و من اینجا در مورد تکامل کیهانی صحبت می‌کنم، وجود ماده است. این دوباره یک نکته منطقی است؛ زیرا برای اینکه ماده و انرژی درگیر در انفجار بزرگ به کیهان‌ها، سیارات، سنگ‌ها و انسان‌ها تبدیل شود، قبل از هر چیز باید آن ماده و انرژی وجود داشته باشد. بدیهی است که تکامل نمی‌تواند به‌طور منطقی وجود آن‌ها را توضیح دهد، زیرا آیا تاکنون چیزی در حال تکامل را دیده‌اید که هنوز وجود نداشته است؟ نکته کلی من این است که حتی اگر این نظریه از همه جهات کاملاً درست باشد، بازهم نمی‌تواند آنچه را که باید توضیح دهد و حتی علم نیز به‌طور کلی نمی‌تواند موارد اصلی را که می‌خواهیم من جمله: مبدأ جهان، نظم در جهان، مبدأ طبیعت، اهمیت زندگی انسان و مواردی از این دست را توضیح دهد. به‌عنوان حامی قوی تحقیق علمی، آماده‌ام به هر جایی که شواهد علمی برای هر نظریه، از جمله نظریه تکامل اشاره می‌کند، بروم؛ اما به دلایل منطقی که ارائه کردم، فکر نمی‌کنم که هدف از توضیح همه چیز از طریق علم هیچ شانس برای موفقیت داشته باشد.

دین و علم باهم ناسازگار نیستند و نیازی هم نیست باهم ناسازگار باشند، زیرا بسیاری از مسائل کلیدی را نمی‌توان با علم توضیح داد. تکامل دلیلی بر الحاد نیست و دلیلی برای این‌که بی‌خدایی درست باشد به دست نمی‌دهد؛ بنابراین با توجه به اینکه شواهد خوبی وجود دارد که فکر کنیم خدا وجود دارد، من معتقدم که (دین و تکامل با یکدیگر سازگار هستند؛ و ۲) اینکه، به‌طور کلی تر، باور دینی در مجموع نظریه تبیینی بسیار بهتری نسبت به طبیعت‌گرایی است. این موضوع به روشی بسیار بهتر تمام آنچه را که ذهن یک انسان صادق می‌خواهد در یک جهان شگفت‌انگیز توضیح دهد، توضیح می‌دهد، جهانی که همان‌طور که شاعر انگلیسی جرارد کانلی هاپکینز به ما یادآوری کرد، «مورد حمایت عظمت خداست».

منابع

Gene Stowe, "Don't Mix Theology with Science, Professors Urge, South Bend Tribune, February 20, 1998. Statement with language removed: [http://www.nabt.org/sub/position_statements/evolution.asp] (June 11, 2003)

Ian Barbour, *Religion and Science* (San Francisco: Harper-Collins, 1997); and John Haught, *Responses to 101 Questions on God and Evolution* (New Jersey: Paulist Press, 2001).

Gerard Manley Hopkins, "God's Grandeur."

به‌عنوان مثال، طبیعت‌گرایان معاصر، بین تکامل کیهانی و بیولوژیکی تمایز قائل می‌شوند و عنوان می‌کنند که تکامل کیهانی که به تکامل جهان فیزیکی اشاره دارد، می‌تواند تمام آنچه را که ما باید در مورد جهان فیزیکی بدانیم، توضیح دهد، درحالی‌که تکامل بیولوژیکی می‌تواند همه آنچه را که باید درباره زندگی بدانیم توضیح دهد. به نظر من هردوی این ادعاها در بهترین حالت خیالی و در بدترین حالت کاملاً غیرمنطقی هستند؛ زیرا پرسش‌های ضروری وجود دارد که تکامل نمی‌تواند آن‌ها را توضیح دهد که نظریه مناسب نه تنها سعی در توضیح آن‌ها ندارد بلکه هرگز قادر به توضیح آن‌ها نیست. اکنون بگذارید به این موضوع بپردازم که چرا این‌گونه فکر می‌کنم. اولین نکته‌ای که می‌خواهم بر آن تأکید کنم این است که در مباحث جدید برهان نظم (که به خوبی توسط فیلسوف ریچارد سوین برن (Richard Swinburne) از دانشگاه آکسفورد توسعه یافته است)، لازم است بین دو نوع طراحی در جهان تمایز قائل شویم، چیزهایی که به نظر ما طراحی شده‌اند (به‌عنوان مثال، یک موتور ماشین، یک بارندگی مداوم، یا سلول انسانی) و چیزهایی که به این معنا طراحی شده‌اند که از قوانین جهان پیروی می‌کنند، همانند قوانین فیزیک. البته، همه چیز در جهان ما به معنای دوم نظم یافته یا طراحی شده است (به‌استثنای آنچه من عنوان ذهن انسان، به‌ویژه آزادی اراده بحث می‌کنم). این یک واقعیت شگفت‌انگیز است که جهان ما قانونمند است، نه بی‌قانون یا آشفته. فقط باید به پیچیدگی قابل توجه ساختار کیهان‌ها، سازمان سیارات، ماهیت خود زندگی، وجود عقلانیت، وجود اخلاق، ماهیت ریاضیات، وجود معنویت فکر کرد تا پیچیدگی جهان ما را درک کرد.

من دوست دارم از مثال ریختن تصادفی یک کنسرو سوپ الفبا به روی زمین استفاده کنم، استعاره‌ای از چگونگی ادعای الحاد مدرن در خصوص به وجود آمدن جهان خاص و منظم ما. اگر کنسرو به‌طور اتفاقی واژگون شود، احتمال اینکه حروف سوپ الفبا عبارت «به بوستون خوش آمدید» یا «باشگاه فوتبال آرسنال» یا حتی «خدا وجود دارد» را نشان دهد چقدر است؟ می‌گوییم خیلی محتمل نیست. با این حال از میان همه جهان‌های ممکن که می‌توانستیم به آن‌ها برسیم این چیزی است که در جهان ما اتفاق افتاده است. اگر این واقعاً یک اتفاق تصادفی بود، به یک جهان قانونی رسیدیم، یک جهان منظم، جهانی که قوانین را به‌طور پیوسته دنبال می‌کند، قوانینی که زندگی را ممکن می‌سازد، به‌طور خلاصه، جهانی که نسبتاً واضح «خدا وجود دارد» را بیان می‌کند.

منظور من این است که تکامل نمی‌تواند قوانین جهان را توضیح دهد، نه به این دلیل که هیچ مدرکی برای این کار ندارد، یا به این دلیل که نظریه دیگری باید این کار را انجام دهد، بلکه صرفاً به این دلیل که نظریه تکامل و همه نظریه‌های علمی باید این قوانین را به‌صورت پیش‌فرض بپذیرند. نظریه تکامل ممکن است از هر نظر درست باشد، اما همچنان قوانین فیزیک را پیش‌فرض خواهد گرفت: هرگاه A به B تبدیل شود، درواقع از قوانین جهان پیروی کرده است؛ و این قوانین است که تکامل نمی‌تواند آن را توضیح دهد و

الحاد و خشونت - سید حسین حسینی الهی

پیچیدگی خشونت با زندگی انسان، علاوه بر مشکلات عدیده، پرسش‌های بنیادینی را نیز به وجود آورده است. اینکه آیا انسان ذاتاً خشونت طلب است؟ یا خشونت ورزی یک پدیده‌ی خارج از ذات انسان است؟ در این مسئله دو دیدگاه کلی وجود دارد. دیدگاه نخست، ذات انسان را به تنهایی منشأ خشونت می‌داند، از این دیدگاه به "ذاتی بودن خشونت" یاد می‌شود. دیدگاه دوم، ذات انسان را به تنهایی مؤثر در خشونت طلبی نمی‌داند، بلکه خشونت را معلول علل خارج از ذات انسان می‌داند، از این دیدگاه به "اکتسابی بودن خشونت" تعبیر می‌شود.



جایی که می‌تواند گفت: تقلید در قلب نزاع‌های انسان‌ها قرار دارد (Palaver and Gabriel, ۲۰۱۰: ۱۲۵). اینجاست آنجایی که خشونت، می‌تواند خشونت به بار آورد؛ زیرا شرایط اجتماعی و موقعیتی خاص، افراد را به خشونت‌گرایی ترغیب می‌کند. ترغیبی که به طور مستقیم بر خواسته‌ی از تقلید و الگوبرداری انسان‌هاست. انسان وقتی که در چنین موقعیتی قرار گرفت، خود را به عنوان نیروی توانگر در ایجاد خشونت می‌یابد و اینجاست که خشونت محقق می‌شود. چنانچه عللی که موجب خشونت می‌شوند، بالفعل ضعیف و یا ناقص باشد، ایده‌ی تحریک خشونت متراکم گشته و در آینده‌ی مناسب منجر به خشونت خواهد شد. در واقع، خشونت، پاسخ به ناکامی‌های انسان است، که منشأ این ناکامی‌ها می‌تواند ریشه در ساختار شخصیت اجتماعی او داشته باشد. بر این مبنا، خشونت اکتسابی «همچون نظریه خشونت ذاتی» چندان از گستردگی برخوردار نیست، فقط در مواردی که علل اعدادی آن وجود داشته باشد، محقق خواهد شد.

از قرائن و شواهد موجود، به دست می‌آید که خشونت یک امر عرضی و اکتسابی است. اگر خشونت در قدیم‌الایام و حتی مقارن با خلقت انسان بوده است اما از این مسئله نمی‌تواند نتیجه گرفت که خشونت یک امر ذاتی در انسان است. اگر خشونت در انسان یک امر ذاتی باشد باید تمامی انسان‌ها در ایجاد خشونت برابر باشند درحالی‌که این چنین نیست. میزان خشونت در برخی از فرهنگ‌هایی که از قدرت نظامی و اقتصادی بالای برخوردار هستند، به مراتب بیشتر از میزان خشونت در فرهنگ‌هایی هست که از قدرت کمتری برخوردار هستند. نمونه‌ی دیگر اینکه، انسان‌هایی که به دین‌باور دارند، کمتر دست به خشونت می‌برند تا انسان‌هایی که بی‌دین هستند و یا معتقد به ادیان زمینی هستند که هیچ بهره‌ای از اخلاق و معنویت ندارند تا مانع از خشونت و خشونت طلبی شود. الحاد به مثابه‌ی یک باور مبتنی بر فیزیک و طبیعت رابطه مستقیم با خشونت دارد. الحادی که نه تنها دین را معنای متافیزیکی آن قبول ندارد تا بر معیار آن بتوان به زندگی مسالمت‌آمیز پای بند باشد، بلکه هرگونه اعتقاد به دین و حقایق متافیزیک را مضر و بی‌معنا می‌داند، کمترین عملکرد او بر معیار اصالت طبیعت، خشونت‌گرایی و اعمال تروریستی است. با ذکر این مقدمه به سراغ تبیین رابطه‌ی الحاد و خشونت می‌رویم.

سید حسین حسینی الهی



● پژوهشگر موسسه التوحید و دانشجوی دکترای فلسفه اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه نمایندگی خراسان، ایران

ذاتی بودن خشونت

قائلین به نظریه ذاتی بودن خشونت، معتقدند خشونت در انسان، یک امر ژنتیکی و مادرزادی است. تمایل انسان به خشونت، از قبیل دیگر رانه‌های مادرزادی مثل: گرسنگی، تشنگی، شهوت و... است. بر این مبنا، ذات انسان به تنهایی مبدأ و منشأ همه شرارت‌ها و خشونت‌هاست (دیتزاولر، ۱۳۸۶: ۳۳۲). یعنی انسان، خشونت طلب آفریده شده است (شاکرین، ۱۳۸۸: ۵۲)، نه اینکه خشونت را تعلیم دیده باشد و یا در شرایط خاص اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دینی خشونت گری را ترجیح بدهد. خشونت به طور مداوم در ذات انسان وجود دارد، این خصیصه‌ای است که در فطرت او قرار داده شده است (آذربایجانی و دیگران، ۱۳۸۷: ۳۰۲). یک امر ذاتی می‌تواند توجیه‌گر، بلکه فراتر از آن، علت قرار گرفتن برای تمامی نزاع‌ها، ستیزها و جنگ‌های باشد که انسان‌ها برای کسب منافع و پیشبرد اهدافشان طراحی و عملیاتی می‌کنند. این خشونت طلبی تا حدی است که هیچ گریزگاه و توری برای خشونت طلبی انسان وجود ندارد، تنها راه تخلیه آن، انجام فعل خشونت‌بار است. اندیشمندانی همچون: اسپنسر، هیوم، گامپلووینس، اوپنهایر، جنکس، فروید، لورنز، باس و نیسبت (اردکانی، ۱۳۹۵: ۹؛ دیتزاولر، ۱۳۸۶: ۳۳۲) کسانی هستند که به طور مستقیم یا غیرمستقیم نظریه‌ی «ذاتی بودن خشونت» را تأیید می‌کنند.

اکتسابی بودن خشونت

این دیدگاه برخلاف نظریه نخست، ذاتی دانستن خشونت را یک امر خطرناک و غیرقابل کنترل می‌داند تا جایی که می‌تواند جهان را به سمت یک فاجعه‌ی بزرگ سوق دهد. بر مبنای این نظر، خشونت یک فعل آموزشی و تقلیدی است که با ممارست و تمرین به دست می‌آید. جایگاه تقلید در نظریه اکتسابی بودن خشونت، عامل اصلی در ترویج و گسترش خشونت به حساب می‌آید تا

الحاد و خشونت - سید حسین حسینی الهی

ادعا درست نیست و شواهد گوناگونی وجود دارد که الحاد مروج خشونت و خشونت طلبی است (آیت‌اللهی و احمدی، ۱۳۹۵: ۱۰). این رفتار خشونت طلبی الحاد فقط دامن انسان را نگرفته است، بلکه خشونت بی‌رحمانه‌ی او علیه حیوانات و طبیعت هم مسئله‌ای است که دامن‌گیر این جهان شده است. در این مجال به بررسی خشونت الحاد علیه حیوانات و سپس علیه طبیعت می‌پردازم.



الحاد و خشونت علیه حیوانات

یکی از مسائل مهم اخلاقی و فرهنگی، تعامل انسان با حیوانات است. پرداختن به مسئله‌ی اخلاقی تعامل با حیوانات آن چنان که در عصر حاضر محل بحث قرار گرفته است، مطرح نبوده است. یکی از آن مسائل مهم، رفتار خشونت‌آمیز انسان با حیوانات است. حیوان آزاری از دیرباز در تاریخ بشر بوده اما امروزه و با تقویت تفکر الحادی این مسئله، رونق بیشتری گرفته است. الحاد خشونت طلب، برای نیل به اهداف به هیچ حدومرز اخلاقی و حقوقی پای بند نیست و از هر طریقی حتی حیوان آزاری به هیجان و تفرج خود می‌پردازند. این در حالی است که در فرهنگ خداباوری و اندیشه‌های دینی، به شدت با این مسئله مخالفت شده است؛ زیرا حیوانات همچون انسان‌ها متناسب با شأنشان حقوقی دارند. حقوقی مانند حفاظت، تغذیه، تولید نسل، بهداشت و سکونت. رعایت این حقوق به لحاظ اخلاقی بر آدمی ضروری است. حیواناتی که تنها جسم محسوس نیستند (ملاصدرا، ۱۴۲۸ق: ۸: ۲۴) بلکه طبق صریح قرآن کریم دارای شعور و ادراک هستند (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۷: ۱۰۳؛ ۱۰۴)، با هیچ معیاری مجاز به خشونت علیه آن‌ها را نیستیم. درست است که خداوند به دلیل شرافت انسان، تمامی موجودات، از جمله حیوانات را در اختیار وی در جهت سودرسانی به او خلق کرده است (همان، ۱۷: ۱۶۳)، اما این به معنای نادیده گرفتن حقوق آن‌ها نیست. بر معیار اصول دین‌داری و اندیشه خداباوری، حیوانات هم حقوقی دارند که باید انسان دین‌دار به نیکوترین شکل ممکن حقوق آن‌ها را رعایت کند. این همان تفکر خداباوری و اخلاق مبتنی بر دین‌داری است که با تولید علم و آگاهی، فرهنگ زمانه‌ی خود را از هرگونه تنزل از جایگاه حقیقی‌اش مصون داشته است. چیزی که الحاد به صورت صددرصدی از آن بیگانه است. مبانی دینی به ما یادآوری می‌کند که مخلوقات الهی باید در مسیر حرکتشان ادامه دهند و هرگونه رفتار خشن با آن‌ها مخالف صریح رسالت عقل و اخلاق است.



الحاد و خشونت

الحاد تفکری است که در آن، دین، خدا، اخلاق به معنای متافیزیکی‌اش، معاد و ... جایی ندارد. طبیعتاً باوری که ریشه در متافیزیک ندارد از اصول و قوانین متافیزیکی نیز محروم است. الحاد که هدفش نابودی متافیزیک و به سخره گرفتن دین است، ضرورتاً پای بند به هیچ مسئله دین از قبیل اخلاق، ایثار و ... نیست. اگر در تفکری، اخلاق؛ به عنوان اصلی‌ترین عامل زندگی عاری از خشونت، وجود نداشت، انسان برای رسیدن به هدف و مقصود خود، از هیچ عملی فروگذار نیست. خشونت و ترور یکی از آن رفتارهایی است که الحاد برای نیل به مقصود در دستور کار خود قرار داده است. وقتی که الحاد مبتنی بر نظریه تکامل و فرگشت است، یعنی برای انسان ساحت روحانی و متافیزیکی قائل نیست. انسانی که هیچ بویی از مابعدالطبیعه ندارد، دیگر هیچ احترامی ندارد و علیه او هر رفتاری از جمله خشونت و ... رواست. انسان زمانی دست به خشونت و تزییع حقوق دیگران نمی‌برد که معتقد باشد، جهان دیگری وجود دارد که در آن جهان خدایی وجود دارد و اعمال و رفتار ما مورد بررسی قرار می‌گیرد که در نتیجه می‌تواند موجب سعادت و یا شقاوت او شود. وقتی این نوع نگاه برای الحاد وجود ندارد و هیچ غایت و هدفی را برای انسان ترسیم نمی‌کند، طبیعتاً جهانی را که در او به عملکرد انسان رسیدگی می‌شود نیز باور ندارد و با خیال راحت و به‌دوراز هرگونه عذاب وجدان که وجدانی هم ندارد، حقوق انسان را ضایع می‌کند و از هیچ عمل خشونت‌آمیزی فروگذار نیست.

بر اساس اندیشه خداباوری، جهان دیگری وجود دارد و دین و اخلاق، به‌مثابه‌ی دو بال برای رسیدن سعادت‌مندان به آن جهان، به انسان کمک می‌کند تا با تکیه بر آن‌ها به هدف نهایی و غایت‌القصوای خود برسد. وقتی انسان با این نگاه جهان‌بینی او شکل می‌گیرد، مراقبه بر اعمال و رفتار او معنا دار می‌شود. در برابر اندیشه خدا ناباوری و الحاد، چون التزام به هیچ نوع دین و اصول خداباوری ندارد، در حیرت‌ها نیز پناهگاهی هم ندارد. اینجاست که خشونت و هر نوع رفتار تخریب‌کننده از او سر می‌زند تا بلکه خود را از آن باتلاقی که در آن فرورفته است نجات دهد و یا قدری تسکین دهد. خشونت و خشونت پروری از مهم‌ترین مسئله‌ای است که در تفکر الحاد در دستور کار قرار گرفته است. اگرچه ملحدان معتقدند که الحاد هیچ نوع خشونت‌ی ندارد، لیکن این

الحاد و خشونت - سید حسین حسینی الهی



الحاد و خشونت علیه طبیعت

وجود با خیریت (ملاصدرا، ۱۳۶۳: ۱۹۷) می‌کند. از طرفی، طبیعت یک امر وجودی است؛ پس طبیعت، یک حقیقت خیر است. شایسته است رفتار انسان‌های حقیقت‌جو با موجودات حقیقی بر ملاک و معیار حق باشد. چنین توفعی از انسان در این عصر که عصر آگاهی است، انتظار زیادی نیست. آگاهی که ارزش و جایگاه طبیعت را بیش از گذشته آشکار می‌کند. باین‌همه، اگر الحاد خواسته یا ناخواسته رفتار خشونت‌آمیز علیه حیوانات و طبیعت را روا می‌داند، نقص از باور و کونه نگری اندیشه اوست. تفکری که در خدمت دنیا و امور مادی قرار گرفت، ساحت قدسی خودش را از دست می‌دهد. این فرهنگ دیگر هدایت‌گر، تمدن‌ساز نیست. در مقابل، تفکر و نوع نگاه اگر در مسیر شکوفایی دین‌داری و خداپاوری حرکت کند، فرجام او هرگز ظهور جریان‌های همچون، الحاد، اومانستی، سکولار و غیره ... نخواهد بود. جریان‌هایی که سرتاسر آن را خشونت، ترور، تعصب و ضدیت با حقایق فراگرفته است. عقلانیت نظری به مثابه‌ی نبود حد وسط در تفکر الحادی انسان، ممکن‌الوجود و معلول است، ممکن‌الوجود، موجودی است که بااراده و خواست دیگری (واجب‌الوجود) پدید می‌آید. بر معیار نیازمندی معلول، فیلسوفان، هستی‌انسان را عین احتیاج به غیر (واجب‌الوجود) می‌دانند. وجود معلول چون عین ربط و نیازمندی است، هیچ حقی از عالم ندارد چون هیچ سهمی در هستی ندارد. موجودی حق دارد که هستی مستقل دارد، انسانی که هستی‌اش عین وابستگی است و حقیقتاً مالک هیچ چیزی نیست پس صاحب حقی هم نیست. حق حقیقی از آن واجب‌الوجود و خداوند است. اگر انسان‌ها حقوقی بر یکدیگر دارند، این حقوق، اولاً و بالذات مال خداست و بالعرض به انسان نسبت داده می‌شود. انسان‌ها حق هم‌دیگر را رعایت می‌کنند چون این حق را خدا خواسته و ضرورت بالغیر دارد. حکمت و علم نامتناهی خداوند اقتضا می‌کند یک حقیقتی را به نام دین پدید بیاورد تا قوانین و آداب حقوق خودش را در قالب آن بیان کند. دین علاوه بر حقوق خداوند، حاوی قوانین و آداب حقوق اعتباری انسان‌ها نیز هست. وقتی پای دین به میان می‌آید، ابزار متناسب برای فهم آن هم باید پدید بیاید. دو ابزاری که عبارت‌اند از «عقل» که شرط فهم دین و «علم» که شرط اجرای

یکی از پیچیده‌ترین رابطه‌های انسان با موجودات عالم ماده، رابطه‌ی او با طبیعت است. وسعت این رابطه تا جایی است که کل جهان و انسان را تحت تأثیر قرار داده است. مسئله رابطه انسان با طبیعت، دیگر مسئله‌ی خاص یک کشور و یا یک قاره نیست بلکه مشکل کل جهان است. رابطه‌ی انسان با طبیعت (محیط‌زیست) در هیچ برهه‌ای از تاریخ قابل‌تحسین نبوده است، اما این تخریب‌گری در عصر مدرنیته و پسامدرنیته و با تقویت تفکر الحادی نقاب از چهره کشیده و ماهیت خود را آشکارتر نشان داده است. انسان تربیت‌یافته در دامن تفکر الحادی خود را صاحب زمین می‌داند و بدون هیچ حرمتی برای طبیعت، حریصانه آن را ویران می‌کند. در چنین روزگاری است که آگاهی بخشی به انسان، در حفظ طبیعت از اولویت ذاتی و تعیینی برخوردار است و در حد وجوب تکلیف الهی است؛ چراکه خشونت علیه طبیعت و محیط‌زیست، معضلی است که به‌طور مستقیم حیات انسان و دیگر موجودات را نشانه رفته است. بر اساس آموزه‌های دینی، اخلاق، یکی از آن مسائلی است که راه بازگشت انسان را به هویت متافیزیکی‌اش فراهم می‌سازد و به او هشدار می‌دهد که اگر می‌خواهید حیات فیزیکی موجودات را با خودخواهی‌های خود نابود نکنید، ضرورتاً در ارتباط خود با محیط‌زیست و طبیعت تجدیدنظر کنید. مسئله‌ی محیط‌زیست یک مسئله‌ی اخلاقی مبتنی بر دین و متافیزیک است. الحادی که نه دین و نه متافیزیک را باور ندارد، هیچ چیزی برای او مقدس نیست چراکه تفکر او یک تفکر نامقدس و ماتریالیستی است. این در حالی است که دین و تفکر خداپاوری تأکید می‌کند که هر چیزی متناسب با شأن وجودی‌اش دارای احترام است. اگر هنوز هم در پاره‌ی از نقاط جهان، به دید احترام با طبیعت برخورد می‌شود، صرفاً به خاطر مبانی متافیزیکی و ارج نهادن به مبانی دینی است که نزد انسان به ودیعت گذاشته شده است. انسان عاقل با تأمل در نظام آفرینش خود، نشانه‌های از نعمت الهی را بر خود آشکارا می‌بیند و خویشتن را ملزم می‌کند تا در برابر آن‌ها از خود، خشونت نشان ندهد چراکه طبق صریح قرآن کریم (صافات: ۲۴)، انسان مسئول اعمال و رفتار خود با تک‌تک موجودات جهان است. اساساً مبانی هستی‌شناسی فلسفی به خوبی به ما می‌فهماند که نظام هستی، نظام سراسر خیر است که از آن تعبیر به مساوت

الحاد و خشونت - سید حسین حسینی الهی

از تمامی استعداد‌های نفس خود بهره برده باشند. در برابر، افرادی که با خشونت‌ورزی به مقابله با هویت انسانی خود به پا می‌خیزند هرگز نمی‌توانند خود را به مرتبه تجرد عقل برسانند. در چنین شرایطی است که دچار تعصب و خودخواهی می‌شوند و در نتیجه گرفتار خشونت‌ورزی. دعوت به تعقل در مواجهه با چنین تفکرانی بهترین و مؤثرترین علت کاهش خشونت قلمداد می‌گردد. پای بندی به عقل و لوازم آن که فصل ممیز انسان از حیوانیت است جان تازه‌ای به هویت انسانی عطا می‌کند و آدمی را ملزم می‌نماید تا پیش‌ازپیش، معیار و اصول عقلانی را ارج نهد. هویت انسانی تا جایی لطمه نمی‌بیند که انسان، مرتکب اعمال ضد عقلانی نشود و از معیارهای عقل اطاعت کند. از طرفی، خشونت یک عملی است که با هیچ متر و معیاری قابل عرضه بر مبنای عقلی نیست. بر این اساس عمل خشونت‌گرایان به عنوان یک فعل ضد عقلانی منافی هویت انسانی است. به خاطر همین تناقض است، اگر کسی اقدام به خشونت‌ورزی می‌کند، ابتدا هویت انسانی/عقلانی خود را سلب کرده تا به راحتی بتواند (به‌دوراز درد وجدان) جنایت و خشونت را مرتکب شود (فناپی، ۱۳۸۹: ۲۰۱). الحاد چون عقل نظری را درک و فهم حقایق ندید گرفتند، دچار کج‌فهمی‌ها شدند که فرجام آن رفتار عجیب‌شده‌ی با خشونت است. اگر نقش عقل نظری به معنای عقل کلی و شهودی را نادیده نمی‌گرفت، هرگز به وادی چنین تفکرانی گرفتار نمی‌شد نتیجتاً رفتار خشونت‌آمیز را هم به بار نمی‌آوردند.



الحاد و تنزل عقل و عدم التزام به مسائل اخلاقی؛ ترویج خشونت

انسان موجودی است که دارای ابعاد گوناگونی است. برای رشد و تعالی هر یک از ابعاد وجودی‌اش باید یک سری فعالیت‌های متناسب با نیازش را انجام بدهد تا به تکامل نسبی خود برسد. یکی از آن ابعاد بسیار مهمی که انسان باید در رشد انسانی خود بدان اهتمام داشته باشد، تکامل در بُعد معنوی اوست. از آنجایی که الحاد، باور به وجود خدا ندارد، نمی‌تواند نسبت به رشد بُعد معنوی انسان برنامه‌ای ارائه کند؛ زیرا التزام به تفکر الحادی پیش‌فرض‌هایی دارد که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، ابزار تعالی‌بخش بُعد معنوی انسان را از بین می‌برد. یکی از آن پیش‌فرض‌ها، نظریه تکامل الحادی است. تکامل الحادی به‌طور مستقیم، وجود خدا را رد (آیت‌اللهمی و احمدی، ۱۳۹۵: ۳) و به تبع، حجیت و ارزش عقل انسانی را زیر سؤال می‌برد؛ چراکه بر مبنای

قوانین آن است. دو مؤلفه‌ای که منحصر در ذات انسان است تا به واسطه‌ی آن (عقل) کشف حقایق (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۱۱) و (علم) درک معارف (همان: ۱۲۷) کند. دو اصلی که به یک نقطه‌ی واحد می‌رسند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۱۲۱) و مایه‌ی هویت‌بخشی انسان در میان دیگر موجودات می‌شود. هویت عقلانی انسان بر هر هویت دیگر او تقدم بالشرف دارد؛ چراکه منشأ هنجارها و الزامات معرفت‌شناسانه او می‌شود (فناپی، ۱۳۸۹: ۱۹۹: ۲۰۰). عقلی که از پایین‌ترین مراتب ادراک (حس و خیال) کسب معلومات می‌کند تا بالاترین مرتبه‌ی آن که اتصال به عقل فعال است (ابن‌سینا، ۱۴۲۸ق: ۳: ۸۸۴)، به پالایش معرفت در نفس ادامه می‌دهد. عقل نظری انسان را ملزم می‌کند تا بر تمامی عقاید و باورهای خود توجیه عقلانی و منطقی ارائه کند. یکی از این عقاید، باور و یا عدم باور به وجود خشونت است. ملحدان معتقدند رفتارشان خشونت‌آمیز نیستند، بلکه رفتاری است که لازم و ضروری است. بر چنین باورهای است که خشونت رخ می‌دهد و اغتشاشگران یعنی ملحدان غافل از آن‌اند که ریشه این عقاید، جهل (طوسی، ۱۳۸۷، ۱۶) و یا تعصب است. تعصب و لجاجت به حدی خطرناک است که قدرت تبدیل شدن به یقین دروغین را دارد؛ به این معنا که حتی منجر به نفی دین و انکار متافیزیک هم می‌شود. چیزی که الحاد به راحتی بدان حکم می‌کند. اینجاست که عقل نظری به مثابه‌ی یک ولی الهی می‌تواند اطلاعات لازم را در رفع جهالت و برداشتن تعصب عرضه کند تا این رفتار متناقض باهدف خود را از میان بردارد. اساساً کار عقل نظری این است که عاقل را هوشیار می‌کند و او را به سوی عواقب محموده رهنمود می‌سازد (وحدانی فر، ۱۳۹۳: ۱۵۳). هدف عقل نظری که یک حقیقت انحصاری و ذاتی انسان است، برقراری پیوند و ارتباط میان انسان و خداوند است (اکبری‌ان، ۱۳۸۸: ۱۳) فرایند پیوند انسان با خداوند، از معبر دین و شریعت و با روشنگری عقل امکان‌پذیر است. عقل نظری همچون قوه‌ی بازدارنده و نیز آگاهی‌دهنده‌ی انسان از اموری است که در راه رسیدن به خدا دچار اشتباه و یا در وادی گمراهی گرفتار می‌شود. بر این معیار، عقل نظری به مبارزه‌ی تمام‌قد، با ایده‌ی خشونت‌طلبی انسان قیام می‌کند و تا سرحد نابودی با او می‌جنگد. خشونت یک عمل متناقض باهدف عقل است و هرگز نمی‌تواند خواستگاه دینی داشته باشد. برفرض مُحال، اگر ادیان الهی مروج خشونت‌ورزی باشند، این نقض غرض است بر حکیم مطلق و خداوندی که دین را برای هدایت انسان فرستاده است. مضافاً به اینکه عقل نظری با هویت الهی و متافیزیکی خود ما را ملزم نمی‌کند تا با اطاعت مطلق از دین و شریعت زمینه اتصال خود را به عالم اله فراهم‌سازیم. از آنجایی که میان علم و عقل فاصله‌ای نیست، علم به عنوان نیروی مشوق به معارف و حقایق (طوسی، ۱۳۸۷، ۱۲۷)، می‌تواند عقل نظری را در نیل به هدفش یاری رساند. نفس انسان با علم رشد می‌کند، علم چیزی نیست که عارض بر انسان شود و آگاهی بخشی نداشته باشد. حضور علم در نفس انسان، با عقل آدمی به واسطه‌ی وجود نفس متحد می‌شود و انسان را به جایی می‌رساند که جز خیر و سعادت به چیزی نمی‌اندیشد (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ۱۲۱). عقل نظری با حرکت جوهری این امکان را فراهم می‌سازد تا عاقل به بالاترین مرتبه‌ی ادراک عقلانی نائل آید و تمامی قوه‌های خود را به فعلیت برساند. این مرحله‌ای است که در دسترس همگان نیست (ملاصدرا، ۱۳۲۸ق: ۳: ۶۱). تنها کسانی می‌توانند به این مرحله نائل آیند که

الحاد و خشونت - سید حسین حسینی الهی

نسبت به انسان دیگری که می‌خواهد این حق را رعایت کند، حقیقی است، چون در واقع حق خداوند است. فرجام عقل و علم، چون هر دو ناظر به ذات انسان است، اتحاد است. ابزارهای مانند، وجود خدا، مسئله آفرینش، و... مسائلی هستند که بستر هدایت انسان را فراهم می‌کند. داوکیدز، رفتار اخلاق مدار انسان را که دیگران را مورد احترام قرار می‌دهد، قبول ندارد و می‌گوید این مسئله مرموز و پیچیده است و باید بر اساس تکامل داروینی این را تبیین مجدد کرد. (امرانله قلی زاده، ۱۳۹۵: ۷۶).

Spencer H
Hume D
Gumplowcz
Appenheimer R.
Jekns
Freud S
Lorenz K
Buss A.H
Nisbett R.E

فهرست منابع

- ابن سینا (۱۴۲۸ق). الهیات من کتاب الشفا، تعلیقه حسن زاده آملی، قم: بوستان کتاب.
- احمد الحسن (۱۳۹۷). نشان‌های پروردگار در هستی، ترجمه: گروه مترجمان، بغداد: نجمه الصباح.
- اکبریان، رضا، (۱۳۸۸). جایگاه انسان در حکمت متعالیه ملاصدرا، تهران: چاپ سوم، نشر علم.
- ایه‌اللهی، حمیدرضا، احمدی، فاطمه (۱۳۹۵). بررسی نظریه انتقادی زایتگاست اخلاقی داوکیدز، جستارهای فلسفه دین، سال ۵ شماره ۲. آذربایجان، مسعود و همکاران (۱۳۸۷). روانشناسی اجتماعی قم: نشر پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بث، دیتزولر و دیگران (۱۳۸۶). مقدمه‌ای بر روانشناسی سیاسی، ترجمه‌ی سید کمال خرازی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی، قم: نشر اسرا.
- رحیم‌پور، فروغ السادات، زارعیان، فایزه (۱۳۸۹). بررسی تحلیلی تعارض میان نظریه تکامل و نظام آفرینش از دیدگاه کیت وارد، الهیات تطبیقی، سال اول، شماره ۱.
- شاکرین، حمیدرضا (۱۳۸۸). خشونت در پناه مسیحیت، تهران: کانون اندیشه جوان.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۲). ترجمه تفسیر المیزان، قم: نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طوسی، خواجه‌نصیرالدین (۱۳۸۷). اخلاق ناصری، تهران: بهزاد.
- فناپی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). اخلاق دین‌شناسی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- قلی زاده، امرانله (۱۴۰۰). بررسی کارکرد اخلاقی دین با تکیه بر دیدگاه ریچارد داوکیدز و آلستر مک‌گراث، اخلاق پژوهی، سال ۴، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). تعلیم و تربیت در اسلام، تهران: نشر صدرا.
- ملاصدرا (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب، تحقیق: محمد خواجه‌جوی، تهران: موسسه تحقیقات فرهنگی.
- ملاصدرا، (۱۴۲۸ق). الحکمة المتعالیة فی الاسفارالعقلیة الاربعة، قم: نشر طلیعه نور.
- وحدانی‌فر، هادی (۱۳۹۳). «بازشناسی مفهوم دینی عقل، مبنای برای تعلیم و تربیت در اسلام» (مجله پژوهش‌های تعلیم و تربیت اسلامی) سال ۶ شماره ۹.

فرضیه‌ی تکامل، مخصوصاً با قرائت الحادی از آن (قلی زاده، ۱۴۰۰: ۷۴)، عقل و اخلاق انسان را حاصل انتخاب طبیعی رشد تکاملی او می‌داند و معتقد است خصوصیات انسان از جمله اخلاق، حاصل تکامل ژنتیکی اوست (آیت‌اللهی و احمدی، ۱۳۹۵: ۷) و ممکن است اندیشه و ویژگی‌های او در هر دوره‌ای تغییر یابد. یعنی هیچ ثباتی برای عقل و اندیشه‌ی انسانی قائل نیست. چنین نگاهی به عقل، ارزش واقعی او را به چالش می‌کشد؛ عقلی که در منابع دینی خداپاوران، مورد احترام قرار گرفته است و او را حجت و راهنمای باطن انسان‌ها معرفی کرده است (کلینی، ۱۴۲۲ق، ۱: ۱۶).

بر همین معیار، یعنی تکامل‌پذیری انسان است که جایگاه اخلاق تقلیل می‌یابد. این تقلیل‌پذیری اخلاق، حاصل از فرایندهای زیستی اوست (Dawkins, ۲۰۰۶: ۱۸۳). اینجاست که آدمی خود را در برابر مسائل اخلاقی (بر معیار اندیشه خداپاوری) مسئول نمی‌بیند. چراکه نظریه انتخاب طبیعی بر مبنای فرضیه تکاملی معتقد است؛ هر تکاملی از دل تنازع بیرون می‌آید. در این میان، اگر انسان را دارای عقل و اندیشه بدانیم، این قدرت تفکر در انسان باقی است و در تنازعات برتری و استعلاطلبی خود را دیکته می‌کند. اگر خلاف این ثابت شد، یعنی برای انسان اندیشه‌ای باقی نماند، برتری‌طلبی انسان او در منازعات محکوم به شکست است (رحیم‌پور و زارعیان، ۱۳۸۹: ۶۲).

بنابراین با فروگاهیدن عقل از مقام متعالی آن، و اثبات عدم التزام به مسائل اخلاقی از سویی، و بی‌باوری به وجود خدا از جهت سوم، بستر نابودی انسان را در عرصه‌ی اخلاق و پایبندی به مسائل اخلاقی به نابودی می‌کشاند. زیرا اخلاق که همان ایتار و تقدم دیگران است، در قاموس فکری الحاد هیچ توجیه و تفسیری ندارد. داوکیدز به عنوان مهم‌ترین چهره الحاد، نسبت به توضیح این مسئله که اگر انسان از مسیر تکامل و در فرایند تنازع بقایی، به اینجا رسیده، چرا در مرتبه‌ی اخلاق ایتار می‌کند و دیگران را بر خود مقدم میدارد در حالی که قاعده تنازع بقا می‌گوید خود را مقدم بدار نه دیگر را، هیچ توضیحی ارائه نمی‌کند (احمد الحسن، ۱۳۹۷: ۲۹۳). با این نوع جهان‌بینی الحاد به اخلاق، دنیایی را به نظاره می‌نشینیم که چیزی جز فروپاشی اخلاق نیست. این همان جهانی است که الحاد در به سرعت در طرف آن به حرکت است. وقتی جهانی ساختید که خدا در آنجایی نداشت، امکان ظهور و بروز هر نوع مسائل خلاف اخلاق ممکن است. کم‌ترین آن، سرگرمی‌های مخربی است که داستایوفسکی در جمله‌ای معروف می‌گوید که اگر خدا نباشد همه چیز مباح است و دیگر هیچ چیز جلودار آدمی نیست و خشونت کم‌ترین رفتاری است که از او سر می‌زند. این جمله به خوبی نمایانگر پیامدهای بی‌اعتقادی به خدا است (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۱۸).

پانویس

- این نظریه (تقلید) بیشتر با نام رنه ژیرار شناخته شده است. نظریه «ناکامی» بیشتر بانام «دولارد» شناخته شده است و از آن به نظریه کشاننده‌ای یاد می‌شود: (آذربایجان و دیگران، ۱۳۸۷: ۳۰۵).
- نه موجودات وهمی و خیالی.
- حق یعنی موجودی که واقعیت دارد: (ابن‌سینا، ۱۳۸۵: ۲، ۵۴۸).
- مراد از حقوق اعتباری، حقی است که من انسان بر خود روا می‌دارم و الا همین حق اعتباری که من برای خود برشمرده‌ام.

مصاحبه: ظرفیت‌شناسی فلسفه اسلامی در مواجهه با الحاد جدید - سید عبدالله حسینی محب

این معنا که خدا ناباوری بدین صورت شکل می‌گرفته که ادله اثبات وجود خدا را برای خود ناتمام می‌دانستند و قانع نمی‌شدند. لذا غالباً به صورت شک به خدا می‌نگریستند؛ حال اینکه این شک را در دایره الحاد بدانیم یا نه! مباحث مفصل دیگری را می‌طلبید. نکته دیگری که امروزه به عنوان الحاد جدید مطرح است، البته نه همه ملحدان بلکه یک جریان خاص از آن، این است که بسیار دین‌ستیز هستند، یعنی این جریان در میان خود ملحدان جدید بسیار در اقلیت است، چون بسیاری از ملحدان هستند که دین را برای زندگی بشر بسیار مفید و نافع می‌دانند ولی این جریان بسیار دین‌ستیز است و پیرو سرصداها هر شده است. هرچند به لحاظ معرفتی هیچ آورده جدید و تغییری ندارد اما به لحاظ روش متفاوت دارد.

این علم محور بودن در الحاد جدید که از ویژگی‌های بارز آن محسوب می‌شود به چه معناست؟ آیا اساساً الحاد علمی بدون مباحث فلسفی امکان‌پذیر است یا نه؟

- ببینید علمی بودن در واقع یک شعار و ادعاست؛ هرچند بسیار تلاش می‌کند از این موضوع برای اثبات ادعای الحادی خود از جهت علمی بودن آن بهره‌برداری زیادی نماید و خود را بر پایه علم استوار کند و ادعا دارند که الحادشان علم بنیان است، اما صرفاً با این ادعا نمی‌توان گفت که می‌شود الحاد را کاملاً بر پایه‌های علم استوار کرد. افرادی که می‌گویند الحاد علمی است شدیداً وابسته به مرحله‌ای از متافیزیک و فرا علم هستند. منتها شاید توجهی به این مسئله نداشته باشند و یا نمی‌خواهند این مسئله را به بیان عمومی برسانند. وقتی می‌گوییم الحاد علم بنیاد، بایستی برای علمی بودن آنشانی را قائل باشیم. شأنی که اینان برای علم قائل هستند این است که علم تنها دستگامی معرفتی است. منظور از علم هم ساینس یعنی همان دانش تجربی است. تنها روش کسب معرفت هم روش تجربه می‌شود. در حالی که وقتی این گروه از علم می‌گویند، مبانی دیگری را هم مدنظر دارند. یعنی اولاً طبیعت‌گرا هستند و این طبیعت‌گرایی را که به علم مستند می‌کنند، خود علم را هم برایش یک مبنای طبیعت‌گرایانه قائل‌اند، چون علم مبتنی بر یک متافیزیک است. این طور نیست که کاملاً از هر جهت خودبسنده باشد. علم یک سری آکسیوم‌ها و پیش‌فرض‌هایی دارد که فرا علمی و فرا تجربی هستند. بنابراین علم یک متافیزیک، یک فلسفه و یک معرفت‌شناسی دارد که هیچ‌کدام علم نیستند بلکه علم از آنها تغذیه می‌کند. با این بیان می‌توان گفت در این مبنای الحاد علمی - فرا علمی هستند و دو مبنا برای علم دارند؛ یک مبنای هستی‌شناسی و یک مبنای روش‌شناختی. مبنای هستی‌شناختی بسطار فیزیکی علیت است، به این معنا که اولاً ماتریالیست هستند و در نظر این افراد، فرا ماده‌ای وجود ندارد. این جهان فیزیکی یک نظام کاملاً بسته است. غیر از عوامل فیزیکی هیچ عامل دیگری در آن دخالت ندارد. این مطلب را علم به خودی خود اثبات نکرده است، بلکه این



گفتگوی پیش رو با حجت‌الاسلام والمسلمین حمیدرضا شاکرین، دانشیار گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی است که پیرامون موضوع «ظرفیت‌شناسی فلسفه اسلامی در مواجهه با الحاد جدید» به همت موسسه دین پژوهی توحید صورت گرفته است.

سید عبدالله حسینی محب



● پژوهشگر موسسه التوحید و دانشجوی دکترای فلسفه اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، نمایندگی خراسان، ایران

به طور کلی موضوعی که در نظر داریم در رابطه با آن با حضرت عالی صحبت کنیم در ارتباط با ظرفیت‌شناسی فلسفه اسلامی در مواجهه با الحاد جدید است. به عنوان مقدمه می‌توان گفت اگر بخواهیم پیشینه الحاد و خدا ناباوری را بررسی کنیم به درازای عمر بشر می‌انجامد. منتها در این سیر تصور ما شاهد یک تفاوت ماهیتی در بحث الحاد بوده‌ایم، چه آنکه بسیاری از مشخصه‌های الحاد به ادعان اندیشمندان امروزه متفاوت شده است. نظر به این مطلب از حضرت عالی درخواست دارم که در این باره توضیح بیشتری بفرمایید. - بله همان طور که فرمودید الحاد از قدیم بوده و البته همیشه نادر و محدود بوده است. به طوری که اصلاً با امروزه قابل قیاس نبوده است. اندیشمندان و متفکران و ملحدان گذشته زیاد بنا نداشتند عقاید خود را ابراز و آشکار کنند. ولی امروزه کاملاً متفاوت به میدان آمده‌اند؛ الحاد را تبلیغ می‌کنند و معتقدند باید به ملحد بودن خود افتخار کنند و مسائل خود را مطرح می‌کنند. نکته دیگری که مطرح است، به لحاظ روشی، ملحدان امروز تلاش می‌کند خود را بر علم و دانش جدید استوار بکنند. البته اشتباه نشود، همین الآن تعداد بسیار زیادی از دانشمندان هستند که خدا باورند و برای تحکیم باورهای خود از علم جدید کمک می‌گیرند. جریان الحاد هم تلاش می‌کند تا خود را سوار بر علم نشان دهد. از این منظر الحاد را به دو دسته فلسفی و علمی تقسیم می‌کنند. به خصوصیات دیگری هم می‌توان اشاره کرد از جمله اینکه الحاد بیشتر در تاریخ بشر جنبه سلبی داشته است، به

مصاحبه: ظرفیت‌شناسی فلسفه اسلامی در مواجهه بالحد جدید - سید عبدالله حسینی

فلسفه اسلامی در این حوزه از نیرومندترین دستگاه‌های فکری است که در میان بشریت در طول تاریخ پیدا می‌کنیم. فیلسوفان مسلمان دغدغه بسیار قوی درباره مسائل الهیاتی دینی و خدا و ارتباط آن با انسان‌ها داشتند و این مباحث را بسیار عمیق دنبال کرده‌اند. فلسفه اسلامی هم در مبانی علم سخن دارد و به جد مبانی تجربی صرف را نقد می‌کند و نشان می‌دهد. این مبنا، همه چیز نیست. مثلاً در مبانی هستی‌شناسی که بسطار فیزیکی علیت است، اخیراً رساله دکتری از آقای میر باباپور در رابطه با همین طبیعت‌گرایی روش‌شناختی و فلسفه صدرایی به سامان رسیده که تحقیق بسیار ارزشمندی در این زمینه صورت داده است و نشان داده که فیلسوفان ما بدون اینکه ایدئالیست شوند با پذیرش رئالیست و حتی با پذیرش این نکته که در جهان طبیعت فاعل‌های طبیعی هستند که مؤثرند و بنابراین ما می‌توانیم به لحاظ روشی تبیین طبیعی داشته باشیم، اما این تبیین طبیعی غیر از نگاه طبیعت‌گرایان است. نگاه طبیعت‌گرایانه نفی امور فرامادی و متافیزیکی است. اما در فلسفه اسلامی به این مطلب رسیده‌اند؛ در عین اینکه علل طبیعی هستند که فعال هستند، این‌ها چه نسبتی با علل غیرطبیعی دارند. این بحث در غرب هم بسیار مهم است. متفکران زیادی مانند پاکینگهورن، پلاتینگا و دیگران به صورت خاص در حال کار کردن روی این پروژه هستند. آرا و نظریاتی هم داده‌اند. اما به نظر می‌رسد فلسفه اسلامی در میدان قوی‌تر ظاهر شده است. هم دیدگاه‌های ابن‌سینا و هم دیدگاه‌های ملاصدرا مباحث خوبی در این زمینه دارند و پیوند فاعل‌های طبیعی را با علت‌های غیرطبیعی به خوبی نشان می‌دهند. یعنی به لحاظ روش‌شناختی به روش تجربی بهاء می‌دهند، اما در عین حال این مسئله را روشن می‌کنند که روش تجربی محض ناتوانی‌هایی هم دارد و موارد را نمی‌تواند توضیح دهد. چند نمونه را به طور مثال عنوان می‌کنیم البته که بیش از این‌هاست. یکی از چیزهایی که طبیعت‌گرایی روش‌شناختی تجربی نمی‌تواند در خصوص آن بحث کند، معجزه است. اینکه بالاخره تاریخ این مسئله را دیده و تأیید کرده است. مسئله دیگر خود انسان است که یک ساحت فرا فیزیکی دارد. تمام تلاش‌هایی که فیزیک آلیسم و طبیعت‌گرایی انسان‌شناختی کرده، برای رد این ساحت به شکست انجامیده است. آقای دنیل دنت پنجاه سال روی این پروژه کار کرده است. کسی که بزرگ‌ترین فیلسوف ذهن ملحدان جدید است. اگر بخواهیم یک متفکر در میان این ملحدان نام ببریم ایشان هستند. بقیه کاری جز هوچیگری نکرده‌اند. با وجود اینکه ایشان ۵۰ سال بر این پروژه کار کرده‌اند، بعضی از متفکرانی که خود دین‌دار و خدا‌باور هم نیستند گفتند شما شکست خورده‌اید و نمی‌توانید این مسئله را ثابت کنید. این شکست دنت نیست بلکه شکست روش‌شناختی طبیعت‌گرایی است. فلسفه اسلامی نشان می‌دهد این مسئله به روش دیگری قابل حل است. پس یکی از نقاطی که فلسفه اسلامی در آن به میدان می‌آید، ورود در همین مبانی است. به این معنا که تبیین طبیعی را می‌پذیرد اما طبیعت‌گرایی روش‌شناختی را مردود

مطلب را به عنوان پیش‌فرض می‌گیرند و بر این اساس کار علمی را جلو می‌برند. پس این موضوع پیش‌فرضی هستی‌شناختی است. یک پیش‌فرض معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نیز دارند. این تنها منبع معرفت یا حداقل معتبرترین منبع آن تجربه است، آن هم تجربه حسی. این مسئله هم بحثی معرفت‌شناختی است که علم آن را اثبات نکرده است. اتفاقاً وقتی از نظر معرفت‌شناختی دقیق شویم متوجه می‌شویم معرفت تجربی یک پشتوانه فرا تجربی نیاز دارد. فیلسوفان ما چون ابن‌سینا نیز تجربه‌گرا بوده‌اند، اما نه به معنای این‌که به آنها تجربه‌گرا بگویند بلکه به این معنا که در حوزه مطالعه طبیعت باید مطالعه تجربی داشته باشیم و آن اعتبار دارد. اما خود اعتبار این تجربه به یکسری پشتوانه‌های عقلی و در عین حال فرا تجربی است، مباحثی که اشتیاقی ندارند وارد این حوزه از بحث شوند. بنابراین اگر کسی ادعا کند نوع الحد من الحد علمی است، ما می‌گوییم الحد علمی خالص شدنی نیست. در درجه اول، در مبنا، اعتبار علم و روش علمی، همه این‌ها یک سری پشتوانه‌های فرا تجربی و فرا علمی دارند. اما چون این‌ها فرا علم و فرا تجربه را قبول ندارند، در اینجا یک الگوی دقیقی ندارند و کاملاً دل به خواهانه می‌شود و به لحاظ منطقی سست می‌شود. اما فیلسوفان ما در عین حالی که تجربه را می‌پذیرفتند با بنیادهای عقلی پایه آن را مستحکم می‌کردند. اینجاست که ما متوجه می‌شویم یک مبانی فلسفی وجود دارد که بسیار سست است! نکته دیگر اینکه در مرحله بعد در خلال مباحث علمی نیز با مسائل فلسفی درگیر می‌شوند. مفاهیمی مانند تضاد و مفاهیم دیگری را بکار می‌برند که باید در موارد متعددی به لحاظ فلسفی بحث شود. مثلاً آقای داوینز جایی بحثی را مطرح می‌کند به نام برهان نامحتمل، که تماماً با مباحث فلسفی درآمیخته است. بحث دیگر هم در آخر قصه است، این‌که در تبیین نهایی جهان، علم نواقصی دارد. ولی می‌تواند تبیین نهایی داشته باشد و دوباره مسئله فلسفی، به طور خلاصه می‌توان گفت الحد علمی هم در پیشینه یعنی مبانی علم، هم در فرایند کار علمی، هم نتایجی که به لحاظ الهیاتی می‌تواند بگیرد و تبیین کند با فلسفه درمی‌آمیزد. بنابراین بسیاری از مباحث الحد سبقه فلسفی دارد و الحد علمی به معنایی که تمام علم باشد و جز علم در آن دخالت نداشته باشد اصلاً امکان‌پذیر نیست و یک شعار توخالی است. به این معنا که خلوص علمی ندارد.

با تشکر از شما، احساس می‌کنم سخن به جایگاه حساس خود رسیده است. حال که به این نقطه غیرقابل اجتناب رسیدیم که الحد علمی با مسائل فلسفی درهم‌آمیخته است، ما این درهم‌آمیختگی را به وضوح هم در ابتدای قصه، هم در خلال، حتی در پایان و نتیجه هم می‌بینیم. اکنون به این سؤال مهم می‌رسیم که در این مقطع، فلسفه اسلامی چه کارایی و ظرفیتی در مواجهه بالحد خصوصاً این نوع از الحد می‌تواند داشته باشد؟

”

- با مراجعه‌ای که به فلسفه اسلامی می‌کنیم متوجه می‌شویم

مصاحبه: ظرفیت‌شناسی فلسفه اسلامی در مواجهه با الحاد جدید - سید عبدالله حسینی

عرض کردیم در غرب نیز همین مسئله انجام گرفته است. با این تفاوت که در غرب با مشکلی اساسی روبرو می‌شوند. به نحوی که حتی این جانب که چیزی غریب به سی سال است در حوزه فلسفه غرب و فلسفه اسلامی کار می‌کنم نیز تا جایی که با اطلاعات ناقص خود بررسی کرده‌ام جز در فلسفه اسلامی هیچ جایی این مسئله حل نشده است. شما وقتی به سراغ مسئله فراطبیعی می‌روید نهایتاً به خدا می‌رسید. حال یک سؤال مطرح می‌شود خود خدا چیست؟ شما می‌گویید علت‌العلل است. واجب الوجود است. چرا؟ این یک مشکل بسیار جدی در غرب است. تمام افرادی که موضع الحادی دارند چه افرادی که از الحاد علمی دم می‌زنند و چه افرادی که قائل به الحاد فلسفی هستند، حرف آخرشان این است. آقای کنتول اسمیت که فیلسوف علم به حساب می‌آید مقاله‌ای دارد که در آن عنوان می‌کند قانون علیت می‌گوید هیچ چیزی بدون علت به وجود نمی‌آید، پس خدایی وجود ندارد. این حرف به قدری از نظر فلسفه اسلامی ساده اندیشانه، سست و عامیانه است که نمی‌تواند از ناحیه یک فیلسوف صادر شود. آقای راسل می‌گوید این موضوع نقض قانون علیت است. دیگران نیز این حرف را زده‌اند. آقای هاسپرز آقای داکینز و دیگران نیز این حرف را می‌زنند. این موضوع یک بحث فلسفی است و از طریق فلسفه اسلامی به راحتی قابل حل است. یک بحث بسیار عمیق در این زمینه وجود دارد و آن ملاک حاجت به علت است. نیاز به علت یعنی چه؟ کجای این مسئله است؟ و چرا چنین نیازی وجود دارد؟ در این مسئله تا یک تحلیل هستی‌شناسانه درست اتفاق نیوفتد مشکل قابل حل نیست و جناب ملاصدرا قهرمان بزرگ این بحث است که به زیباترین شکل این بحث را حل می‌کند. البته که تحلیل ایشان پیچیده و سنگین است و خیلی ساده و همه‌فهم نیست، بلکه مربوط به انسان‌های ژرف‌اندیش است. اما در عین حال به زیبایی این مسئله را حل کرده است. همان‌طور که عرض کردم بنده با تتبع و تفحص در غرب کسی را نیافتم که این مسئله را با این قدرت و به این زیبایی حل کرده باشد.

هسته اصلی بحث را بسیار مبسوط و زیبا توضیح و تبیین فرمودید. سؤال دیگری ذهن بنده را مشغول کرده بود مبنی بر اینکه در نظام فلسفه اسلامی در سه مکتب بزرگ اشراق، مشاء و حکمت متعالیه کدام یک در مواجهه با بحث الحاد جدید خاصه الحاد علمی کارآمدتر به نظر می‌رسد، که در خلال صحبت‌های حضرت عالی پاسخ آن را به‌طور اجمالی دریافت نمودم. هرچند هرکدام در جای خود کارآمدی ویژه‌ایی را دارا هستند، اما به نظر می‌رسد فلسفه صدرایی بیشتر در این عرصه دستی بر آتش دارد. با گذر از این مطلب به عنوان آخرین پرسش از محضر حضرت عالی، از نظر شخص بنده به‌عنوان یک آسیب با این سطح غنای از فلسفه اسلامی از یک طرف و از طرف دیگر چون آبخور الحاد دنیای غرب است آیا زبان مشترکی در مسائل الهیاتی با دنیای غرب و پاسخ به الحاد برقرار شده است یا خیر؟ در صورت دوم

می‌داند، اشکالات آن را بیان می‌کند و راه حل نیز ارائه می‌دهد. موضوع دیگری که فلسفه اسلامی در آن به میدان می‌آید در خلال مباحث است. امروزه در خلال مباحث علمی مسائل بسیار مهمی شکل گرفته است. مثلاً در فیزیک کوانتوم، بحث عدم قطعیت و بحث عدم جایگزینی مباحث مهمی هستند و قطعاً نیازمند تبیین فلسفی می‌باشند. در اینجا فلسفه صدرایی، به‌طور خاص، خیلی خوب می‌تواند در میدان ظاهر شود که این‌طور نیز شده است و بحث‌های بسیار خوبی هم در این باره مطرح شده است. برداشت غلط طبیعت‌گرایان که معتقدند با فیزیک کوانتوم مسئله خداوند آسیب می‌بیند نشان داده است که این‌گونه نیست. ما می‌توانیم به فیزیک کوانتوم قائل باشیم و هیچ مشکلی هم با خدا باوری نداشته باشیم. البته در غرب هم این اتفاق افتاده است و این موضوع فقط در فلسفه اسلامی نیست. اما به نظر فلسفه اسلامی دقیق‌تر توانسته مسئله را حل کند. در آنجا بعضی به این نتیجه رسیده‌اند که این نوع بهتر از فیزیک کلاسیک است چون در فیزیک کلاسیک معجزه سبب نقض قانون علیت می‌شد، اما در فیزیک کوانتوم دیگر معجزه نقض نمی‌شود. منتها فلسفه اسلامی مسیری را می‌رود که شما چه نفی موجبیت کوانتوم را و چه نفی موجبیت کلاسیک را بپذیرید، علی‌ای حال می‌توانید بدون اینکه قانون علیت را نقض کنید تبیین معجزه را بپذیرید. این موارد تمام نقاط قوتی است که فلسفه اسلامی دارد. بحث دیگر نظریه تکامل داروین است. این نظریه در بعضی از جریان‌های فلسفی با مشکل مواجه می‌شود و بعضی از دستگاه‌های فلسفی نمی‌توانند این نظریه را بپذیرند. بعضی گفته‌اند چون فلسفه ابن سینا مبتنی بر ذات‌گرایی کلاسیک ارسطویی است و چون نظریه تکامل با این مبنا همخوانی ندارد، آن را کنار گذاشته است. پس تحول انواع در فلسفه ابن سینا شدنی نیست. البته به‌شخصه چنین دیدگاهی ندارم و نگاهم این است که ما می‌توانیم با فلسفه ابن سینا این موضوع را حل کنیم. اما ملاصدرا با نظام تشکیکی خود بالکل این بحث را خاتمه داده است و هیچ مشکلی ندارد و به راحتی از نظریه تکامل استقبال می‌کند. اما از آنجایی که طبیعت‌گرایان قصد دارند از این نظریه استفاده کنند و کنار زدن خدا را نتیجه بگیرند، فلسفه اسلامی بسیار مناسب و قوی به این مسئله پاسخ می‌دهد. البته این موضوع باز هم به این معنا نیست که فقط فلسفه اسلامی این کار را کرده است. در غرب هم این اتفاق افتاده و کسانی آمدند دفاع کرده‌اند و با شیوه‌های مختلفی وارد قضیه شده است. پس در بستر فلسفه اسلامی مسئله تکامل بسیار راحت می‌تواند پذیرفته و مسئله حل شود و هیچ تعارضی هم با باور به خداوند نداشته باشد. در آخر قصه هم که تبیین نهایی است نیز فلسفه کمک می‌کند. چه آنکه امروزه بسیاری از دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که تبیین علمی تبیین پایانی نیست. بلکه محتاج به بسیاری از تبیین‌های فرا علمی است. بسیاری از تبیین‌های نهایی جهان فرا علمی است و ما برای اینکه تبیین فرا علمی جهان را بگیریم سه‌راه داریم؛ یا از طریق شهود یا از طریق دین یا از طریق فلسفه. در اینجا باز هم فلسفه اسلامی به میان می‌آید و با قدرت تمام این مسئله را دنبال می‌کند.

مصاحبه: ظرفیت شناسی فلسفه اسلامی در مواجهه بالحد جدید - سید عبدالله حسینی

که قسمتی از آن مربوط به فیزیک بود. خوب بنده هم که فیزیک بلد نیستم. برای اینکه درجه‌ای از اطمینان حاصل شود از جناب استاد رزمی که استاد تمام فیزیک است خواستیم که مطالعه بفرمایند و در نهایت امر، ایشان به من فرمود چرا شما این‌ها را عنوان مقاله انگلیسی نمی‌نویسید؟ پیشنهاد داد شما انگلیسی بنویسید من در فلان مجله‌ها که میلیون‌ها خواننده در سطح جهان دارد، آن را به چاپ می‌رسانم. این کارها باید صورت بگیرد که متأسفانه ما از آن غافلیم بسیار کم‌کار و ضعیف در این قسمت عمل کرده‌ایم. ارتباطات از ضرورت‌های دنیای امروز است و این ارتباطات اگر درست و قوی شکل می‌گرفت شاید بسیاری از جریان‌های الهیاتی جدید الان اصلاً وجود نمی‌داشتند. باکمال تأسف شاهد هستیم بسیاری از این جریان‌ها در کشور خود ماست و بسیاری از تحصیل‌کرده‌های ما نیز تحت تأثیر این‌ها قرار می‌گیرند و می‌خواهند با این نظرات مسائل الهیاتی را حل کنند که در واقعیت قضیه چیزی هم ندارند. لذا باید در این عرصه‌ها تلاش وافر نمود.

در پایان باز هم از استاد ارجمند جناب حجت‌الاسلام دکتر حمیدرضا شاکرین که وقت خود را در اختیار ما قرار دادند و علی‌رغم گرفتاری‌های خود این گفتگوی علمی را پذیرفتید تشکر می‌کنم. امیدوارم برای خوانندگان ما نیز مفید واقع شود. از حضرت عالی خداحافظی می‌کنم و شما استاد عزیز را به خدا می‌سپارم.



چه کنیم تا این زبان مشترک برقرار شود که بتوانیم به بهترین شکل ممکن این سطح از آگاهی و دانش را انتقال دهیم؟

”

- در پاسخ به جنبه اول گرچه بحث مقداری طولانی می‌شود و در یک کلام می‌توان جواب را گفت اما تمایل دارم مثالی بزنم؛ در روزنامه اطلاعات حدود ۲۰ سال پیش روزهای سه‌شنبه که اگر اشتباه نکنم ویژه‌نامه به نام «ایام» داشت و این ویژه‌نامه هر هفته یک مناسبت را محور قرار می‌داد و پیرامون آن سخن می‌نوشت در خاطراتی از مرحوم علامه امینی رضوان‌الله علیه خواندم. یکی از شماره‌ها مصادف شده بود با رحلت مرحوم امینی رضوان‌الله علیه، این خاطره را از قول پسرشان آنجا مطالعه کردم ایشان تعریف می‌کرد روزی من نجف در منزل بودم صدای درب آمد. در را باز کردم دیدم شخص خارجی بود. گفت اینجا خانه امینی است؟ گفتم بله! اجازه خواست تا خدمت علامه برسد. چند سوالی مطرح کرد که سوالات مهمی پیرامون خداشناسی بود. وقتی سوالات را از ایشان می‌پرسید علامه امینی همان جا که کتابخانه ایشان بود از داخل قفسه کتابی را کشید بیرون به ایشان تحویل داد آن کتاب صحیفه سجادیه بود. قسمتی را باز کرد فرمود این را بخوان اگر نکته مبهمی بود گفتگو می‌کنیم ان شاء الله. ایشان بعد از مطالعه خدمت علامه می‌رسد و می‌پرسد بفرمایید این کتاب چیست و علی ابن الحسین کیست؟ علامه نیز جواب می‌دهد. یک‌باره این مرد ناراحت می‌شود و فریاد می‌زند که شما خائن هستید. علامه تعجب می‌کند. ایشان می‌گوید شما این کتاب را دارید و ۱۴۰۰ سال همین‌طور کنار گذاشته‌اید؟ چرا این کتاب را به زبان‌های زنده دنیا ترجمه نمی‌کنید؟ چرا این کتاب را به کتابخانه‌های بزرگ دنیا نفرستادید؟ چرا دنیا را با این کتاب آشنا نکرده‌اید؟ من سال‌های سال است در چند مسئله درباره توحید تحقیق می‌کنم. مکاتب مختلف را دیده‌ام. عرفان‌ها و فلسفه‌های متفاوت را مطالعه کرده‌ام. هیچ‌کدام سوالات من را پاسخ نداده‌اند و پاسخ همه سوالات من در یک صفحه از این کتاب بود! واقعیت قضیه همین است! ما به میراث خودمان خیانت کرده‌ایم! و این مسئله‌ای است که باید به آن اعتراف کنیم. ما میراث گران‌سنگ خود را کنار گذاشته‌ایم. حتی خودمان نیز با آن مخالفت می‌کنیم. این کار نیاز به یک حرکت عظیم علمی دارد. این حرکت علمی در تریب جوامع علمی دانشگاهی با حوزوی شکل می‌گیرد. ما امروز باید با دانشمندان و اندیشمندان بزرگ دنیا در سطح وسیع ارتباط داشته باشیم. در دانشگاه‌ها حضور داشته باشیم. که متأسفانه این‌گونه نیست. یک هنری کربنی پیدا می‌شود، مدتی می‌آید در محضر علامه تلمذ می‌کند، تمام!!! باید کار را شروع کنیم. نقطه شروع هم در داخل باشد. امروز مباحث فیزیک به شدت با فلسفه درگیر است. چند درصد فیزیکدانان ما با فلسفه‌دانان ما در حوزه مرتبط هستند؟ منظور نماز جماعت خواندن نیست، بلکه ارتباط علمی است. چقدر رساله‌های علمی مشترک در این حوزه داشته‌ایم؟ تحقیقات علمی مشترک چقدر داریم؟ چقدر به زبان انگلیسی می‌نویسیم؟ بنده به یاد دارم زمانی مقاله‌ای را نوشته بودم

معرفی کتاب: مجموعه «ما و جهان» - سید عبدالبصیر حسینی عالمی

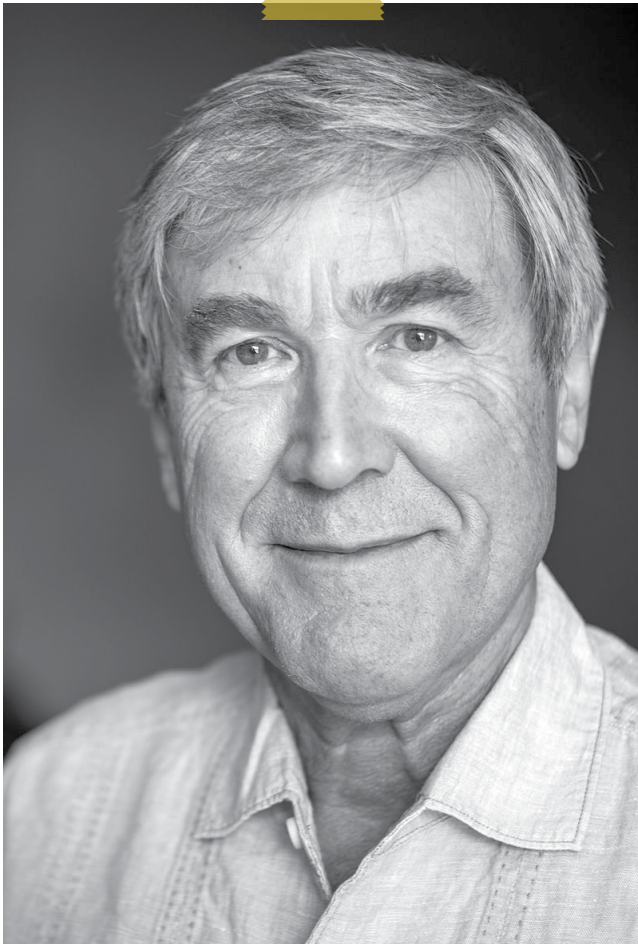
نوشتارها به گونه‌ای به هم پیوسته و مرتبط گزینش شده است که اطلاعاتی نسبتاً کامل و منسجم در مورد پرسش‌های مهم مطرح در آن موضوع، در اختیار خواننده قرار می‌دهد. در این سلسله نوشتار، به تدریج معرفی فشرده‌ای از این مجموعه و محتوای مقالات مندرج در آن خدمت خوانندگان ارائه می‌شود.

ما و جهان ۱: چرا جهان وجود دارد؟

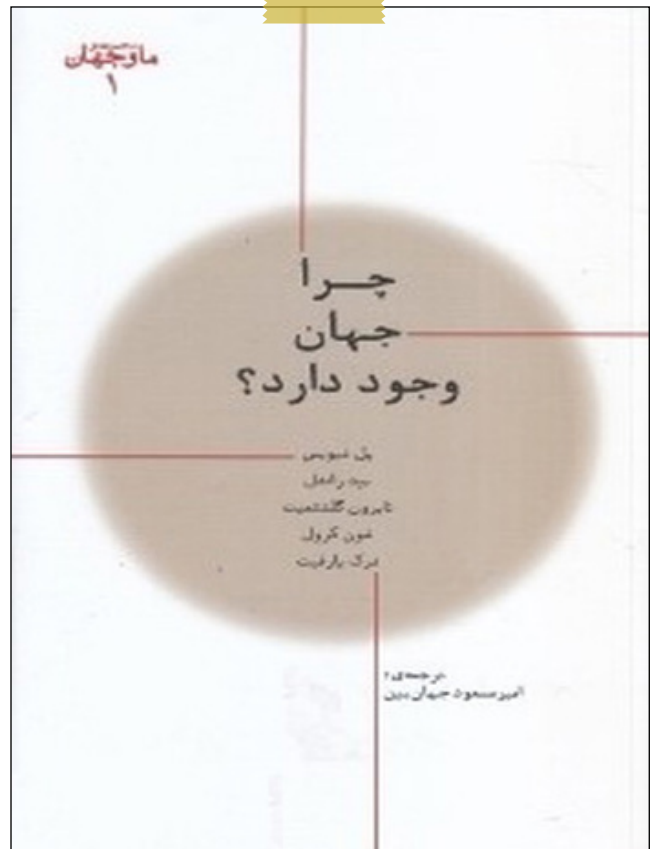
این دفتر از پنج مقاله تشکیل شده و توسط امیر مسعود جهان‌بین ترجمه شده است. مقالات این دفتر عمدتاً بر «تیبین» جهان و ویژگی‌ها و قوانین آن متمرکز است؛ این‌که فارغ از چگونگی پدید آمدن جهان و دلالت‌ها و پیامدهای متافیزیکی آن، چرا جهان وجود دارد؟ و چرا به این شکل و با این ویژگی‌ها (نه به شکلی دیگر و با قوانینی دیگر) وجود دارد؟ این در واقع دشوارترین پرسش پیش روی دانشمندان و علم فیزیک است و تاکنون پاسخی قطعی از علم به آن داده نشده است.

مقاله اول: چرا جهانی وجود دارد؟

نویسنده: پل دیویس (Paul Davis)



پل دیویس (متولد ۱۹۴۶)، فیزیک‌دان برجسته اهل انگلستان و استاد دانشگاه آریزونا، آمریکا است. وی سابقه تدریس در دانشگاه‌های کمبریج، نیوکاسل، آدلاید و مکواری را نیز دارد و در سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۱ برنده مدال کلوبین و جوایز فارادی و



دکتر سید عبدالبصیر حسینی عالمی



پژوهشگر مؤسسه التوحید و دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی، جامعه المصطفی العالمیه، نمایندگی خراسان، ایران

مجموعه کتاب‌های «ما و جهان» توسط دفتر مطالعات علم و دین «موازی» تدوین و ترجمه و در قالب ده دفتر یا مجلد با همکاری انتشارات پارسیک منتشر شده است. به گفته دبیر این مجموعه، «مجموعه ما و جهان قرار است صرفاً از دریچه علم به برخی از مهم‌ترین پرسش‌هایی بپردازد که دین و فلسفه هم بارها کوشیده‌اند پاسخی برای آن‌ها فراهم آورند». ما و جهان از جنس کتاب‌های حوزه دین نیست، بلکه مجموعه کتاب‌هایی علمی است که در مرزهایی از علم که در تماس با متافیزیک و فلسفه است، پیش می‌رود و این‌گونه تمامیت علم تجربی در آن مرزها در معرض آزمون جدی قرار می‌گیرد.

نویسندگان آثار ترجمه شده در این مجموعه، از طیف‌های مختلف خداباور، خداناباور و ندانم‌گرا و شکاک گزینش شده و رویکرد کلی آن پاسخ به آن دسته از پرسش‌های مهم مطرح در حوزه‌های علمی است که مرتبط با الهیات و متافیزیک بوده و به‌طور خاص، علم‌گرایی افراطی و ادعای تمامیت علوم تجربی در هستی‌شناسی را در معرض سنجش و نقد جدی از منظر خود علم و دانشمندان بزرگ قرار می‌دهد. هریک از مجلدات این مجموعه، ترکیبی از مقالات یا بخش‌هایی از کتاب‌های دانشمندان بزرگ و به نام هر یک از حوزه‌های دانشی مرتبط با موضوع آن مجلد است. این مقالات و

معرفی کتاب: مجموعه «ما و جهان» - سید عبدالصیر حسینی عالمی

اینکه از کجا می‌گویید جهان همواره این چنین پیچیده بوده؟ و از کجا معلوم که این پیچیدگی محصول طبیعی قوانین عادی فیزیک نباشد؟ اگر بتوان ثابت کرد که جهان در ساده‌ترین وضعیت تعادل ترمودینامیکی، آغاز شده و این پیچیدگی بعداً ایجاد شده است، آن وقت می‌توانیم بگوییم جهان اولیه در واقع ساده‌ترین و محتمل‌ترین چیزی است که می‌توانیم تصور کنیم. به علاوه، اگر نظریه «تکینگی» (Singularity) آغازین را بپذیریم که جهان در یک وضعیت دما، چگالی و انرژی بی‌نهایت آغاز شده است، آیا این تبیین، حداقل به اندازه یک ذهن نامتناهی (خدا)، معقول نیست؟ پاسخ به این پرسش دوم بستگی به این دارد که می‌توان ثابت کرد که پیچیدگی و نظم فعلی کیهانی، خود به خود از وضعیت بسیط و بی‌نظم اولیه برخاسته است یا نه؟ چنین چیزی به نظر می‌رسد تناقض آشکار با قانون دوم ترمودینامیک (میل اشیاء به بی‌نظمی بیشتر) باشد، اما این تناقض با میدان گرانشی کیهانی قابل حل است؛ انبساط جهان، باعث ایجاد اختلاف دمایی در مؤلفه‌های ماده کیهانی شده و این اختلاف دما، تولید انرژی می‌کند و با تزریق انرژی بیرونی، می‌توان به هر بی-نظمی‌ای، نظم بخشید. بدین ترتیب، نظم کیهانی می‌تواند خود به خود (بدون نیاز به سازمان دهنده‌ای به نام خدا) به وجود آمده باشد؛ اما اشکال مهمی در اینجا وجود دارد: خود میدان گرانشی که مسئول تولید نظم تلقی شده است نیز ممکن است مشمول قانون دوم ترمودینامیک بوده و تمایل به بی‌نظمی داشته باشد و لذا این سؤال پیش می‌آید که نظم خود میدان گرانشی از کجا پدید آمده است؟ این که میدان گرانشی مشمول قانون دوم ترمودینامیک است یا نه مورد اختلاف بین فیزیکدانان نظری است و نظر قطعی در مورد آن وجود ندارد. گذشته از همه این‌ها، برفرض این که ثابت شود جهان در وضعیتی ساده و خود به خود به وجود آمده است، در مورد قوانین چه باید گفت؟ چرا این قوانین بر جهان حاکم شده است و چرا به شکل دیگری نبوده است؟ چرا جهان از این اجزاء و با این خصوصیات تشکیل شده است؟ پاسخ الهی-دان آماده است: خدا خواسته است. برخی دانشمندان در تلاش برای پاسخ به این پرسش، منشأ قوانین فیزیک را «دما» معرفی می‌کنند؛ دمای فوق‌العاده بالای اولیه جهان، همه چیز را ادغام و تبدیل به یک ابر نیروی واحد و بسیط می‌کند و با کاهش تدریجی دما و سردتر شدن مواد، پیچیدگی و قوانین متعدد ایجاد می‌شود؛ اما الهی‌دان می‌پرسد اساساً چرا چنان ابر نیرویی باشد؟ چرا اصلاً قانونی وجود دارد؟ برخی فیزیکدانان گفته‌اند شاید آن ابر نیرو «ضروری» باشد که نیاز به تبیین ندارد (نه یک امکان که نیازمند تبیین است)، همان چیزی که شما در مورد خدا می‌گویید. آیا آن ابر نیرو، خدا است؟ بعضی از فلاسفه گفته‌اند بله.

نویسنده در پایان، مسئله تکینگی را مطرح و آن را لبه و مرز مکان-زمان در نظری می‌گیرد که ماده از طریق آن می‌تواند وارد جهان یا از آن خارج شود. قوانین فیزیکی، فراتر از آن راه ندارد و این تکینگی، نزدیک‌ترین چیز به یک عامل فراطبیعی است که علم آن را یافته است.

تمپلتن شده است. حوزه تخصص و علایق پژوهشی وی در زمینه کیهان‌شناسی، میدان کوانتومی و اختزینست‌شناسی است. این مقاله در واقع ترجمه بخشی از کتاب پل دیویس به نام «خدا و فیزیک جدید» (God and the new physics) است که در سال ۱۹۹۰ منتشر شده است.

پل دیویس می‌گوید اندیشه خدایی آفریننده که باراده آزاد خود، علت به وجود آمدن جهان شده است، مسائل زیادی را پدید آورده است که با ماهیت زمان سروکار دارد؛ زیرا زمان، بخشی از جهان فیزیکی و در سیطره قوانین علم فیزیک است. اگر خدا جهان را آفریده، پس باید علت به وجود آمدن زمان هم باشد، اما این با فهم عادی ما از علت ناسازگار است، زیرا علت امری زمانمند است و علت باید پیش از معلول خود وجود داشته باشد. حال اگر زمان وجود نداشته و خدا آن را ایجاد کرده، پس اصلاً «قبلی» وجود نداشته است؛ بنابراین، تصور خدایی که قبل از جهان (به شمول خود زمان) وجود داشته، نامعقول است. البته بر اساس دیدگاه اصلاحي آگوستین قدیس و بوئتیوس (Boethius) خدا کاملاً بیرون از فضا و زمان و «فوق» طبیعت است نه «قبل» از آن. خدای بی‌زمان، نگهدارنده هر آن طبیعت است و در همه لحظه‌ها و همه مکان‌ها عمل می‌کند؛ اما این اندیشه، پیچیده است و فهم آن ساده نیست.

به یقین در این جهان، قاعده‌مندی‌هایی به‌عنوان قوانین علم فیزیک وجود دارد. دو نوع تبیین می‌توان از این قاعده‌مندی داشت: ۱. این که از منظر محدود خود در مکان و زمان، آن را بر اساس علت و معلول، تفسیر کنیم؛ اینکه گرانش خورشید علت انحنای مدار زمین است و ...؛ ۲. هر رویدادی را واقعاً خدا به صورت مستقل به وجود آورده باشد، اما به گونه‌ای به دقت تنظیم کرده است که قاعده-مند به نظر می‌رسد. این که همه اشیاء، از جمله قاعده‌مندی‌های جهان، برای تبیین به چیزی بیرون از خود نیازمند است، یکی از پیش‌فرض‌های برهان «امکان» است («برهان امکان» و «برهان علی» دو نسخه متفاوت از «برهان کیهان‌شناختی» است). پل دیویس در ادامه، برهان امکان و این پیش‌فرض آن را مورد نقد قرار داده و سناریوهای بدیلی را مطرح می‌کند که نیاز اشیاء برای تبیین به چیزی بیرونی و نیز ختم شدن سلسله رویدادهای تبیین‌کننده (سلسله علل) به خداوند را زیر سؤال می‌برد؛ از جمله نظریه «کوارک» (Quark) (منتهی شدن اجزای اتم به ذرات بنیادی که بدون ساختار بوده و هیچ جزئی ندارد) یا تبیین «خود راه‌اندازی» (Boots trapping) (اینکه هیچ ذره بنیادی‌ای وجود ندارد، بلکه هر یک از ذرات، به نوعی از هویت ذرات دیگر تشکیل شده و به صورت یک حلقه دوری خودسازگار، خود را تولید می‌کنند). با این حال، خداپاواران ممکن است چنین استدلال کنند که وجود خداوندی که قدرت و علم نامتناهی دارد و بسیط‌ترین موجودی است که می‌توان تصور کرد، احتمال بیشتری دارد که «ضروری» و «واجب» (بی‌نیاز از تبیین خارجی) باشد نسبت به جهانی پیچیده با آن همه ویژگی‌های امکانی. دو اشکال عمده بر این استدلال وارد می‌شود؛ نخست اینکه از کجا می‌گویید خدا، ساده‌تر و محتمل‌تر از جهان است؟ ذهنی با قدرت و علم نامحدود، بسیار پیچیده‌تر از جهان است؛ دوم

معرفی کتاب: مجموعه «ما و جهان» - سید عبدالصیر حسینی عالمی

می‌گوید پرسش دوم و همچنین مسئله شرور در صورتی پیش می‌آید که ما وجود خدا را به عنوان تبیین ظهور تنظیم دقیق در نظر بگیریم؛ وی با صرف نظر از مسئله شرور، در مورد پرسش دوم، دو نوع امکان را مطرح می‌کند: امکان‌های کیهانی و امکان‌های محلی؛ از میان امکان‌های کیهانی، فرضیه‌های «همه جهان‌ها» (All Worlds) و «امکان تهی» (Null Possibility) را نیازمند کمترین تبیین و دارای کمترین هزینه می‌داند.

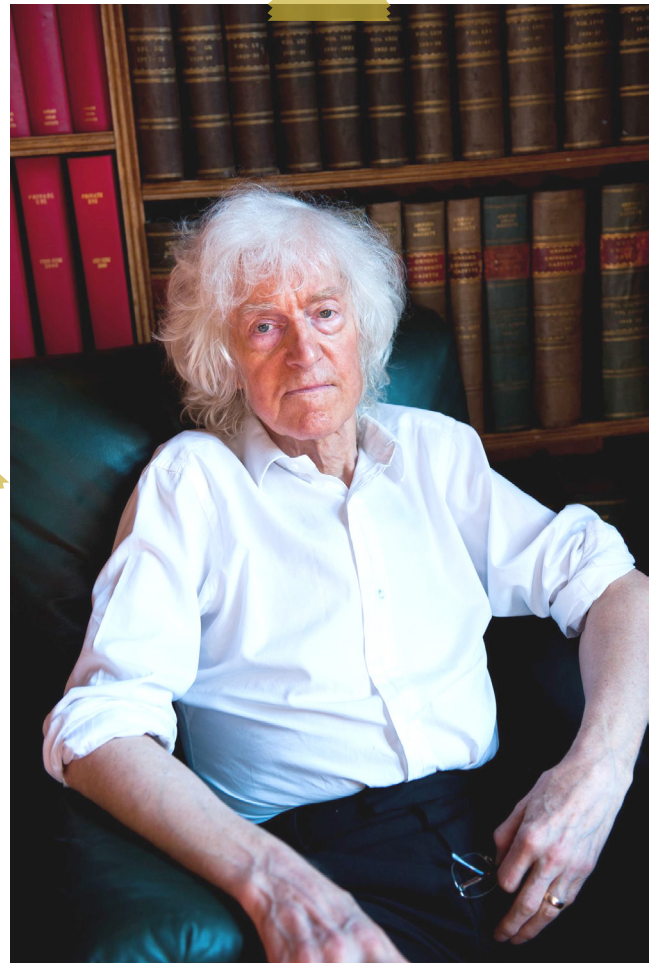
مقاله سوم: فهم پرسش

نویسنده: تایرون گلدشمیت (Tyron Goldschmidt)



این قسمت، ترجمه مقدمه گلدشمیت بر کتاب «پازل هستی؛ چرا چیزی هست به جای اینکه چیزی نباشد؟» (The Puzzle of Ex-istence: Why Is There Something Rather Than Nothing) است که در سال ۲۰۱۳ منتشر شده است. این کتاب مجموعه مقالات نویسندگانی چون تیموتی اوکانر، گراهام اوپی و دیگران است که جمع‌آوری و ویرایش آن را گلدشمیت انجام داده است. وی اکنون استادیار دانشگاه روچستر است و حوزه تخصصش متافیزیک، فلسفه دین و فلسفه یهود است.

گلدشمیت برای توضیح این پرسش که چرا به جای هیچ، چیزی وجود دارد؟ ابتدا مفاهیمی مانند عینی و انتزاعی، وجوب و امکان و جهان‌های ممکن را تعریف کرده، سپس پرسش‌های ذیل را مطرح و در نهایت تلاش می‌کند به آن‌ها پاسخ دهد: چرا اساساً موجودی وجود دارد؟ چرا موجوداتی عینی، وجود دارند؟ چرا موجودات ممکن، وجود دارند؟ چرا این موجودات عینی ممکن، وجود دارند؟ چرا موجودات عینی ممکن، «اکنون» وجود دارند (چگونه تداوم دارند)؟ چرا فضای تهی وجود ندارد؟ وی انگیزه طرح این سؤال‌ها را دیدگاه‌های معاصر درباره پیدایش جهان از یک خلأ کوانتومی می‌داند. یکی از محبوب‌ترین و رایج‌ترین پاسخ‌ها، خدا است؛ از منظر سنتی، موجود واجب که همان خداوند است به عنوان موجودی ضروری، تعداد زیادی از این پرسش‌ها را پاسخ می‌دهد، اما این پاسخ نیز با چالش‌هایی مواجه است که نویسنده به طور خلاصه به آن می‌پردازد.



مقاله دوم: چرا چیزی؟ چرا این؟

نویسنده: درک پارفیت (Derek Parfit)

درک پارفیت (۱۹۴۲ - ۲۰۱۷)، فیلسوف انگلیسی است که در زمینهٔ هویت فردی، اخلاق، عقلانیت و فلسفه ذهن فعالیت داشت. او یکی از برجسته‌ترین فلاسفه اخلاق در دوران خویش بود و در سال ۲۰۱۴ برنده جایزه رالف شکاک در زمینهٔ فلسفه و منطق گردید. این مقاله ترجمه مقاله او تحت عنوان «Why anything? Why this?» است که در نشریه «London Review of Books» در سال ۱۹۹۸ به چاپ رسیده است.

پارفیت در این مقاله دو پرسش بنیادین را در مورد هستی مطرح و از دیدگاه‌های مختلف بررسی می‌کند: ۱. چرا جهانی وجود دارد؟ ۲. چرا این جهان و به این شکل وجود دارد؟ (درحالی‌که جهان به گونه‌های مختلف دیگری ممکن بود وجود داشته باشد). فیزیکدانان مدافع نتایج خداناباورانه نظریه «حالت پایدار» (Steady State) می‌گویند وجود این جهان، چه آغازی برای جهان در نظر بگیریم و چه آن را زلی بدانیم، نیازی به تبیین ندارد. برخی نیز پرسش‌های فوق را از آنجاکه پاسخ علی ندارد، بیهوده و بی‌معنی می‌دانند، اما به نظر نویسنده، این پرسش‌ها معنی‌دار است، حتی اگر نتوان به آن‌ها پاسخ داد. وی با طرح مسئله «تنظیم دقیق»، استدلال خداباوران به آن برای اثبات خالق هستی و چالش‌های پیش روی چنین برهانی (از جمله فرضیه «جهان‌های بسیار» Many Worlds)، پرسش نخست را از دیدگاه خداباوران و خداناباوران بررسی می‌کند. پارفیت

معرفی کتاب: مجموعه «ما و جهان» - سید عبدالصیر حسینی عالمی

مقاله چهارم: آیا جهان ناهاری مجانی است؟

نویسنده: پل دیویس (Paul Davis)

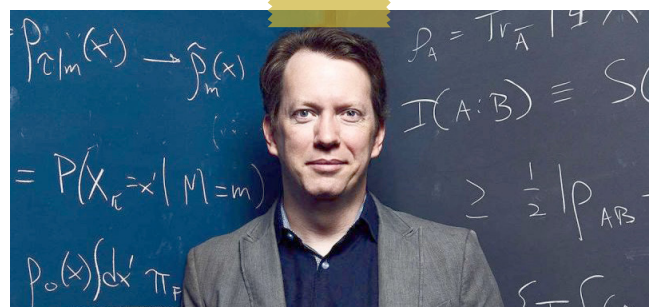
این مقاله کوتاه نیز ترجمه بخشی دیگر از همان کتاب «خدا و فیزیک جدید» (ص ۲۰۶ - ۲۰۸) است.

سناریوی «ناهار مجانی» بیانگر آن است که قوانین علم فیزیک، همه آن چیزی است که شما برای تبیین جهان فیزیکی نیاز دارید و تمام کیهان می‌تواند خودبه‌خود و از هیچ به وجود آمده باشد. پل دیویس در اینجا چهار پرسش اساسی مطرح می‌کند و تلاش می‌کند به همه این پرسش‌ها صرفاً از منظر فیزیک پاسخ دهد: ۱. چرا قوانین طبیعت آن‌گونه‌اند که هستند؟ ۲. چرا جهان از چیزهایی که تشکیل شده است، پدید آمده؟ ۳. مواد تشکیل‌دهنده جهان چطور به وجود آمده است؟ ۴. جهان چطور ساختار خود را به دست آورده است؟ وی در پاسخ به پرسش اخیر، گسترش جهان را به‌عنوان عامل تصادفی آنتروپی منفی مطرح می‌کند. در پاسخ به پرسش سوم، می‌گوید بر اساس کشفیات اخیر در فیزیک ذرات، ماده می‌تواند به کمک میدان گرانشی در فضای خالی کیهانی آفریده شود. فقط می‌ماند منشأ خود فضا - زمان که آن هم بنابر برخی دلالت‌ها می‌تواند خودبه‌خود به وجود آید، زیرا عامل کوانتومی اجازه می‌دهد در جهان زیر اتمی، رویدادها بدون علت رخ دهند. حال اگر نظریه کوانتوم به گرانش بسط داده شود، به زمان مکان اجازه می‌دهد خودبه‌خود و بدون علت ایجاد و نابود شود. این تبیین فیزیک کوانتوم، برهان رایج کیهان‌شناختی که مبتنی بر قانون علیت است را پریشان کرده است. پرسش دوم هنوز پاسخی در علم فیزیک ندارد، هرچند نظریه «ابر گرانش» (super gravity) در پی تبیین آن است (اما این نظریه هنوز کاملاً موفق نشده است). پرسش نخست اما هیچ پاسخی از سوی علم ندارد؛ قوانین و فیزیک کوانتوم باید وجود داشته باشد تا یک گذار کوانتومی بتواند کیهان را در نقطه‌ای شروع کند. علم فیزیک شاید بتواند محتوا، منشأ و سازمان جهان فیزیکی را تبیین کند اما خود قوانین و ابر قانون فیزیک را نمی‌تواند توضیح دهد. معمولاً به‌طور سنتی، اختراع این قوانین به خدا نسبت داده می‌شود.

مکانیک کوانتوم، گرانش و کیهان‌شناسی است. وی به الحاد، انتقاد از خداپاوری و دفاع از طبیعت‌گرایی مشهور است.

کرول در اینجا این پرسش‌ها را مطرح می‌کند: ۱. آیا می‌توانیم سناریوهای معقولی را تصور کنیم که در آن، جهان به‌سادگی و به‌خودی‌خود (بالذات) بتواند وجود داشته باشد؟ ۲. آیا ضرورت دارد چیزی بیرون از جهان تصور کنیم که وجود جهان را تبیین کند؟ ۳. چرا جهان به جای اینکه به شیوه دیگری باشد، به این نحو خاص موجود است؟ او در پاسخ دو پرسش نخست می‌گوید پیشرفت فیزیک جدید و کیهان‌شناسی این پیام نسبتاً روشن را فرستاده است که به جهانی که بدون هیچ کمک خارجی، وجود داشته باشد هیچ ایرادی وارد نیست، اما می‌گوید پرسش سوم دشوار است و ارزش تحقیق دارد. اساساً آن پرسش علمی که باید مطرح کنیم این نیست که علت جهان چیست، بلکه این پرسش است که «آیا وجود جهان با قوانین نقض‌نشده طبیعت سازگار است یا ما برای تبیین آن باید به فراتر از این قوانین بنگریم؟» این پرسش، پیچیده است، زیرا ما نمی‌دانیم قوانین نهایی طبیعت واقعاً چه هستند.

وی در ادامه بحث بنیادی یا پدیداری بودن زمان و نقطه آغاز داشتن یا نداشتن جهان را مطرح و این برهان جهان‌شناختی ویلیام لین کریگ که «هرچه برای وجود داشتن، آغازی دارد، علتی دارد جهان آغازی دارد پس جهان علتی داشته است» را مورد نقد قرار می‌دهد. وی صفر بودن تمام کمیت‌های پایسته‌ای که جهان ما را مشخص می‌کند (مانند انرژی، اندازه حرکت و بار الکتریکی) را دلیلی می‌داند بر معقولیت این ایده که جهان آغازی در زمان داشته ولی می‌توانسته به‌خودی‌خود و بدون کمک خارجی موجود شده باشد بدون اینکه قوانین فیزیک نقض شود (اگر این مقادیر، صفر نبود، قوانین فیزیک نقض می‌شد، زیرا لازم می‌آمد که در لحظه نخستین جهان، انرژی یا بار الکتریکی که صفر نیست، بدون هر نوع وجود قبلی، به وجود آمده باشد). با همه این‌ها، همان‌طور که پل دیویس هم در مقاله قبلی گفت، علم در مقام غایت شناختی جهان به بن بست می‌خورد؛ فیزیک شاید به شناخت اینکه جهان «چگونه» به وجود آمد کمک کند، اما درباره «چرایی» آن و اینکه چرا این قوانین خاص فیزیکی وجود دارد و چرا این مجموعه خاص از ذرات و نیروها کشف شده‌اند، چیزی نمی‌گوید. البته برخی نظریه‌های فیزیکی جدیدتر تلاش کرده‌اند پاسخ‌هایی برای آن بیان کنند، اما شان کرول این نظریات را خیال‌بافی می‌داند. پاسخ خداپاوران به این پرسش روشن است: خدا خواسته است که این‌گونه باشد. آن‌ها در پاسخ به این اشکال طبیعت‌گرایان که «چرا خدا وجود دارد؟» می‌گویند خدا واجب و ضروری است و نیازی به تبیین ندارد. این واقعیت که جهان اساساً قاعده‌مندی‌هایی از خود نشان می‌دهد و به‌طور خاص، قاعده‌مندی‌هایی، وجود انسان را ممکن ساخته است، به احتمال زیاد ذیل خداپاوری می‌گنجد و با آن سازگار است نه طبیعت‌گرایی؛ یک خدای مراقب که شرایطی میهمان نوازانه را برقرار کرده است، نسبت به یک واقعیت بی‌رحم کیهانی (که هیچ تبیینی برای آن وجود ندارد)، محتمل‌تر به نظر می‌رسد. شان کرول در نهایت می‌گوید اگر وجود جهانی که محکوم به قوانین فیزیکی است، تنها اطلاعاتی بود که ما داریم، این بخش از شواهد ما را به خداپاوری سوق می‌داد، اما طبیعت‌گرایان جنبه‌های دیگری از جهان را می‌بینند که با خداپاوری در تعارض است، اما وی در اینجا توضیحی در مورد آن جنبه‌ها نمی‌دهد.



مقاله پنجم: چرا این جهان وجود دارد؟

نویسنده: شان کرول (Sean M Carroll)

این بخش، ترجمه فصل بیست و پنجم کتابشان کرول (متولد ۱۹۶۶) به نام «تصویر بزرگ: درباره خاستگاه‌های زندگی، معنا و خود جهان» (The Big Picture: On the Origins of Life, Meaning, and the Universe Itself) است که در سال ۲۰۱۶ منتشر شد. شان کرول، فیزیکدان نظری و فیلسوف آمریکایی و در حال حاضر استاد فلسفه طبیعی در دانشگاه جان هاپکینز در بالتیمور است. تخصص وی در

شبهه شناسی: شبهه تنافی گزاره‌های قرآن با دستاوردهای علم - سید مجتبی اخلاقی



سید مجتبی اخلاقی

کارشناس ارشد فقه و معارف اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، نمایندگی خراسان، ایران
Emil:sayedmojtaba4030@gmail.com

مقدمه

بر اساس باور یک مسلمان، قرآن کتابی آسمانی است که پیامبر اسلام از طرف خداوند عالم مأمور شد تا آن را به بشریت عرضه بدارد. از این رو این کتاب مقدس از دیرباز از سوی مخالفان خود مورد نقد و اشکال واقع شده است و به انواع مختلف و شبهات متنوعی سعی شده است تا الهی بودن آن زیر سؤال برده شود. گرچه این شبهات از سوی اندیشمندان مسلمان بدون پاسخ نمانده و پوشالی بودن تلاش مخالفان در همه اعصار به نمایش گذاشته شده است. این تلاش از سوی مخالفان، در عصر حاضر و توسط جریان موسوم به الحاد جدید هم ادامه دارد، البته با قالبی متفاوت! در آثاری که این جماعت در آن به نقد اسلام و به ویژه قرآن پرداخته‌اند؛ ایراداتی با عنوان ایرادات علمی مشاهده می‌شود که در آن ادعا می‌شود بسیاری از آیات قرآن با علم امروز در تنافی هست. لیکن از بررسی مواردی که ایشان با عنوان تنافی آیات قرآن با علم مطرح می‌کنند، این نتیجه به دست می‌آید که:

۱. برخی از ایرادات ایشان ناشی از عدم فهم صحیح معنا و مراد آیات هست.
۲. و برخی دیگر از ایرادات ایشان ناشی از عدم شناخت صحیح از دستاوردهای علم امروز و عدم احاطه درست به آن مسائل علمی هست. در این شماره، یک مورد از ایرادات ایشان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

پیدایش شب و روز

در ابتدا باید به این نکته توجه شود که در گذشته مردم بر این باور بودند که زمین ثابت است و خورشید هر روز از طرف شرق بیرون آمده و روز شکل می‌گیرد، بعد در طول روز به سمت غرب زمین حرکت می‌کند و در غرب زمین پنهان می‌شود و در نتیجه شب و روز حاصل حرکت خورشید در مدار زمین هست، اما امروزه می‌دانیم که این نظریه کاملاً اشتباه است و این سیاره زمین است که مدام در حال چرخش است. در واقع این زمین است که دارای دو حرکت وضعی و انتقالی است و در حرکت وضعی خود به دور خود می‌چرخد؛ در نتیجه آن سمت که رو به خورشید است روز و آن سمت دیگر که به طرف خورشید نیست هوا تاریک بوده و شب است. بنابراین می‌توان گفت یک مرتبه چرخش زمین به دور خود که ۲۴ ساعت طول می‌کشد شب و روز را تشکیل می‌دهد.

شبهه

با توجه به این نکته، شبهه پردازان؛ در ضمن ایرادات علمی خود، به این شبهه اشاره می‌کنند: که یکی از دلایلی که نشان می‌دهد قرآن کتابی بشری هست و نه آسمانی آن است که قرآن برخلاف دستاوردهای علم جدید و بر اساس باور نادرست گذشتگان باور دارد که خورشید دارای محلی برای آرمیدن بوده و آن محل نیز در باور او، یک چشمه گلی است که با فرورفتن خورشید به درون آن غروب خوشید، اتفاق می‌افتد! و می‌گویند چطور بپذیریم این کتاب از طرف خدای آگاه به اسرار عالم هستی نازل شده، در حالی که درباره اسرار غروب خورشید چنین اشتباه فاحشی دارد!

آیه‌ای که مدنظر ایشان است، آیه ۸۶ سوره کهف است که می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» (کهف ۸۶): زمانی که [ذوالقرنین] به محل غروب رسید؛ آن را یافت که درون چشمه‌ای گلی فرو می‌رود!

ایشان درباره این آیه می‌گویند که در دو جا این آیه اشاره می‌کند که خورشید دارای مکانی برای پنهان شدن است:

اول اینکه: چنانچه مشاهده می‌شود از یکسو جمله حتی اذا بلغ مغرب الشمس: به صراحت بیان می‌دارد که خورشید مکانی برای غروب دارد، چه اینکه مغرب در زبان عربی اسم مکان و به معنی مکان غروب است؛ در نتیجه از نظر قرآن غروب خورشید به خاطر این اتفاق می‌افتد که خورشید به آن مکان برسد، در حالیکه طبق دستاوردهای علمی دلیل غروب حرکت و چرخش زمین است نه پنهان شدن خورشید در مکانی خاص!

دوم اینکه: در ادامه آیه به صراحت می‌گوید که خورشید داخل چشمه‌ای گلی پنهان می‌شود: «وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» (خورشید را «یافت» که در چشمه‌ای گل آلود غروب می‌کند)

پاسخ

اول، اگر مغرب الشمس در آیه شریفه فقط اسم مکان و به معنای مکان غروب خورشید می‌بود، این اشکال وارد بود، به خاطر اینکه در این صورت معنای آیه این بود که خورشید برای غروب کردن مکانی دارد که در آن غائب می‌شود، در حالیکه کسی که با دستور زبان عربی و لغت عربی اندکی آشنایی دارد می‌داند که به لحاظ دستور زبان عربی؛ این کلمه به معنی "اسم زمان" نیز می‌آیند، در زبان عربی کلماتی که بر وزن مَفْعِل هستند، هم می‌توانند اسم زمان باشند و هم اسم مکان، مثلاً "مَوْعِدٌ" به معنای وعده‌گاه و زمان موعود هست. و کلماتی نظیر مَسْجِدٌ به معنای مکان سجد هستند، بنابراین مغرب می‌تواند اسم زمان باشد، حتی خودمان نیز برای اسم زمان از این کلمه زیاد استفاده می‌کنیم؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: اذان "مغرب" به افق مشهد، معنایش اذان زمان غروب به افق مشهد است نه اذان مکان غروب!

جهت دوم انتقاد ایشان هم درست نیست؛ به خاطر اینکه:

اولاً: قرآن در این جمله خود که می‌فرماید: وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ (خورشید را "یافت" که در چشمه‌ای گل آلود غروب می‌کند)؛ نظر و دیدگاه خودش درباره کیفیت غروب خورشید را که بیان نمی‌کند، بلکه صرفاً نگاه شخص ذوالقرنین به غروب خورشید را گزارش می‌کند؛ به خاطر همین تعبیر می‌کند به "وجدها": یعنی ذوالقرنین خورشید را یافت که این طور غروب می‌کند (پس این نظر خود قرآن به نحوه غروب نیست).

ثانیاً: این جمله قرآن یک تعبیر کنایه‌ای بسیار زیبا در قصه‌پردازی است، توضیح اینکه: اگر خواننده محترم غروب خورشید را از کنار دریا مشاهده کرده باشد این نکته را تصدیق می‌کند که در آن لحظه غروب طوری اتفاق می‌افتد که گویی خورشید داخل دریا می‌رود.

خداوند هم در این آیه، با این فضا سازی زیبا می‌خواهد بگوید محلی که ذوالقرنین هنگام غروب به آنجا رسید چطور جایی بود. این تعبیر زیبا می‌رساند که ذوالقرنین هنگام غروب کنار یک باتلاق گلی بوده، (طوری که خورشید را دیده که داخل باتلاق گلی فرو می‌رود). بنابراین این تعبیر به خاطر فضا سازی قصه هست و خدا در مقام بیان مطلب علمی نیست تا کسی بخواهد اشکال علمی بگیرد.

لذا همان طور که مشاهده شد، اشکالی که مخالفان نسبت به این آیه داشته‌اند ناشی از برداشت نادرست از آن است.

شخصیت‌شناسی جریان ضد الحاد جدید - آلیستر مک گراث - داد محمد امیری



دکتر داد محمد امیری



پژوهشگر موسسه التوحید و دکترای تفسیر و علوم قرآنی، جامعه المصطفی العالمیه، ایران

Email: dma1359@gmail.com

چون دنیل دنت (Daniel Dennett)، سوزان بلک‌مور (Susan Blackmore) و کریستوفر هیچنز (Christopher Hitchens) برگزار می‌کند. در مناظره یک ساعت و نیمه خود با دنت، به مواضع نادرست داوکینز در مورد دین اشاره و رویکرد دنت را نیز در همین راستا و ادامه همان حرف‌ها می‌داند. او اعتقاد دارد که استدلال‌های ضعیف داوکینز و ایده‌هایی چون دین و بیروس ذهن است، نظریه میمیتیک دین، تعصب و افراط در اندیشه‌ها و رفتار مؤمنان به دین و به خصوص در مورد برآیند الحادی نظریه تکامل تدریجی، به وسیله دنت تکرار می‌شود.

مک گراث سخنرانی مهمی در سال ۲۰۱۲ با عنوان «خداناباوری جدید. دفاعیات جدید» در دانشکده گرشام لندن ایراد می‌کند. او در این سخنرانی ۵۵ دقیقه‌ای، به رویکردهای جدید در دفاعیات مسیحی اشاره و بر لزوم آموختن راه‌های جدید دفاعی برای پاسخ به ادعاهای خداناباوران تأکید می‌کند.

مک گراث در قسمتی از بیانات خود، از نحوه شکل‌گیری ذهنیت علمی خویش و تأثیر این نوع نگرش بر درک و استفاده از مفروضات علمی در باورهای اعتقادی می‌گوید:

من تحصیلات دانشگاهی‌ام را در رشته شیمی در دانشگاه آکسفورد و پس از آن در رشته زیست‌شناسی انجام دادم. این درگیری با علوم جدید ذهنیت علمی من را شکل داد. وقتی به گذشته علمی خود نگاه می‌کنم، می‌بینم که فرهنگ علمی دانشگاه آکسفورد تأثیر قاطعی در نگرش فکری من گذاشته است. همه موضوعاتی که شمه‌ای از حقیقت را در بردارد، در هر دو علوم تجربی و ایمان مسیحی جای دارد. به عنوان کسی که در جوانی از بی‌دینی به ایمان مسیحی گرویدم، ایمان مسیحی نسبت به آنچه پیرامون خود می‌دیدم و تجربه می‌کردم، درک بیشتری از حقیقت را نسبت به گزاره‌های الحادی در اختیارم گذاشت.

او الهی‌دان‌ها را به این نوع نگرش و تأمل فرا می‌خواند و از اینکه بسیاری از الهی‌دان‌ها به جای ارائه بدون ارائه ادله عقلی برای این اظهارات، یا بدون در نظر گرفتن شواهد و مدرک بر مرجعیت و حاکمیت برای آن، تأکید نموده، ابراز نگرانی می‌کند.

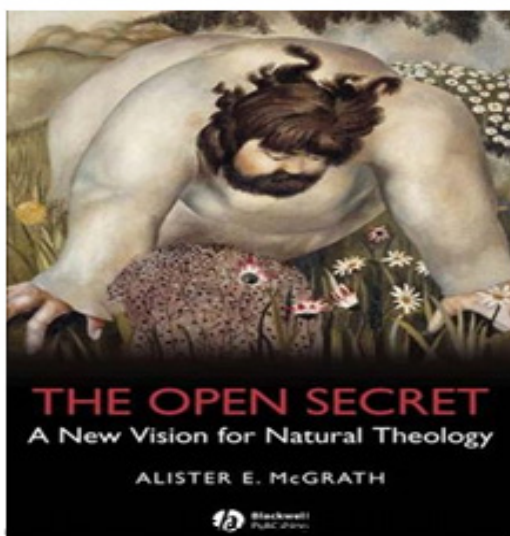
آلیستر مک گراث (۱۹۵۳) دین‌شناس، کشیش و الهی‌دان کلیسای انگلیکن و تاریخ‌دان ایرلندی است. مک گراث در زمینه مبارزه با خداناباوری و اندیشه‌های پیکارجویانه با دین، به خصوص خداناباوران جدید، کوشش‌ها و تلاش‌های فراوانی را متقبل شده که تحسین بسیاری از متدینان و متعهدان به دیانت مسیحی را برانگیخته است. او در حال حاضر استاد الهیات در کینگز کالج لندن و رئیس فعلی مرکز الهیات، دین و فرهنگ و دارای سه مدرک دکترای بیوفیزیک ملکولی و الهیات از آکسفورد و ادبیات است.

مک-گراث، به گفته خود، تعلق خاطری به دین نداشت؛ اما در میانه راه زندگی، مسیر خود را عوض کرده و مطالعات و پژوهش‌های خود را معطوف به الهیات و رابطه علم و دین نموده است. در این راستا، او موفق شد جایزه دانیر و جانسون از دانشگاه آکسفورد را به خاطر بهترین ارائه در مدرسه الهیات در سال ۱۹۷۸ کسب نماید. کارها و فعالیت‌های عمده وی در زمینه‌های تاریخ کلیسا، الهیات تاریخی، الهیات نظام‌مند، رابطه علم و دین و نیز دفاعیه‌پردازی و مناظرات با خداناباوری جدید است. او به فراخور مبارزه خود با جریان خداناباوری جدید، مناظرات، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های گوناگونی انجام داده که هر کدام به نوبه خود، تأثیرات بسیاری بر جامعه مذهبی مسیحی گذارده است. شاید بتوان گفت که فعال‌ترین چهره مدافع دین و دیانت مسیحی در برابر خداناباوری، مک‌گراث باشد. پس از انتشار کتاب پندار داوکینز، دانشگاه آکسفورد مناظره‌ای را میان مک گراث و ریچارد داوکینز (Clinton Richard Dawkins) برای بحث و دفاع از مواضع خود ترتیب می‌دهد. او قرائت انحصاری داوکینز از فهم علمی از جهان را مورد مناقشه قرار داده و از بودن قرائت‌های دیگری در کنار این نوع برداشت علمی سخن می‌گوید که باهم سازگار و مورد وفاق اکثر دانشمندان علوم تجربی است. در سال ۲۰۰۷، مک گراث مناظره‌های متعدد دیگری با خداناباورانی

شخصیت‌شناسی جریان ضد الحاد جدید - آلیستر مک گراث - داد محمد امیری

آثار تألیفی مک گراث

مک گراث نویسنده پرشور و پرکاری است که بالغ بر چهل اثر تألیفی به چاپ رسانده است. عمده آثار تألیفی او را می‌توان در سه قالب رابطه علم و دین، مبارزه با خداناباوری و تاریخ الهیات مسیحی دسته‌بندی نمود.



الهیات مسیحی و علوم طبیعی، عنوان سخنرانی مک گراث در دانشگاه نیوکاسل در سل ۲۰۰۸ است که تحت عنوان «راز برملا: نگاهی جدید به الهیات» (The Open Secret: A New Vision for Natural Theology) به چاپ رسید.

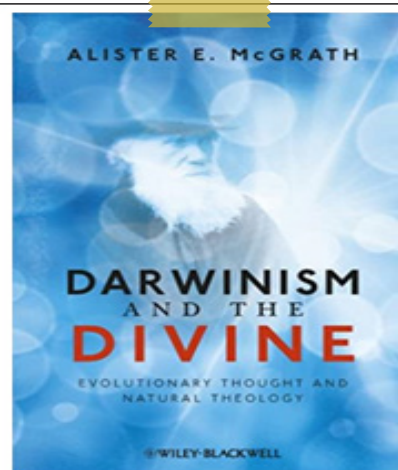


اولین اثر مک گراث در زمینه علم و دین «درآمدی به علم و دین» (Science and Religion: An Introduction) است. پس از آن، الهیات علمی را در سه جلد، بین سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ منتشر می‌کند که یکی از با ارزش‌ترین و مهم‌ترین آثار تألیف شده در این زمینه است.



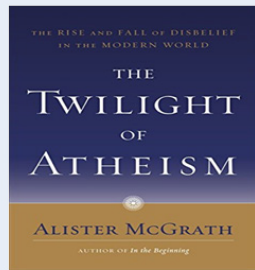
A Fine-Tuned Universe: The Quest for God in Science and Theology

مک گراث در کتاب «جهان تنظیم یافته: تلاش برای یافتن خدا در علم و الهیات» به این رویکرد نسبت به الهیات طبیعی عمق بیشتری می‌بخشد. این کتاب به بهترین وجه، نمونه‌ای از مورد محوری در الهیات طبیعی محسوب می‌شود و بر پدیده‌های مربوط به خلقت بشر و نظم عالی کیهانی تمرکز می‌کند.



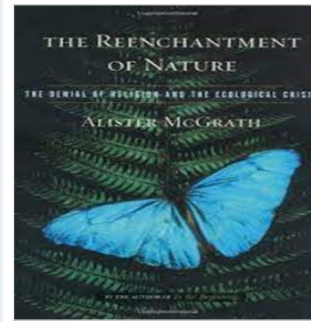
کتاب «داروینیسیم و الوهیت: اندیشه تکاملی و الهیات طبیعی» (Darwinism and the Divine: Evolutionary Thought and Natural Theology) از آخرین فعالیت‌های او در زمینه علم و دین محسوب می‌شود.

شخصیت‌شناسی جریان ضد الحاد جدید - آلیستر مک گراث - داد محمد امیری



The Twilight of Atheism: The Rise and Fall of Disbelief in the Modern World

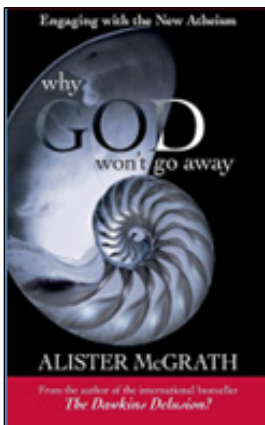
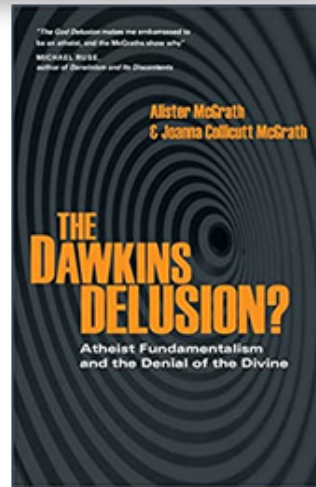
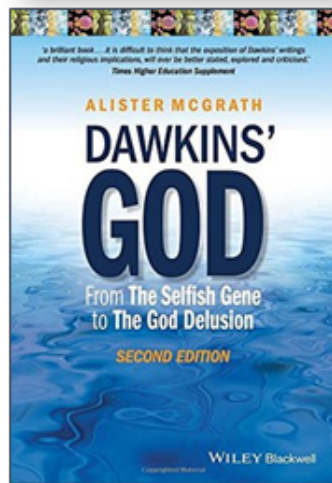
«زوال خداناباوری: طلوع و افول بی‌ایمانی در روزگار معاصر» حاصل سخنرانی مک گراث در سال ۲۰۰۲ در دانشگاه آکسفورد است که در قالب کتابی مستقل به چاپ می‌رسد. مک گراث در این کتاب تاریخچه خداناباوری از زمان پیدایش اندیشه‌های الحادی در فلسفه تا دوران معاصر را ذکر می‌کند. در بخش‌های انتهایی کتاب، از ظهور مجدد و غیرقابل‌انتظار دین سخن گفته و گسترش چشمگیر نهضت پانچاهه‌گرایی در قرن اخیر را نمونه‌ای آشکار برای افیل به دین می‌داند. او علت آن را تجربه مواجهه مستقیم با خدا ذکر می‌کند. در این کتاب او غروب زود هنگام خداناباوری را پیش‌بینی کرده است.



The Reenchantment of Nature: The Denial of Religion and the Ecological Crisis

«باز جادوی طبیعت: انکار دین و بحران زیست‌محیطی» عنوان نخستین کتاب از مجموعه کتاب‌های مبارزه با خداناباوری مک گراث است که در سال ۲۰۰۲ به قلم او منتشر شد. او در این کتاب به برداشت‌های گوناگون از طبیعت و مسائل مطرح شده به وسیله داوکینز پرداخته و تلقی داوکینز از نظام طبیعت را ناقص و انحصارطلبانه قلمداد می‌کند.

دو کتاب «خدای داوکینز، ژن‌ها، میم‌ها و معنای زندگی» (Dawkins' God: Genes, Memes, and the Meaning of Life) و «پندار داوکینز» (The Dawkins Delusion) مهم‌ترین تألیف مک گراث در پاسخ به ادعاهای داوکینز نوشته است. در کتاب خدای داوکینز، انتقادات و شبهات کتاب‌های ژن خودخواه، ساعت‌ساز ناپینا و رودی بیرون از بهشت بررسی شده و با رویکردی الهیاتی این مسائل را نقد می‌کند. وی ادعاهای داوکینز را خالی از دلیل و مدرک می‌داند و معتقد است که درک و برداشت داوکینز از دین به غایت ساده‌انگارانه و سطحی بوده و ادله او بر رد دین، شتاب‌زده، عوامانه و بی‌منطق است.



آخرین کتابی که مک گراث در زمینه خداناباوری جدید به نگارش درآورد، کتاب «چرا خدا نمی‌میرد؟ رویارویی با خداناباوری جدید» (Why God Won't Go Away: Engaging with the New Atheism) است. در بخش اول این کتاب، او به معرفی جریان خداناباوری جدید پرداخته و به معرفی چهره‌های مطرح این جریان چون دنت و داوکینز اشاره می‌کند. در بخش میانی، به سه موضوع در رابطه دین و مذهب و نیز ادله علمی پرداخته و در بخش آخر، آینده این جریان را پیش‌بینی کرده و روی این نکته تکیه می‌کند که علیرغم میل خداناباوران جدید، خدا هیچ‌گاه از زندگی و اندیشه بشری رخت برنخواهد بست.

فیلم شناسی: داستان فیلم مصاحبه‌ای با خدا (An Interview with God) - سید علی واعظ زاده



و اختیار را در برمی‌گیرند! اما از خلال گفتگو و سؤالاتی که ردوبدل می‌شود چنین می‌نماید که خدا نیامده است تا به سؤالات فلسفی کلامی او پاسخ گوید و از همین رو بسیاری از سؤالات را با سؤال پاسخ می‌دهد؛ یا به این خاطر که خود انسان پاسخ آنها را می‌داند و راستی آزمایی آنها تلاشی بی‌حاصل است و یا به این خاطر که اساساً این‌ها اهمیت چندانی ندارند؛ بلکه آنچه اهمیت دارد لذت بردن انسان است و نجات از درد و رنجی که او بدان گرفتار شده است! و اساساً خدا آمده است تا انسان را آرامش بخشد. از همین رو است که از انسان می‌پرسد: چه گناهی می‌توانی انجام دهی که نتوانم آن را ببخشم؟ اما در جلسه دوم و سوم موضوع گفتگو به شخصی‌ترین امور انسان، یعنی آرامش، نجات و رستگاری سوق می‌یابد و در همین خلال فضای گفتگو خصوصی و کاملاً صمیمانه می‌شود که دیگر خدا رانه در مقابل خود بلکه در کنار و همراه خود می‌بیند.

در مجموع این فیلم اگرچه تلاش داشته است پاسخ‌های بشر را از خلال آموزه‌های کتاب مقدس بیآورد، اما در عمل الهیات پویشی و گشوده‌ای را مطرح می‌کند که در آن انسان‌ها دارای آزادی و مسئولیت مطلق هستند! پیامبران را معصوم نمی‌داند چراکه در آموزه‌های شریعت به صلاح‌دید خود دخل و تصرف می‌کنند و آموزه‌های دینی و کتاب مقدس را حاصل فهم و برداشت‌های پیامبران و پیروان ایشان می‌داند نه آنچه دقیقاً خدا خواسته است و در حقیقت وجود دارد؛ لذا می‌تواند متفاوت از واقعیت باشد. در چنین وضعیتی، شاید عمده‌ترین پیام فیلم آن است که انسان عاقل امروزی می‌تواند بدون نیاز به شریعت خاصی زیست مؤمنانه داشته باشد، منوط به اینکه خداوند را در زندگی خود احساس کند!

در مجموع علیرغم اتفاق نظر بر نقش‌آفرینی خوب هنرمندان، با انتقادهای شدید مثبت و منفی مواجه شد به‌ویژه آنکه نیمه دوم فیلم همانند آغازش، خط داستانی جذاب و خیره‌کننده آن از بین می‌رود و قادر نیست مخاطب را با خود همراه سازد، چراکه او را با حجم زیادی از سؤالات بی‌جواب رها می‌سازد. از سوی دیگر در شرایط امروزی که نسل جوان با هجمه سنگین باورهای التقاطی در فضای مجازی و رسانه‌ها مواجه و بی‌دفاع هستند، می‌توان به‌ضرورت ساخت آثار هنری از این دست برای ارتباط‌گیری با نسل جوان و پاسخ به چالش‌های ذهنی آنان اشاره کرد که جای آن در میان تولیدات رسانه‌ای امروز ما بسیار خالی به نظر می‌رسد.

دکتر سید علی واعظ زاده



پژوهشگر موسسه التوحید و دکترای تخصصی فیزیک پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی تهران، ایران
Email: alivaez60@yahoo.com

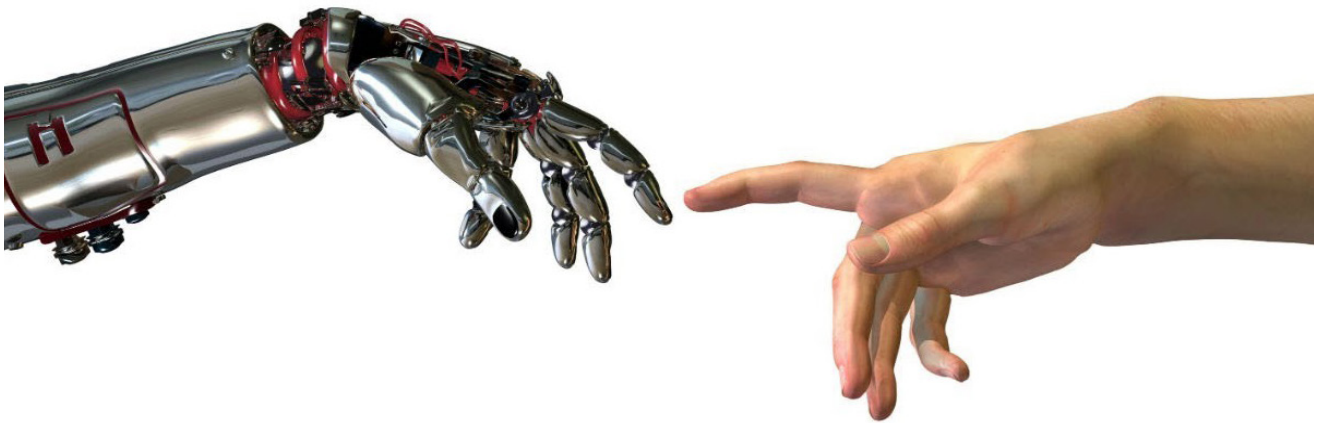
داستان فیلم مصاحبه‌ای با خدا (An Interview with God) ساخته ۲۰۱۸ به کارگردانی پری لنگ (Perry Lang) از جایی شروع می‌شود که روزنامه‌نگاری جوان به نام پل آشر با تحصیلات مذهبی که برای پوشش اخبار جنگ به افغانستان رفته به کشورش بازمی‌گردد و متأثر از بار روانی جنگ از یک سو و بحران خانوادگی از سوی دیگر، دچار اضطراب، رنج و عذاب وجدان شدیدی می‌شود و مجموعه این‌ها سبب می‌شود که به فکر خودکشی و خلاصی از این همه درد و رنج باشد، مگر اینکه نشانه و یا به عبارت بهتر معجزه‌ای از خدا بیاید تا به سؤالات زیادی که در ذهنش شکل گرفته و جوابی برای آنها نمی‌یابد، پاسخ گوید.

فیلم ظاهراً به مذهب و مکتب خاصی اشاره ندارد؛ اما از سوی دیگر ابایی ندارد که با نگاهی کاملاً معنوی و الهیاتی چالش‌های دین‌داران امروز را که شدیداً دچار بحران معنویت گشته‌اند را فارغ از اینکه به چه دینی باور داشته باشند، به نمایش درآورد و بر مبنای باورهای خود تا حد توان به آنها پاسخ گوید؛ لذا بدون مقدمه چینی‌های خسته‌کننده، جلوه‌های ویژه و اغراق‌آمیز فیلم‌های علمی تخیلی، خداوند را به پشت میز می‌نشاند تا به سؤالات بنیادین او درباره آغاز و انجام هستی پاسخ گوید. خدایی که هرگاه آماده حرف زدن باشی، با تو ارتباط برقرار خواهد کرد. خداوندی شخص وار که همیشه با انسان بوده، او را به خوبی می‌شناسد و هیچ‌وقت او را تنها نگذاشته است و هر وقت او خواسته، برای کمک به او آمده است.

سه جلسه مصاحبه با خدا در زمان‌های مشخص و درواقع سه ملاقات عبادت‌گونه با خدا که هر یک فرصتی را برای مناجات بی‌پرده با او فراهم می‌کند و درواقع می‌تواند برای هر یک از متدینان هر لحظه و هر روز رخ دهد!

گفتگوی اول در یک محیط عمومی و فضای رقابت‌گونه میز شطرنج رخ می‌دهد. سؤالات به‌ظاهر پراکنده‌اند و حوزه گسترده‌ای از آموزه‌ها همانند چگونگی خلقت جهان، ارتباط با پیامبران، کتاب مقدس، بهشت و جهنم، ضرورت اعتقاد به خدا، شرور عالم و جبر

کارگاه تخصصی جریان‌شناسی و نقد الحاد مدرن (۱) - دکتر علی شهبازی



۲- ابتدال کلیشه‌ها

دومین مورد از ضرورت‌ها و ملاحظاتی که باید به آن توجه کنیم، «ابتدال کلیشه‌ها» است. باید انتظارمان را از مراکز رسمی منتفی بدانیم و هیچ انتظاری از دانشگاه و حوزه نداشته باشیم. این مراکز گرفتار ابتدال قالب‌ها، تشکیلات، کلیشه‌ها و مسائل شکلی هستند. بنده سال‌ها تلاش کردم که بفهمانم از قالب‌ها بیرون بیاییم و نوآوری داشته باشیم. مثلاً درباره مقاله‌نویسی از این ابتدال‌رها شویم. از همین رو باید مستقل از دانشگاه و حوزه کارکرد. سعی کنید خودتان شخصاً یک دانشگاه باشید. اگر این محقق شد و به خود متکی شدید، روزی دانشگاه و حوزه به دنبال شما خواهد آمد.

۳- استقبال از اصلاحات روشمند دینی الهیاتی

سومین مورد در بایسته‌های تحقیق در خداناباوری «استقبال از اصلاحات روشمند دینی الهیاتی» است. اصلاح‌گری، زیرکی خاص می‌خواهد و این زیرکی وقتی محقق خواهد شد که مطالعات زیادی در تاریخ داشته باشید. باید بدانیم که اصلاح‌گری فرایندی سخت، طولانی و پیچیده است نه شعار و فریاد. اصلاح‌گری در لبه بحران، خودکشی است؛ اصلاح‌گری باید همراه با پیش‌بینی، آینده‌نگری و برنامه‌ریزی باشد.

بر اساس روندی که اکنون وجود دارد؛ خاورمیانه در سه دهه آینده به خاطر تسلط بنیادگرایی دینی، یک خاورمیانه دین‌گریز خواهد بود و اگر واقع‌بین‌تر باشیم، با خاور میانه - ایی دین‌ستیز مواجه خواهیم بود. البته این پیش‌بینی حتمی نیست، به شرط اینکه از اکنون اصلاح‌گری، برنامه‌ریزی شود. این اتفاق‌گریزناپذیر نخواهد بود؛ لذا باید از امروز برنامه داشت. همچنین فرقه‌هایی که قوی‌ترند بنابر نظر قدرت‌های سیاسی حرکت خواهند کرد و جنگ‌های خونین شکل خواهد گرفت. مرگ فقط برای همسایه نیست. در خصوص اروپا پیشگویی می‌کنم که تنش‌های ملی‌گرایانه ایجاد خواهد شد و با بنیادگرایی‌های دینی بسیار شدید (اسلام، مسیحیت و ...) مواجه خواهد بود که هم‌اکنون نیز محسوس است. در آمریکا نیز بنیادگرایی دینی، یکی از چالش‌های سخت خواهد بود. اکنون در دو حوزه مسیحی و یهودی، نشانه‌های آن مشهود است. اخیراً جماعت‌های اسلامی قوی نیز شکل گرفته است. این جریان‌ات بنیادگرایی دینی، حامیان مالی و رسانه‌ای قوی دارند. اروپای غربی و آمریکا برای چند دهه بعد برنامه‌های بلندمدتی را دارند و بر اساس آن حرکت می‌کنند. جنگ‌ها، اختلافات مذهبی و مواردی از این دست.

دکتر علی شهبازی



● استاد همکار دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

Email: ashahbazi2@gmail.com

پیشگفتار

اولین کارگاه از «مجموعه کارگاه‌های تخصصی نقد الحاد مدرن» با موضوع «جریان‌شناسی و نقد الحاد مدرن جدید» با حضور دکتر علی شهبازی استاد مدعو دانشگاه ادیان قم در تاریخ ۱۴ و ۱۵ تیر ۱۴۰۱؛ به صورت حضوری و به همت موسسه التوحید در مدرسه علمیه باقرالعلوم (ع) برگزار شد. در این کارگاه مباحث «بایسته‌های تحقیق در خداناباوری (پیش‌نیازها)»، «سیر تحولات فکری و فرهنگی مغرب زمین»، «تعریف، تاریخ و اقسام الحاد» و معرفی منابع برای سیر مطالعات نقد الحاد مدرن ارائه گردید. در این نوبت قسمت اول این کارگاه تقدیم مخاطبین محترم می‌شود.

بایسته‌های تحقیق در خداناباوری (پیش‌نیازها)

در ابتدا لازم است به بایسته‌های تحقیق در خداناباوری بپردازیم و ضرورت‌ها و ملاحظاتی را که باید رعایت کنیم تا بتوانیم وارد این میدان شویم را روشن سازیم.

۱- روحیه شناسی

اولین نکته که باید به آن توجه شود «روحیه شناسی» است. هگل کتابی تحت عنوان «پدیدارشناسی روح آلمانی» دارد. خوب است درباره ایرانی‌ها، سامی‌ها و غیره نیز کتاب‌هایی نوشته شود. روحیه کلی ما ایرانی‌ها (به معنای حوزه تمدنی ایران) زودبازده خواهی است؛ ما دوست داریم در هر کاری یک‌شبهه به هدف برسیم. این روحیه از گذشته‌های دور تاکنون وجود داشته است و همین روحیه باعث شده به «ابتدال تکرار» کشیده شویم. مثلاً در کشتی به یک فن و نتیجه می‌رسیم و همان را تکرار می‌کنیم.

از همین رو وقتی به الحاد می‌نگریم، می‌خواهیم به داروخانه الحاد برویم و قرص آن را بگیریم. آقای راسل فیلسوف و ریاضیدان و البته از ملحدان شناخته‌شده و قدرتمند می‌گوید انسان عصر جدید دو ویژگی دارد که پیشینیان نداشتند:

(۱) صبر در مشاهده: سال‌ها پدیده‌های مختلف را مشاهده می‌کردند و بعد به نتیجه علمی می‌رسیدند؛

(۲) جسارت در ارائه نظر.

کارگاه تخصصی جریان‌شناسی و نقد الحاد مدرن (۱) - دکتر علی شهبازی

۴- تعیین تکلیف با حوزه‌های دین‌شناسی، الهیات و کلام

چهارمین مورد در بایسته‌های تحقیق در خداناباوری «تعیین تکلیف با حوزه‌های دین‌شناسی، الهیات و کلام» است. در مورد دین و الهیات دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول این است که با یک نگاه «فرآوردی=بنیادگرایانه»، گویا الهیات و دین بسته‌ای است که از ازل به من داده شده و هیچ تغییری نیافته است. من دین را مانند همان چیزی دریافت کنم که به مردم عصر پیامبر اسلام (ص) داده شد و از همان منبع محتوای خودم را می‌گیرم.

دیدگاه دوم این است که با نگاه تاریخی و «فرآیندی» بنگریم و بگوییم این علوم مانند هر علم بشری دیگری، یک موجود زنده است که در فرایند تحول، تطور و سیروت شدن قرار دارد؛ یعنی دارای امکاناتی است که از محیط و خارج تغذیه می‌کند و خود را تطبیق می‌دهد.

ما کدام دیدگاه را قبول داریم؟ به نظرم دیدگاه دوم که الهیات فرآیندی است، همانند فیزیک و شیمی و ریاضی و غیره. اگرچه با دیدگاه حاکم سازش ندارد، اما بر اساس آمار و واقعیات میدانی و به‌ویژه سیره خود من که به علوم مختلف روز سر می‌زنم تا فهم خود از دین را تکمیل کنم، غلبه با همین دیدگاه دوم است. حتی اگر در ظاهر منتج به نسبی‌گرایی شود! نه به معنای درست بودن همه برداشت‌ها، بلکه به این معنا که گذشتگان گونه‌ای دیگر می‌دیدند و من گونه‌ای دیگر؛ آن‌ها بر اساس روش، دانش و منطقی که داشتند خدا، جهان و انسان را به‌گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کردند و من به‌گونه‌ای دیگر. لذا در دیدگاه دوم، اساساً سخن از حق و باطل نیست و صحبت از قوت استدلال و وثاقت منابع است. در این دیدگاه اگر برای دین و الهیات گوهری هم باشد، صحبت از وثاقت و اصالت منابع برداشت‌های دینی می‌باشد که ثابت است. معتقدم الهیات امروز با الهیات گذشته و به‌طور کلی پارادایم آن دو متفاوت است.

اضلاع اصلی الهیات عبارت است از: خدا، انسان و جهان. اگر نگاه فرآیندی به دین داشته باشیم، ارتباط میان این اضلاع بسیار تنگاتنگ خواهد بود و نتیجه آن، تحولات جدی در خدانشناسی و الهیات است؛ مثلاً تحول در کیهان‌شناسی، منجر به تحول در شناخت ما از خداوند خواهد شد؛ اما اگر نگاه فرآوردی به دین‌شناسی داشته باشیم، این ارتباط کم‌رنگ بوده و تحولی در خدانشناسی ما رخ نخواهد داد. نمونه کامل این نوع برداشت، فلسفه صدرایی است که کاملاً مبتنی بر پیش‌فرض‌های هیئت بطلمیوس است. خدایی که فلسفه صدرایی ترسیم می‌کند، ساری و کشیده شده مخلوقات است و اثرگذاری او نیز تابع قوانین علت و معلول و ضرورت است و در نتیجه، اراده و توان ناپدید کردن موجودات یا خلق نکردن را ندارد؛ چنین خدایی هیچ سختیتی با خدای ادیان که قاهر، متعال و دارای اراده و قدرت است ندارد.

۵- اجتناب از کنشگری سیاسی

سیاست نمی‌تواند در مسیر حرکتتان به شما کمک کند. وابستگی سیاسی، باعث انحراف در مسیر مطالعات دینی می‌شود. من نمی‌گویم سیاسی نباشید، ولی به‌گونه‌ای نباشد که این سیاست ورزی در حوزه تحقیق شما دخیل باشد؛ زیرا کنشگران سیاسی،

غایتشان تنظیم روابط اجتماعی در حوزه داخلی یا بین‌المللی است و نگاه می‌کنند که چه چیزی و چه کسی قدرت دارد و از آن‌ها کمک می‌گیرند تا به اهداف خود برسند، چه دینی باشد چه غیر دینی. به نظرم نمی‌توان از دولت‌ها انتظاری برای کمک به حوزه دین داشت، زیرا مجالی برای اختلاف اندیشه و نظر نمی‌دهند و در قبال هر کمک و حمایتی، انتظار کمک و حمایت متقابل از سوی دین را دارند.

علاوه بر این، استقلال از این منابع داشته باشید، زیرا آن‌ها تا وقتی که بر اساس اهداف آن‌ها حرکت می‌کنید، از شما حمایت خواهند کرد. البته این بدان معنا نیست که شما بدون پشتوانه باشید، بلکه می‌توانید از نهادهای خیریه و غیرسیاسی کمک بگیرید.

۶- صبر و جسارت

الحاد را کپسولی و ساندویچی نبینیم و انتظار نتیجه عاجل نداشته باشیم؛ بلکه باید صبور و پیگیر بود و فرآیندهای طولانی را طی کرد.

۷- واکنشی عمل نکردن

تجربه چندساله بنده در حوزه‌های مختلف نشان می‌دهد که ما غالباً واکنشی عمل می‌کنیم. یک کنش و جریانی رخ می‌دهد، بعد سریع دست به کار شویم و در مقابلش حرکت کنیم. این کار سبب مرگ زودرس می‌شود. از همین رو، اگر حریف مقابل ما آنچه توسط الهی دانان در ذیل مؤلفه‌های فرهنگ دینی، همانند مناسک، باورها، اخلاقیات و مواردی از این دست مطرح شده است را مورد هدف قرار دهد، آنگاه ما مستمراً مجبوریم از جزء آن دفاع کنیم و هیچ‌گاه فارغ‌البال نخواهیم شد؛ لذا باید دو کار انجام شود:

قدرت پیش‌بینی قوی داشته باشیم که در این کار، مطالعه تاریخ تحولات دین و الهیات به ما کمک می‌کند؛ گوهره‌ها و پایه‌های اساسی الهیاتی خود را دائماً رصد کنیم و محک بزنیم.

۸- تفکیک نتیجه‌گیری روانی از نتیجه‌گیری منطقی

بسیاری از ملحدین یا کسانی که ملحد پنداشته می‌شوند، از نظر روان‌شناختی (گذرهای روان‌شناختی) و نه منطقی و استدلالی به این نتیجه رسیده‌اند. با این افراد باید از تکنیک‌های روانی مانند صحبت کردن و درد دل شنیدن استفاده کرد، نه استدلال منطقی و فلسفی.

۹- پرهیز از دوگانه‌انگاری‌های آفت‌زا

از برجسب زدن به دیگران تحت عنوان خودی و غیرخودی، دین‌دار و کافر و غیره خودداری شود. فضیلت انصاف را در خود تقویت کنیم که ام‌الفضائل است و سایر فضائل را جذب می‌کند.

۱۰- توجه جدی به اقسام تقلیل‌گرایی‌ها (Reductionism) در برداشت از دین

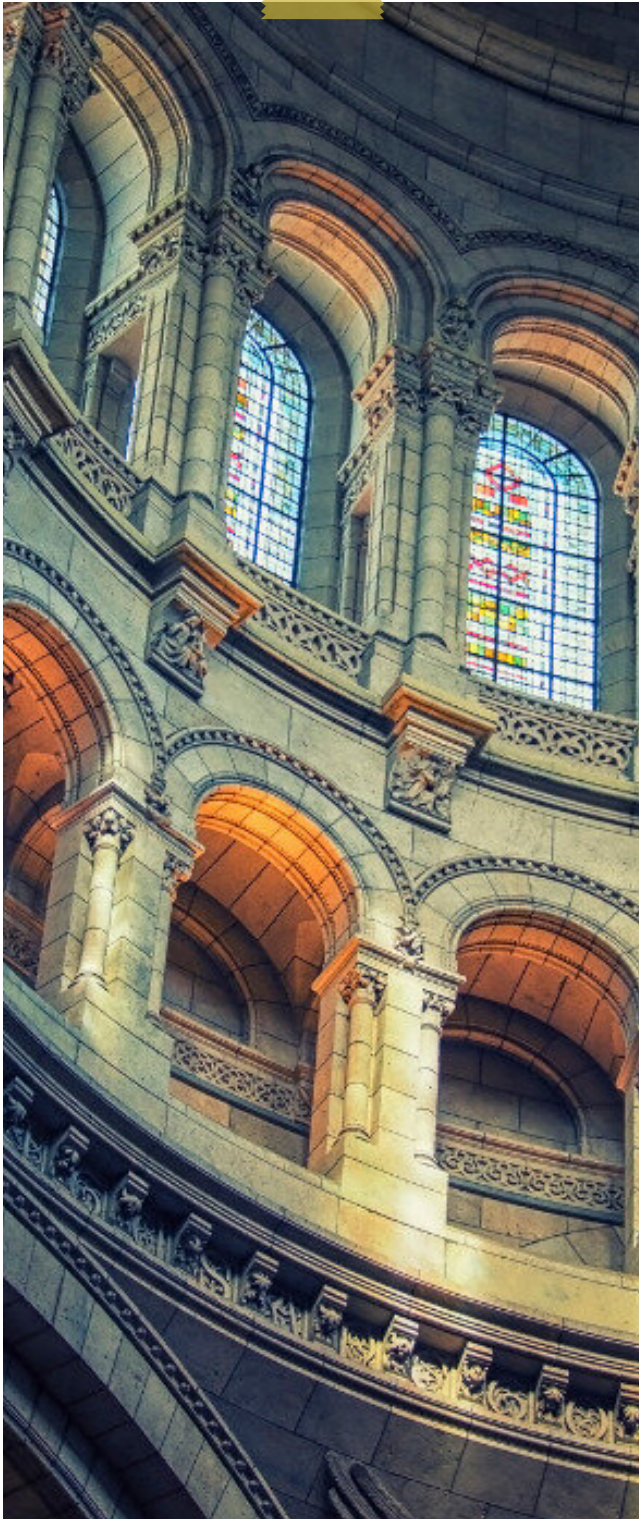
تقلیل‌گرایی یعنی یک جزء را دیدن و تمام اجزاء دیگر را به این جزء تأویل بردن! مثلاً یک صفت فرد را در نظر بگیریم و تمام صفات او را به همین صفت فرو بکاهیم. یا در دین فقط به اخلاق یا فقه توجه کنیم و تمام ابعاد دیگر دین را به همین اخلاق یا فقه فرو بکاهیم. آنگاه اگر در یک شرایطی اخلاق آسیب ببیند، کل دین آسیب خواهد دید. یا بعد معنوی و ذوقی دین را آن‌قدر

کارگاه تخصصی جریان شناسی و نقد الحاد مدرن (۱) - علی شهبازی

۱۵- مطالعه عمیق سرنوشت الهیات مسیحی و یهودی در مواجهه با الحاد

مطالعه سرنوشت الهیات مسیحی و یهودی در مواجهه با الحاد این درس را به ما می‌دهد که طبق ادعای ملحدین، ما قرار بود در قرن هیجدهم شاهد مرگ دین باشیم، اما همین الهی دانان دست به کار شدند و نگذاشتند کار تمام شود.

ادامه مطالب این کارگاه در شماره آتی خواهد آمد...



تقویت کنیم و تمام دین را همین بدانیم که نشاط معنوی، آرامش و به نوعی روان درمانی بدهد، آنگاه رقیب سکولار خواهد یافت و تمام دین آسیب خواهد دید و نتیجه‌اش همین می‌شود که امروز شاهدیم، یعنی نوعی الحاد معنوی.

۱۱- شناسایی معنویت‌های سکولار و مادی‌گرا

دسته‌بندی، مقوله‌بندی، جریان شناسی این جریان‌ها لازم است. آنگاه باید ببینیم کدام یک از این مقوله‌ها تحت آموزه‌های ما قرار می‌گیرد. نباید بلافاصله همه آن‌ها را نفی کنیم.

۱۲- تعیین انتظار از برهان

به عنوان کسانی که به دنبال شناخت و نقد الحاد هستیم، برهان و انتظار ما از آن خیلی مهم است. انتظار سنتی از برهان، قاطع بودن آن است، اما امروزه جایگاه برهان دچار خدشه شده است؛ امروزه اولاً: انتظار از برهان، جمعی است؛ یعنی مجموعه‌ای از براهین و نه یک برهان خاص، بتواند دیدگاهی را تقویت (و نه کاملاً اثبات) یا تضعیف (نه کاملاً نفی) کند؛ ثانیاً: روش و مکانیسم برهان این است که به فرد مقابل، در مرحله اول بقبولانیم در مقابل دیدگاه او دیدگاه‌های دیگری هم هست و هرکدام مانند شما دلایلی دارند. این کم‌کم باعث سست شدن مقاومت و مخالفت سرسختانه فرد مقابل می‌شود، زیرا معمولاً افراد، پیش فرض حق و باطل و این یا آن را پذیرفته‌اند.

۱۳- پروا داشتن از پدیده بر حق بودن

این پدیده بسیار حساس است؛ ریسمان بی‌سری است که هم نجات‌دهنده است و هم گمراه‌کننده. پیامدهای متعددی را به همراه خواهد داشت که اولین آن، کور و کر شدن انسان است، مثل جریان‌های افراطی و تکفیری و حتی کور و کری در حوزه علوم که سخن دیگری را نمی‌شنوند. یکی از دغدغه‌های عظیم قرآن، همین کری و کوری است.

۱۴- دنبال کردن مناظرات خدا باوران و خداناباوران

باید مدتی از وقت خود را صرف گوش کردن و مشاهده کردن مناظرات کنیم. قبلاً مناظره برای غلبه بود، اما امروزه بیشتر برای نمایاندن قوت دیدگاه خویش است و یک ضلع دیگر هم یافته است که آن بیننده و شنوندگانی هستند که به احترام آن‌ها مناظره می‌کنیم و قوت استدلال خود را به آن‌ها می‌نمایانیم. به احتمال زیاد، بخش اعظم کار شما مناظره با خداناباوران خواهد بود. این مناظره مکانیکی است و وقت‌ها تعیین شده است. در نشریه آئینه اندیشه. چند مناظره را معرفی کرده‌ام. در این مناظرات مکتوب، شما سه فرصت دارید: یک‌بار برای تبیین، یک‌بار برای نقد مقابل و یک‌بار برای اقناع هیئت ممیزه. مناظره راسل و کاپلستون معروف است که در آن، راسل قوی ظاهر شد و به نوعی بر کاپلستون غلبه پیدا کرد. در پنجاهمین سال این مناظره در سال ۱۹۹۸، بین «ویلیام لین کریگ» و «آنتونی فلو» مناظره‌ای دیگر رخ می‌دهد که در آن، کریگ بسیار قوی ظاهر می‌شود و آنتونی فلو کاملاً مغلوب می‌شود. در این مناظره شما انصاف و روش‌های گفتگو را یاد خواهید گرفت. یکی از فنون این است که در همان وقت اول، تمام مدعیات خود را به صورت منسجم بیان کنید. (وبسایت ویلیام لین کریگ: reasonablefaith.com)



گلشنی: من به حوزه يك حرف اساسی دارم و بارها هم به آنها گفته‌ام. حوزویان باید علوم روز را بیشتر فرا بگیرند. حتی بیست سال پیش من به مقام معظم رهبری پیشنهاد دادم پنج درصد از حوزویان بیایند و دکترای فیزیک یا دکترای زیست شناسی یا سایر علوم را کسب کنند. آنها تا بر علوم مسلط نباشند، مسائل علوم را حس نمی‌کنند و اظهار نظرهای متقنی نمی‌توانند داشته باشند. باید علوم را یاد بگیرند، آن وقت می‌فهمند چقدر راحت می‌توانند جواب شبهات را بدهند. تجربه غرب چه بوده است؟ بگذارید مثالی بزنم. بهترین جواب‌ها به هاوکینگ و داوکینز را چه کسانی داده‌اند؟ یکی از بزرگترین کیهان‌شناسان زمان آقای پروفیسور ایس داده است. آقای پروفیسور دیوید آلبرت در دانشگاه کلمبیا داده است. آدم‌های تراز اول در علم جواب داده‌اند. چون آنها در فیزیک تخصص دارند، با طرف مقابل‌شان زبان مشترك دارند و زبان همدیگر يك فلسفه‌ای را به جای فیزیک می‌گذارد. اگر زبان مشترك نداشته باشید، نمی‌توانید آنها را قانع کنید که بفهمند چیزی را که می‌گویند از فیزیک بر نمی‌آید، بلکه از مفروضات فلسفی آنها می‌آید.